

سال ہمارے تلام

علی محمد زہما؛ پڑوہشگر، مؤرخ و سیاستمدار
خاطرات افغانستان

به روایت
کریستیان ریدر



به نام خداوند جان و خرد



مؤسسۀ پژوهشی بایسنغر

نام کتاب: سال های پرتلاطم؛ علی محمد زهما و خاطرات افغانستان

نویسنده: کریستیان ریدر

برگردان از آلمانی: گروهی از مترجمان

ویراستار: تحریریه مؤسسۀ پژوهشی بایسنغر

برگ و پوشه آرا: حسین علی ابراهیمی

نوبت و تاریخ چاپ: نخست، بهار ۱۴۰۲ خورشیدی

ناشر: مؤسسۀ پژوهشی بایسنغر | **شمارگان:** ۵۰۰ نسخه

بهها: ۲۰۰ افغانی | **شابک:** ISBN: 978-3-200-08331-8

نشانی: هرات، پای حصار، ضلع شمالی ارگ (کوچه ارگ نو)، پلاک ۱، ساختمان باغ شهر،

مؤسسۀ پژوهشی بایسنغر | شماره تماس: +۹۳۴۰۲۳۰۵۵۸

URL: www.baysunghur.org

© حق چاپ محفوظ است. کپی برداری کلی و تکثیر آن بدون اجازه ناشر ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.

محتوای این اثر بازتاب دهنده دیدگاه‌های ناشر نیست و نسبت به آن مسئولیتی ندارد.

سال‌های پرتلاطم

علی محمد زهما و خاطرات افغانستان

کریستیان ریدر

هرات، ۱۴۰۲ خورشیدی

پیشکش به روان زنده یاد
زیبنده زهما (۱۳۲۱ - ۱۳۹۴ خورشیدی)
یار و پرستار علی محمد زهما

فهرست مطالب

۱۱	یادداشت ناشر.....
۱۵	یادداشتی بر ترجمه فارسی کتاب.....
۱۹	چهل سال جنگ.....
۳۱	کابل، کانون رفت و آمدها.....
۴۷	سرکوب هزاره‌ها.....
۵۳	تجربه فضای لندن.....
۵۹	زینده زهما.....
۶۵	تصمیم‌های اصلاح طلبانه.....
۷۷	الگوهای ادبی.....
۹۹	در چین مانو تسه‌تونگ.....
۱۰۷	شعله‌ور شدن آتش جنگ داخلی.....
۱۲۱	زندان، شکنجه و صبوری.....
۱۳۱	فرار موفقیت‌آمیز.....
۱۴۹	پناهندگی در وین.....
۱۶۹	آثار علی محمد زهما.....
۱۸۹	آخرین سفر به کابل.....
۲۳۵	موقف‌گرفتن در باره اوضاع افغانستان.....
۲۴۹	چشم‌انداز.....
۲۵۵	یادداشت‌ها.....



تصویر ۱: مرز تورخم



تصویر ۲: لوحه خوش آمدگویی در فرودگاه کابل



تصویر ۳: یادگاری بر روی دیواری در کابل - ۱۳۸۳ خورشیدی

یادداشت ناشر

مؤسسه پژوهشی بایسنغر در پی نشر ملوک کورت هرات (۱۳۹۹)، افغانستان در یک نگاه (۱۴۰۰) و تپش‌ها و رنج‌ها (مجموعه مقالات، ۱۴۰۲) آثار استاد علی محمد زهما مترجم و پژوهشگر نامبردار افغانستانی که با همکاری دوست نزدیکش پرفسور کریستیان ریدر در سال‌های پسین منتشر شد، اکنون کتاب سال‌های پرتلاطم (علی محمد زهما و خاطرات افغانستان) را که پیش روی شماست، به علاقه‌مندان تقدیم می‌کند.

سال‌های پرتلاطم اثری است در باب زندگی و اندیشه علی محمد زهما به روایت کریستیان ریدر که در سال ۲۰۱۸ میلادی به زبان آلمانی در اتریش منتشر شد. کریستیان ریدر پژوهشگر و استاد بازنشسته دانشگاه هنرهای کاربردی وین است که در میانه سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۷۳ خورشیدی به عنوان رئیس عملیاتی کمیته اتریش برای افغانستان در پیشاور پاکستان برای مهاجرین و پناهندگان افغانی کار کرده است. سابقه دوستی او با استاد زهما به دوره مهاجرت استاد زهما به اتریش در سال ۱۳۶۴ ش. برمی‌گردد.

اگر خواسته باشیم محتوای این دفتر را در دو سه سطر خلاصه کنیم باید گفت که این اثر بزرگی از تاریخ پرماجرا و جریانات پشت پرده رویدادهای معاصر افغانستان است که ضمن بازتاب حوادث زندگی کریستیان ریدر، دربردارنده گفت‌وگوهایی است که وی با علی محمد زهما در خصوص جریان روشن‌فکری

در افغانستان، تهدیدها و چالش‌های بنیادگرایی، وضعیت کشور و خاور میانه و نگرانی‌های مختلف و ... داشته‌است. سال‌های پرتلاطم برای علاقه‌مندان به مسایل تاریخی افغانستان و به‌ویژه برای پژوهشگران این عرصه از این جهت حایز اهمیت خواهد بود که با بستر تحولات سیاسی - فرهنگی افغانستان آگاهی یافته و با عوامل پشت صحنه وقایع و دست‌های پیدای و پنهان آشنا خواهند شد. جالب این‌که شمار زیادی از پیش‌بینی‌های کتاب اکنون تحقق یافته و این ژرفای درک و دریافت درست استاد زهما و کریستیان ریدر را از وقایع و جریانات افغانستان و منطقه نشان می‌دهد.

سبک نوشتاری نویسنده - که با تجارب و اطلاعات فراوان خود خواسته در کمترین واژه‌ها بیشترین مفاهیم و اطلاعات را بگنجانند - در مواردی سبب برخی گسست‌های معنایی میان بندنوشت‌های کتاب و گاه حتی در درون یک بندنوشت شده‌است که به ظاهر پراکنده به نظر می‌رسد اما در حقیقت تمام این معلومات در تصویری بزرگ‌تر اگر در کنار هم چیده شود، تکمیل‌کننده پازل بزرگ بازی افغانستان است و باید با صبوری مطالعه شود.

کار ترجمه این اثر در ابتدا به دوستی در تهران واگذار شده بود که پس از انجام صفحاتی چند به سبب گرفتاری به دوستان دیگری در این شهر سپرده می‌شود. نسخه مترجم این گروه در نهایت چون به دست ما رسید، متأسفانه قابل استفاده نبود. در مرحله نخست در اواسط سال ۲۰۲۲ میلادی که توفیق اقامت اجباری پنج ماهه در پاکستان فراهم شده بود، یک بار سراسر کتاب را با خانم فهیمه زهما و آقای نور صفا در طی تماس‌های تلفنی طولانی مدت و روزانه بازخوانی کردیم و تا حدی مشکلات متن مرفوع شد. کاستی‌های باقی‌مانده در چند مرحله به دوست گرامی وهاب فروغ طیبی فرستاده شد و ایشان نیز زحمات زیادی در روان‌سازی اثر و رفع موارد مبهم متقبل شدند و نکته‌های بس مفیدی را یادآور گردیدند. پس از این مرحله هم یکی دو بار دیگر مشترکاً کتاب را مرور کردیم و آقای مسعود امینی

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۱۳۱

نیز یاری کردند و تا جای ممکن جهت بهبود اثر تلاش شد. با این همه تردیدی نیست که هنوز شماری مشکلات در ترجمه باقی مانده که از آن بابت عذرخواه هستیم.

از همهٔ دوستانی که در مراحل مختلف این کار زحمت کشیدند و کوشیدند، صمیمانه سپاسگزارم و بار دیگر قدردان همکاری‌های اتحادیهٔ ترانسفر پروجکت، دکتر کریستیان ریدر، آقای نور صفا و بانو فهیمه زهما در انتشار یک کتاب خوب دیگر هستم.

خلیل‌الله افضلی

لس آنجلس، ۴ فروردین ۱۴۰۲ خورشیدی

یادداشتی بر ترجمه فارسی کتاب

مناسبات دیرینه وین و کابل

این کتاب که اکنون به زبان فارسی در دسترس شماست، مراحل حساس تاریخ افغانستان و اثرات فاجعه بار ۴۰ سال جنگ را در بر می‌گیرد که با وجود همه مداخلات و هزینه‌های میلیاردی منجر به تسلط دوباره طالبان شد. در گفت‌وگوهای خصوصی‌ام با علی محمد زهما (۱۳۰۷ - ۱۳۹۷ ش.) اندیشه‌مند آزاده، شاعر و استاد ادبیات فارسی و کارشناس تاریخ افغانستان گاه و بیگاه به این موضوعات می‌پرداختیم. او در بیشتر سال‌های عمرش از جریان‌هایی نمایندگی می‌کرد که به اصلاحات دموکراتیک باورمند بودند، آنان هرگز از حمایت کافی برخوردار نشدند و پیوسته مورد حمله قرار گرفتند. زهما حدود ۹۰ سال داشت که این کتاب به زبان آلمانی در اتریش منتشر شد. با وجود بارها تبعید و خانه به دوشی، خود را بختیار می‌خواند که مانند همسرش زینده زهما (۱۳۲۱ - ۱۳۹۴ ش.) و پنج فرزندشان و ده‌ها هزار نفر دیگر توانسته بود در سال ۱۹۸۵ م. خود را به وین برساند.

دوستی من با علی محمد زهما و خانواده‌اش ده‌ها سال است که مرا با افغانستان پیوند زده‌است. ما از طریق دخترانش فهیمه و جمیله که پس از فرار از کابل در آن زمان برای «کمیته امداد اتریش برای افغانستان» در کمپ‌های پناهندگان پاکستان کار می‌کردند، با او تماس گرفتیم. این کمیته در سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۴ م. با بیش از ۳۰۰ کارمند محلی در همکاری نزدیک با کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد و شماری از سازمان‌های غیر دولتی معتبر از کشورهای دیگر،

مشغول کمک‌رسانی گسترده در قالب پروژه‌های گوناگون بود. ابتکار عمل و دانش مردم‌شناسی و افغانستان‌شناسی آلفرد تدی جاناتا (۱۹۳۳ - ۱۹۹۳ م.) از موزه مردم‌شناسی وین که اکنون «موزه جهانی وین» نامیده می‌شود، باعث شد تا کمیته اتریش به سرعت به یک سازمان کمک‌رسانی بزرگ و معتبر تبدیل شود. در حالی که جاناتا و من، هر دو به صورت پاره‌وقت و افتخاری (بدون دریافت تنخواه) کار می‌کردیم، من مدیریت سازمانی کمیته را به عنوان یک تعهد مدنی به عهده گرفتم. اندکی بعد به سبب محدودیت‌های فزاینده چون ممنوعیت آموزش دختران و مرگ زودهنگام جاناتا، کار ما در آن جا متوقف شد.

تصویب‌سازی‌های جهانگردان اروپایی چون رابرت بایرون (۱۹۰۵ - ۱۹۴۱ م.)، آنه‌ماری شوارتزباخ (۱۹۰۸ - ۱۹۴۲ م.)، نیکولا بوویر (۱۹۲۹ - ۱۹۹۸ م.) یا بروس چتوین (۱۹۴۰ - ۱۹۸۹ م.) از افغانستان، کشوری که به عبارات گوناگون آن را می‌ستودند، باعث گسترش ارتباط من با این کشور شد. کابل را دوست دارم؛ شهری که با قرار گرفتن در ربع مسکون، شهر مورد علاقه بابرشاه (۱۴۸۳ - ۱۵۳۰ م.) بنیان‌گذار مسلمان امپراتوری مغول در هند نیز بود. او سرانجام در این شهر به مانند سر آورل اشتاین (۱۸۶۲ تا ۱۹۴۳ م.) کاشف جاده ابریشم از بوداپست، به خاک سپرده شد. بعدها کوشیدم این پیوند را با نشر کتاب‌هایم درباره این کشور نشان دهم و گمان می‌کنم به درک بهتر پیچیدگی‌های آن سرزمین کمک می‌کند. همزمان و به هدف ادای احترام به روشن‌فکر ارجمند علی محمد زهما بسیاری از همکاران سابق ما به حمایت از افغانستان در وین، کالیفرنیا و استرالیا ادامه می‌دهند. این تلاش‌ها در کابل نادیده گرفته نشد و این جانب در ماه مارچ سال ۲۰۲۱ از پارلمان افغانستان (شورای ملی) تحسین‌نامه‌ای دریافت کردم.

خرسندم که اکنون این اثرم به زبان فارسی - زبان هموطنان استاد زهما - ترجمه می‌شود و به دسترس خوانندگان قرار می‌گیرد. از گروه مترجمان که در ترجمه این کتاب همت گماشته‌اند، تشکر می‌نمایم. از بانو فهیمه زهما و آقای نور صفا و آقای وهاب فروغ طبیبی که بارها نسخه فارسی را با آلمانی مقابله و در رفع مشکلات کوشیدند، نیز سپاسگزارم. از دکتر خلیل‌الله افضل‌ی رئیس مؤسسه

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۱۷۱

پژوهشی بایسنغر و همکارانشان در هرات - افغانستان که در آماده‌سازی، ویرایش و چاپ این اثر مسئولانه عمل نمودند، نیز قلباً سپاسگزاری می‌کنم و برای همه این عزیزان آرزوی تندرستی و کامیابی دارم.

کریستیان ریدر

وین، فبروری ۲۰۲۳



تصویر ۴: کریستیان ریدر و علی محمد زهما در برنامه رونمایی از کتاب های پیرتلاطم، ۱۴ جون

۲۰۱۸ در وین



تصویر ۵: تحسین نامه اهدایی شورای ملی افغانستان به کریستیان ریدر (۲۰۲۱ میلادی)

چهل سال جنگ

خوش‌بختانه علی‌محمد زهما توانست از همه آشوب‌های سیاسی و نظامی در افغانستان جان سالم بدر برد. در سال ۱۳۶۳ش. زمانی که به دلیل تبعات بازداشت و شکنجه‌های مکرر در بیمارستانی در بوداپست بستری بود، توانست بگریزد و خود را به وین برساند. او استاد مطرح دانشگاه کابل و تأثیرگذار در رشته ادبیات فارسی و تاریخ افغانستان و عضو گروه کوچکی از اصلاح‌طلبان میانه‌رو بود؛ گروهی که گرچه در آن زمان چندان هم واقعی نبود با آن هم از دهه چهل خورشیدی خواهان حمایت از توسعه دموکراتیک با آزادی‌های تضمین‌شده، امنیت، تفکیک قوا، آزادی بیان و فعالیت احزاب بودند. از این‌روست که زهما سال‌ها در معرض خطری بزرگ قرار داشت.

زهما در سال ۱۳۳۳ خورشیدی از جانب دولت افغانستان جهت تحصیل به دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن^۱ اعزام شد. او از مطالعات این مرکز که مروج ایده‌های چپ و لیبرال بود تأثیر بسزایی پذیرفت. افغانستان جایی بود که به او این امکان را داد تا خود را از فقری خفقان‌آور، به دهلیزهای دانشگاه و تدریس برساند. تعهدش برای بازگشت به افغانستان شاهد حال دوره‌ای از مجادلات فزاینده و جانکاه که او همواره با آن‌ها گرفتار بود، است. این دوران که برای او نیز دورانی پُرمخاطره بود، با سقوط سلطنت محمدظاهر (د).

1. SOAS (school of oriental and African studies) university of London.



علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۲۱۱

۱۳۸۵ خورشیدی) آخرین پادشاه کشور که از سال ۱۳۱۲ تا ۱۳۵۲ ش. بر افغانستان حکومت کرد و سپس به ایتالیا تبعید شد، آغاز گردید. علی محمد زهما ۴۵ سال داشت که نظام جمهوریت در افغانستان توسط محمد داوود (حک. ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ ش.) صدراعظم پیشین و پسرعموی پادشاه سابق روی کار آمد.

علی محمد زهما به جهت صحنه‌آرایی‌های قابل پیش‌بینی در پایتخت، تقریباً تمام بازیگران اصلی سیاست به شمول داوودخان و رهبران حزب کمونیست دمکراتیک خلق افغانستان که در سال ۱۳۵۷ ش. بر ضد داوودخان کودتا کردند را از نزدیک می‌شناخت. کودتایی که داوودخان و بسیاری از اعضای خانواده‌اش نتوانستند از آن جان سالم بدر برند. رئیس‌ان جمهوری که بعد از کودتا روی کار آمدند کسانی بودند که تا توانستند بدعت‌های اجتماعی را سلیقه‌ای اعمال کردند. ارتش شوروی هم رسماً از آن‌ها حمایت می‌کرد، به طوری که با تعداد زیادی از مشاوران‌شان از ۶ دی / جدی ۱۳۵۸ طی تقریباً ده سال جنگ، در کشور باقی ماندند و از میان این چهار رئیس دولت، تنها بیرک کارمل (حک. ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۵ ش.) آن هم در تبعید در مسکو زنده ماند و بقیه در صحنه سیاست افغانستان جان خود را از دست دادند.

پس از خروج ارتش شوروی از کشور، حمایت‌های پاکستان، ایالات متحده و عربستان سعودی از مجاهدین به یک جنگ داخلی خونین در کابل دامن زد و بعدها با نبردهای دامنه‌دار ائتلاف شمال و گروه نوظهور طالبان در جنوب ادامه یافت و به موجب مأموریت گسترده نظامی نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا این جنگ تشدید شد. عملیات نظامی آمریکا در پی حملات هوایی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ / ۲۰ شهریور ۱۳۸۰ القاعده و اسامه بن لادن (۱۳۳۵ تا ۱۳۹۰ ش.) که از افغانستان سازمان‌دهی شده بود، آغاز شد و همان طور که بن لادن می‌خواست این عملیات نقطه عطفی در سیاست بین‌المللی شد.

علی محمد زهما برای این که مبادا دوستان و خویشانش به مخاطره بیفتند



تصویر ۷: علی محمد زهما در حال شعرخوانی در نشست جشنواره ادبیات برای ماه مارچ،
وین ۲۰۰۵ م.

همیشه نوشتن کتابی درباره تجربیات دوران گذشته‌اش را به آینده‌ها موکول می‌کرد و از آن جا که به وین کوچید بعدها سودی در این کار نمی‌دید که خود را در وجه سیاسی مطرح کند و برای رسانه‌ها توضیحاتی دهد. بر اساس این ملحوظات در تمام مدت اقامت در اتریش او به چند مصاحبه بسنده کرد و تنها توانستیم در این دوره از زندگی او، مجموعه اشعارش را با نام *طنین* (برگزیده اشعار علی محمد زهما) در سال ۱۳۸۴ ش. منتشر کنیم.

او چندی قبل و به مناسبت نودسالگی (۲۰ آذر / قوس ۱۳۹۷) خود از من خواست تا مصاحبه‌ها و حکایات دوره‌های مختلف زندگی‌اش را در قالب یک کتاب به صورت زندگی‌نامه تدوین کنم. وی فقط در نیمه نخست زندگی‌اش روی



تصویر ۸: گروه‌های اجتماعی تحت حمایت کمیتهٔ اتریش



تصویر ۹: کریستیان ریدر با همسرش انگرید ریدر و همکاران کمیتهٔ اتریش در پیشاور

صلح و آرامش را دید و زندگی پرتلاطم خود را در غربت به پایان برد. زهما چندی از غزل‌هایش را در نشست رونمایی از کتاب *طنین در جشنوارهٔ ادبیات* برای ماه مارچ در دانشگاه هنرهای کاربردی وین برای حضار خواند. این که شماری از شعرهایش اکنون به‌ویژه در محافل لیبرال تهران محبوبیت دارد و حتی با آن‌ها آهنگ ساخته شده‌است، نشان از مؤثریت کارهای او دارد. حامد کرزی (حک. ۱۳۸۱ تا ۱۳۹۳ ش.) رئیس‌جمهور پیشین افغانستان نیز در سال ۱۳۹۳ ش. با اعطای مدال «میر بچه‌خان» از یک عمر فعالیت‌های علمی و فرهنگی او توسط وزارت اطلاعات و فرهنگ تقدیر کرد.

من از بهار ۱۹۸۰ م. به منظور سامان‌دهی فعالیت‌های کمیتهٔ اتریش برای مردم افغانستان به پاکستان رفتم، در آن‌جا بود که با فهیمه و جمیله دختران علی محمد زهما که با کمیتهٔ اتریش همکاری‌هایی داشتند آشنا شدم. این دو خواهر از نخستین افراد خانوادهٔ زهما بودند که موفق به فرار از افغانستان شدند. باید هرچه زودتر به آن‌ها کمک می‌شد تا ویزای تحصیلی اتریش را دریافت کنند. در آن وقت مؤسسهٔ ما در اردوگاه‌های بزرگ پناهندگان در پاکستان برای آوارگان برنامه‌های مختلف از جمله آموزش کمک‌های اولیه، ساخت مکاتب، تهیهٔ امکانات و سرویس‌های بهداشتی، برگزاری کارگاه‌های آموزشی حرفه و برنامه‌هایی برای کودک و مادر را ارائه می‌کرد که در مجموع در حدود سیصد کارمند محلی در این برنامه‌ها مشغول به کار بودند. یک مرکز نیز در جلال‌آباد داشتیم که از برنامه‌های کشاورزی و عمرانی حمایت می‌کرد. فعالیت‌های ما متمرکز بر کمک‌های بشردوستانهٔ جامعهٔ مدنی بود و به گروه‌های دخیل در جنگ کاری نداشتیم. به این موضوعات در کتاب *دیگرم با نام افغانستان* قطعه قطعه (۲۰۰۴ م.) و کتاب *تصویر تفاوت‌های جزئی فرهنگی اثر کارل ووت* (۲۰۱۰ م.) پرداخته شده‌است. در پاکستان و افغانستان من اغلب اوقات خود را با تدی جاناتا (۱۹۳۳ تا ۱۹۹۳ م.)



تصویر ۱۰: لوحه کمیته اتریش برای مهاجرین افغانستان در شهر پیشاور پاکستان

قوم شناس اتریشی به سر می بردم. او برای تحقیق گام هایی در برابر افزایش فشارهای بنیادگرایان، سازمان دهنده ای افتخاری بود و توانست بودجه ای معادل حدود ۳۳ میلیون یورو از اتریش، آلمان، اسکاندیناوی، دانمارک، بریتانیا، هلند و کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل در واحد مرکز دریافت کند و به کار گیرد.

من که سال ها در افغانستان و پاکستان بودم، ذهنم گرفتار این موضوعات نبود. سال ها بعد که در پست مشاور و مدیر پروژه در یک شرکت مشاور سوئسی کار می کردم، این دغدغه ها برایم اهمیت دیگری یافتند. پیش از پاکستان در سال ۱۹۷۹م. / ۱۳۵۸ش. اولین کار تحقیقاتی خود را برای پروژه های کمک رسانی در نیکاراگوئه به عهده گرفتم و در آن جا بود که با بسیاری از بازیگران کلیدی آشنا



تصویر ۱۱: دانش‌آموزان افغانستانی تحت حمایت کمیتهٔ اتریش



تصویر ۱۲: کمیتهٔ اتریش در حال کمک به آوارگان افغانستانی

شدم. در آن جا پیشنهاد من مبنی بر همکاری مؤقت در بازسازی ساختارهای دولتی مورد استقبال واقع نشد چون موقعیت سیاسی مشخصی نداشتم از نظر آن‌ها چندان مورد اعتماد نیز نبودم. حتی شماری از ایتالیایی‌ها در آن جا به ظن تروتسکیسم^۱ برای مدتی کوتاه بازداشت شدند. به هر روی، در دوره دیکتاتوری ساندینیست‌ها به رهبری قهرمان انقلابی دانیل اورتگا اوضاع سخت‌تر از قبل شد تا جایی که حتی سقط جنین ممنوع شد و این اقدامات نشان داد که چگونه سرخوشی انقلاب در سایه حفظ قدرت می‌تواند رنگ ببازد. در فرجام به دلیل تحریم‌های اقتصادی و نظامی و حمایت امریکا از جنگ‌های ضد کمونیستی (همچون قضیه افغانستان) کارهای عمرانی ما در آن جا به زودی متوقف شد.

برنامه بعدی، کمک به افغانستان بود که در آن زمان در وضعیت حادثی قرار داشت. در این راه من با پیروی از الگوهای فکری جنگ سرد به سوی دیگر جهان خود را رساندم. در آن زمان جنبش‌های چپ، اردوگاه‌های پناهندگان در پاکستان را به دیده مراکز آموزشی سیا - امپریالیسم می‌دیدند و هرگونه مقاومتی را با عنوان بنیادگرایی و ارتجاع رد می‌کردند اما کسانی چون بانو دوریس لسینگ^۲ (۱۹۱۹ - ۲۰۱۳ م.) متولد ایران، رویکرد معقول‌تری داشتند. او که مسئولیت حمایت از برنامه امداد و نجات افغانستانی‌ها را بر عهده داشت در سال ۱۹۸۷ م. / ۱۳۶۶ ش. کتابی با عنوان *باد سخنان ما را با خود می‌برد؛ مشاهدات افغانستان*^۳ منتشر کرد. مقاومت در افغانستان در ابتدا برای او شبیه مقاومت فرانسه در جنگ جهانی دوم بود زیرا مداخلات خارجی عامل برانگیختن بنیادگرایی سازمان‌یافته شد. ارزیابی‌های او با بسیاری از وقایع در حال وقوع در پیشاور همخوانی داشت. رژیم کودتاجی‌ها مبارزه را شروع کردند و سپس ارتش شوروی به کمک آنان شتافت.

1. Trotzismus - Verdacht

2. Doris Lessing

3. Doris Lessing: *Der Wind weht unsere Worte fort. Afghanische Betrachtungen* (London 1987), München 2002, S. 54.

مبارزات و مقاومت خودجوش مردمی در آغاز (سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ خورشیدی) این ظرفیت را داشت و می‌توانست به سمت درستی هدایت شود و به چنگ و کام بنیادگرایان سقوط نکند که متأسفانه از این فرصت استفاده نشد. من به این موضوع در یکی از کتاب‌های خود به صورت جامع پرداخته‌ام. در آن کتاب به این موضوع پرداختم که فضایی که جنبش‌های آزادی‌طلب در آن بتوانند فعالیت کنند ممکن بود به صورت یک پیشنهاد مطرح شود که هرگز نشد. برای ایجاد یک موقعیت در کشوری که نیمی از آن را مردم عادی و نیم دیگر را گروه‌های دموکراسی‌خواه تشکیل داده بودند، فقط نشان دادن یک راه کفایت می‌کرد. قابل تأمل است که در آن زمان چگونه بیش از سه میلیون نفر آواره در پاکستان (به همان اندازه که امروزه در ترکیه هستند) با هماهنگی ضعیف کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل تحت حمایت قرار گرفتند و چه تعداد از سازمان‌های غیر دولتی مطرح بین‌المللی در آن مشارکت کردند. وضعیت کنونی منطقه دریای مدیترانه گویای پس‌رفت فاجعه‌بار حقوق بشر است. باید خیلی زودتر به اردوگاه‌های آن جا رسیدگی سیستماتیک صورت می‌گرفت اما بودجه سازمان‌های بین‌المللی شدیداً کاهش یافته بود به طوری که بر جیره غذایی پناهندگان سوری در اردن نیز تأثیر گذاشته بود و یکی از عوامل بحران موسوم به بحران پناهندگان در سال ۲۰۱۴ میلادی گردید. در گذشته پذیرش هزاران پناهنده افغانستانی در کشورهای غربی نسبت به امروز با مقاومت بسیار کمتری مواجه می‌شد که ظاهراً به دلیل انگیزه شوروی ستیزی بود. از همان ابتدا و به مدد فعالیت‌ها در اردوگاه‌های پناهندگان از مخرب‌ترین نیروهای بنیادگرا اطلاع داشتم و زمانی که متوجه حمایت گسترده از آن‌ها به دلایل نظامی و استخباراتی شدم، برایم بسیار دردآور بود.

۱. این قضیه قبل از حوادث سال ۲۰۲۱ میلادی و سقوط حکومت تحت حمایت آمریکا است. در این سال و سال ۲۰۲۲ دوباره کشورهای غربی دروازه خود را به روی پناهندگان افغانستانی گشودند و ده‌ها هزار نفر در اروپا و آمریکا پذیرفته شدند.

از زمان شعار خشونت بار و عجیب «نه ملت سازی - نابودکردن تروریست‌ها»^۱ رئیس‌جمهور جدید ایالات متحده در آگوست ۲۰۱۷ که مصادف با اظهارات پوتین دربارهٔ چین و سوریه بود، بندرت دربارهٔ ایجاد دموکراسی و انتقال هزینه‌های نجومی نظامی به برنامه‌های غیر نظامی صحبت شده است. نیروهای مسلح مخالف که در مجموع به نام «طالبان» شناخته می‌شوند دوباره حدود نیمی از کشور را در اختیار گرفته‌اند.^۲ دولت در آوردن ثبات در شهرها اندک توفیقاتی به دست آورده است. در کمتر جایی از جهان کشوری چون افغانستان که از اقوام مختلف شکل گرفته باشد و این اقوام به شدت مسلح باشند، می‌توان یافت. از این روی با چنین وضعی، نگرش‌های لیبرال برای این کشور حتی می‌تواند خطری اساسی تلقی شود. این که پس از چهل سال جنگ - هرچند کمتر کسی روزگار صلح و آرامش را به یاد دارد - آیا فرصت دیگری برای ثبات به دست می‌آید یا نه وابسته به تلاش‌های جامعهٔ مدنی، گروه‌های شهری و جوامع روستایی است که متفاوت از دیدگاه آشتی‌ناپذیر جنگ‌سالاران عمل می‌کنند.

در این سال‌ها پناهندگان در منطقهٔ مدیترانه بیشتر از هر جای دیگری در مناطق مرزی جان باخته‌اند. البته هر چیزی در طبیعت با گذشت زمان در حال تغییر است. با مجازات‌های بازدارنده - آن‌طور که اکنون در اتریش اعمال می‌شود - و نیز با دشوار شدن قوانین پذیرش پناهندگان و احداث موانع بیشتر در مرزها و بالا رفتن هزینهٔ مهاجرت در کوتاه‌مدت شاید موفقیت‌هایی به دست آید اما مطمئناً در درازمدت این راه‌کارها راه به جایی نخواهند برد. برای انجام این تکلیف حقوق بشری فقط به یک سیستم مشترک پناهندگی اروپایی نیاز است. همهٔ این اظهارات از طرف هاینز فاسمن وزیر وقت تحصیلات عالی اتریش - هرچند با سیاست‌های دولت در تضاد بود - مطرح شد. انتخابات با پیروزی بیگانه‌ستیزها به پایان رسید و در این میان

1. "Not nation building - killing terrorists"

۲. اکنون و در زمان انتشار ترجمهٔ این کتاب (۱۴۰۲ خورشیدی) تمام کشور در اختیار طالبان است.

همکاری همه جانبه حزب آزادی خواه اتریش^۱ بسیار چشم‌گیر بود. هرگونه فرهنگ خوشامدگویی به بیگانگان به سخره گرفته می‌شد و مدام صحبت از سوء استفاده پناهندگان و اعمال غیر قانونی شان بود. از طرفی دیگر، عده‌ای خاص از کارمندان دولت و وزارت دارایی / مالیه شدیداً نسبت به نهادهای غیر دولتی بی‌اعتماد بودند و گمان می‌کردند که این‌ها تنها به فکر ثروت اندوزی هستند. اگر نهادهای رضاکار در این دوره تلاش نمی‌کردند سیستم کاملاً از هم فرو می‌پاشید.

علی محمد زهما به آن دسته از پناهندگان بختیاری تعلق داشت که توانست با خانواده‌اش از اتریش پناهندگی بگیرد. او شاهد این بود که نیروهای مسلح بنیادگرا در افغانستان هیچ شانسی برای مدرنیزه کردن این کشور نداشتند. او با دیدگاه‌های سوسیال - لیبرالشن نمونه کم نظیر فریادی است از درون جامعه مدنی که محدود به مرزها و مذاهب نیست. اگر او به دلیل بیماری مزمن خود پای بند داروهای مغرب زمین نمی‌بود تمایل داشت که هرچه زودتر به کابل برگردد و در دانشگاه مشغول به تدریس شود. در سال ۱۳۸۲ خورشیدی ما با هم به کابل رفتیم و با یکدیگر به انگلیسی صحبت می‌کردیم. خودش می‌گفت که زبان آلمانی برایش راحت نیست. مباحث زبانی برای کسی به سن او در آن زمان لزوماً اهمیتی نداشت.

کابل، کانون رفت و آمدها

کونراد شتر^۱ پژوهشگر حوزه صلح و جنگ، در اثر برجسته‌اش درباره درگیری‌های قومی گفته است: «در قرن نوزدهم قدرت‌های استعماری، منطقه بی‌ثبات و عاری از دولتی را که بین هند برتانوی^۲، روسیه و ایران بود، افغانستان می‌شناختند.» سرزمینی که قبایل آن هرگز عنوان رعیت و شهروندی را نپذیرفتند. آنان به یک قدرت مرکزی وابسته نبوده و تسلیم حملات نظامی بریتانیای کبیر نشدند. علت عمده جنگ در افغانستان پیش از آن که اصلاحات لاینحل یا منازعات قومی باشد، منافع گنگ قدرت‌های دنیا و تضادهای آشکار شهر و روستاست. تضادی که خود پیامد تجهیز نظامی گروه‌های قومی است.

امپراتوری احمدشاه درانی (حک. ۱۱۵۹ - ۱۱۸۶ ق.) در آغاز تمام دره سند تا لاهور و همه مناطق افغان‌نشین را پوشش داده بود تا این که مرزکشی‌های انگلیس، پیوندهای قومی اینان را نادیده گرفت. احمدشاه در ابتدا توانست سرزمینش را از امپراتوری پارسی نادرشاه (حک. ۱۱۴۸ تا ۱۱۶۰ ق.) جدا کند و فراتر از اصفهان، کراچی و دهلی حکم براند. احمدشاه و نادرشاه هر دو معاصر ماریا ترزا^۳ (۱۷۱۷ - ۱۷۸۰ م.) بودند؛ کسی که با ارائه نمونه‌ای بارز از هم‌زیستی موجب گسترش روابط

1. Conrad Schetter

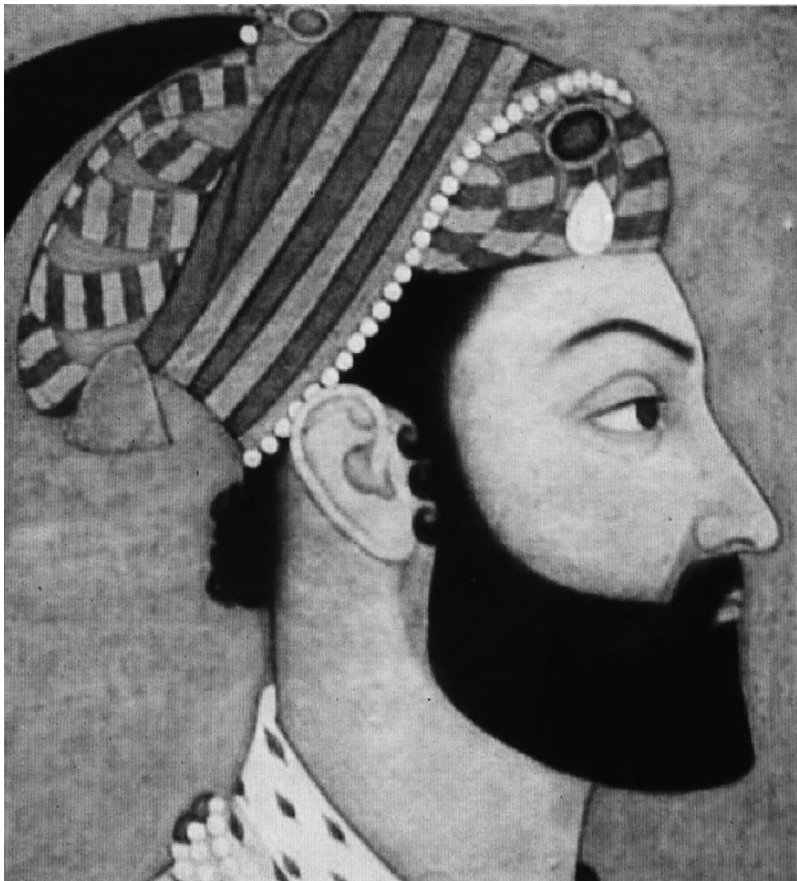
۲. British - Indien: به امپراتوری استعماری انگلیس در شبه‌قاره هند بین سال‌های ۱۲۲۷ و ۱۳۲۶ ش.

اشاره دارد. (طیبی)

3. Maria Theresia



تصویر ۱۳: خانه‌ی علی میرزاخان، یوزف فون زملمین، وین، گروسه فارگاسه



تصویر ۱۴: احمدشاه درانی (حک. ۱۱۵۹ - ۱۱۸۶ ق.) فاتح افغانستان

«چندفرهنگی» حتی در خود وین شد. با فروپاشی امپراتوری پارس و در پی آن هرج و مرج های ناشی از مخاطرات تصاحب تاج و تخت، علی جوان ترین پسر نادرشاه که در اصفهان متولد شده بود، با گروه کوچکی از حامیانش از راه استانبول به زملین اگریخت و جان به سلامت برد. زملین، شهری است در مرز اتریش، واقع

در حاشیه جهان اسلام که امروز ناحیه‌ای از بلغراد است. او در شهر گراتز^۱ دوباره آموزش‌های لازم را کسب کرد و در سال ۱۷۵۶ م. / ۱۱۶۹ ق. غسل تعمید داده شد و به مسیحیت گروید. پس از آموزش در آکادمی نظامی وینر نویشتات^۲، به عنوان افسر امپراتوری گماشته شد. در چندین جنگ شرکت کرد و در پیرانه سر با عنوان بارون یوزف فون زملمین^۳ (۳۶/۱۷۳۰ - ۱۸۲۴ م.) در مودلینگ^۴ در حومه وین درگذشت. او همچنان خود را علی میرزاخان می‌نامید و همیشه یک شاه‌زاده ایرانی محترم قلمداد می‌شد. حاصل ازدواجش با رُز همسر ترک تبارش دو پسر بود که هر دو در اتریش ماندند. او پیشنهاد ناپلئون بناپارت مبنی بر بازگرداندن تاج و تخت پارس به خودش را رد کرد. از گنجینه‌های افسانه‌ای پدر جنگجوییش چون تخت طاووس و الماس کوه نور که در غارت هند به دست آمده بود، به او هیچ چیزی نرسید.

اندکی قبل از استقلال افغانستان، اصفهان که پایتخت مؤقت پارس و یکی از بزرگ‌ترین شهرهای جهان با شش صد هزار نفر جمعیت بود، توسط جنگجویان شورشی افغان چنان ویران شد که تا سطح یک شهرستان تنزل یافت. همچنین آگره پایتخت امپراتوری مغول قبلاً نیم میلیون نفر جمعیت داشت که این امر به گفته یورگن استرامل^۵ در کتاب *دگرگونی جهان گویای این است* که بریتانیای کبیر بین سال‌های ۱۷۶۵ و ۱۸۱۸ م. (۱۱۷۸ و ۱۲۳۳ ق.) با تسخیر شبه قاره که در نوع خود در تاریخ استعمار بی سابقه بود، توانست سیستم‌های شهری بسیار پیشرفته‌ای را در اختیار گیرد.

نقش افغانستان را در انتقال و جابجایی در مسیرهای جاده ابریشم می‌توان مشاهده کرد؛ جاده‌ای که بلخ افغانستان و زادگاه پیامبر اسطوره‌ای آیین زرتشت

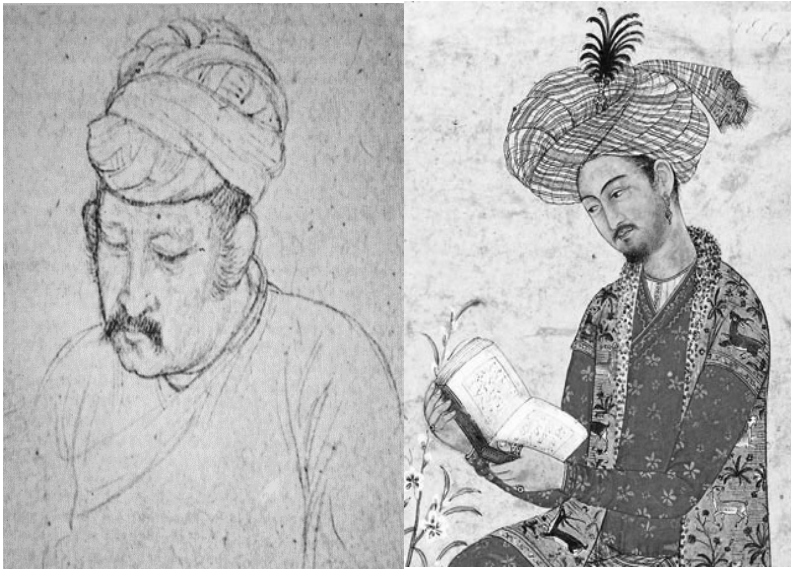
-
1. Graz
 2. Wiener Neustadt
 3. Freiherr Joseph von Semlin
 4. Mödling
 5. Jörgen Osterhammel
 6. *Die Verwandlung der Welt*

و رابعه بلخی و عارف تأثیرگذاری چون مولانا جلال‌الدین را از یک سو به چین، هند، پاردریا و از سوی دیگر به دریای مدیترانه پیوند می‌داد. سنگ لاجورد در مدتی کوتاه از این سرزمین به فرهنگ هاراپا در کناره‌های رود سند راه یافت و راهی طولانی طی کرد تا به مصر رسید. فرهنگ هلنی از زمان اسکندر بزرگ تأثیری عمیق بر پاکستان امروزی گذاشته است. آثار به جامانده بی شماری از تمدن گندهارا و بودیسم اولیه حاکی از آن است که مناطق بسیار دورافتاده در ابتدا چقدر مهم و تأثیرگذار بوده‌اند. طی یورش‌های متعدد مغول‌ها و ترک‌ها به هندوستان از سده هفتم هجری قمری به این سو شهرهای بی شماری ویران شدند. مارکو پولو شهر بلخ را شهری بسیار بزرگ و باشکوه توصیف می‌کند که به دلیل بارها تخریب به دست تاتارها اهمیت خود را از دست داده است.

افزون بر اشاراتی که به تاتارهای درنده‌خوی رفته، تصویر افغان‌های غارتگر نیز در منابع اولیه عربی - اسلامی آشکار است و این تصویر تنها ساخته اروپایی‌ها نیست. در گزارش ابن بطوطه از سفر طولانی‌اش (۷۲۵ تا ۷۵۴ ق.) چند سطر کوتاه و نکته‌پردازانه درباره کابل آمده است که: «کابل در گذشته شهر بزرگی بوده و اکنون قریه‌ای از آن باقی مانده است. طائفه‌ای از عجم که «افغان» نامیده می‌شوند در آن سکونت گزیده‌اند. افغانان، کوهستان‌ها و گردنه‌های مستحکمی در اختیار دارند، مردمی بسیار قوی هستند و بیشتر به راه‌زنی و غارت می‌پردازند.»^۲ گذشته از این‌ها، مهاجمان بعدی اغلب زراعت پیشه بودند. ظهیرالدین محمد بابر (حک. ۹۳۲ تا ۹۳۶ ق.)، بنیان‌گذار امپراتوری مغول در هند، به کابل بسیار اهمیت می‌داد. او از نوادگان تیمور لنگ و اهل ازبکستان امروز است. کابل را در سال ۹۰۹ ق. تصرف کرد و این شهر بیست سال پایتخت او بود. بابر شیفته آب و هوای پاک و مطبوع، شراب مرغوب، باغ‌های وسیع و فراوانی میوه‌ها بود و بر اساس آنچه

1. Harappa - Kultur

2. H. A. R. Gibb (Hg.): *The Travels of ibn Battuta*. A. D. 1325 - 1354, 3 Bände, New Delhi 1993, Band III, S. 586, 590.



تصویر ۱۵: از راست: ظهیرالدین محمد بابر (حک. ۹۳۲ تا ۹۳۶ ق.م.) و جلال‌الدین محمد اکبر (حک. ۹۶۳ تا ۱۰۱۴ ق.م.)

که در زندگی‌نامه معروفش (بابرنامه) به زبان ترکی جغتایی آمده، از میوه‌ها به‌ویژه ریواس، بهی، آلوسیاه و خیار را بسیار می‌ستاید. شهر کابل باید یک مرکز تجاری درجه اول می‌بود چرا که در میانه ربع مسکون زمین قرار دارد و می‌توان گفت در مرکز جهان واقع شده‌است. او پس از فتح مشهور سرزمین غنی هند شمالی که در آن زمان پنج پادشاه مسلمان و دو پادشاه کافر بر آن حکم می‌راندند، باغی باشکوه ساخت و جاده‌ای ساخت که به آگره منتهی می‌شد که بعدها این آگره پایتخت امپراتوری وی شد. سرانجام بابر در کابل به خاک سپرده شد؛ جایی که به گفته دانشمند اسلام‌شناس آنه‌ماری شیمل (۱۹۲۲ تا ۲۰۰۳ م.) «باید همیشه مکان مورد علاقه او بوده باشد». آخرین حاکمان مغول مانند اورنگزیب عالمگیر (حک. ۱۰۶۹ تا ۱۱۱۸ ق.م.) هم به این شهر اهمیت می‌دادند. انگور و دیگر میوه‌ها به سرعت از کابل و مناطق اطراف به آگره یا لاهور آورده می‌شد، به نحوی که هر جا فرمانروا

اقامت داشت این میوه‌ها در دسترسش بود.

وضعیت توده‌ها به لحاظ آنچه بعداً به آن آگاهی اجتماعی گفته شد، کمی تغییر کرد. مظهر تمدن باشکوه، کسی که آینده‌نگری تاریخی جهان را هدفمندانه پایه‌گذاری کرد، جلال‌الدین محمد اکبر (حک. ۹۶۳ تا ۱۰۱۴ق.) از امپراتوران مغول و از نوادگان بابرشاه است که با مونتینی^۱، جوردانو برونو^۲، سروانتس^۳ و شکسپیر^۴ معاصر بود. در دربار وی به زبان فارسی صحبت می‌شد و به منظور حکمرانی معتدل علاوه بر اشراف مسلمان که از تبار ایرانیان و ترکان مغول بودند، هندوها هم می‌توانستند صاحب منصب شوند. بنا به فرمان او: «هیچ‌کس نباید به خاطر آیین خود تحت پیگرد قانونی قرار گیرد و همه می‌توانند دین را به میل خود برگزینند.» این حکم به نوعی تبلیغ مدارا است، چنان که در قرن سوم قبل از میلاد، آشوکا^۵ پادشاه هند درخواست کرده بود.

در قرن هشتم میلادی توسعه‌طلبی عربی - اسلامی از جنوب تا به سند رسیده بود. در پی آن، دامنه حکومت‌های امرای اسلامی گاهی تا بنگال گسترش می‌یافت که غالباً توسط سلسله‌های حاکم در افغانستان امروزی اداره می‌گردید و بعدها از همان‌جا به هندوها حمله می‌شد. از دیدگاه هندوها، «ویرانگری و شمایل‌شکنی»^۶ معترضان مسلمان اغلب به حدی بوده که زندگی مذهبی و فرهنگی هندوها عموماً در خفا صورت می‌گرفت. بودیسم که در شمال هند آغاز شد، فقط در همان منطقه محصور ماند. اخیراً نیز در سال ۱۳۸۰ ش. پیکره‌های

۱. میشل دو مونتینی، به فرانسوی Michel de Montaigne از فیلسوفان دوره رنسانس (۱۵۳۳ - ۱۵۹۲م.).

۲. جوردانو برونو، به ایتالیایی Giordano Bruno (۱۵۴۸ - ۱۶۰۰م.) کشیش و فیلسوف و کیهان‌شناس ایتالیایی.

۳. دن میگل دی سروانتس ساآودرا، به اسپانیایی Don Miguel de Cervantes Saavedra (۱۵۴۷ - ۱۶۱۶م.) رمان‌نویس، شاعر، نقاش و نمایش‌نامه‌نویس اسپانیایی، صاحب اثر مشهور دن کیشوت.

4. Shakespeare

5. Aschoka

6. Bilderstürmeri

باشکوه بودا که سده‌ها به هر صورت حفظ شده بود، در بامیان واقع در منطقه هزاره‌نشین افغانستان توسط طالبان منفجر شدند.

جنگ اول افغان و انگلیس (۱۸۳۸ تا ۱۸۴۲م.) از ارتش اشغالگر بیست هزار نفری انگلیس تنها یک نفر جان سالم بدر برد. در مقابل، بازارهای معروف کابل برای انتقام به آتش کشیده شد. در جریان جنگ دوم افغان و انگلیس (۱۸۷۸ تا ۱۸۸۰م.) به فرمان ژنرال فردریک رابرتس^۱ (۱۸۳۲ تا ۱۹۱۴م.) ملقب به «ارل قندهار»^۲ صدها نفر اعدام شدند و بالاحصار و ارگ کابل نیز منفجر شد. عبدالرحمان خان (حک. ۱۲۲۳ تا ۱۲۸۰ش.) به عنوان امیر افغانستان منصوب شد. باشگاه انگلیسی اسکی در قندهار به افتخار این ژنرال سرشناس نام‌گذاری گردید و ابتکار مسابقه رسمی اسکی در سوئیس با نام آرلبرگ - قندهار^۳ به او اختصاص دارد. حاکمان انگلیسی علاقه‌ای به نوسازی‌های فنی نداشتند. ساختن جاده‌ها و راه‌آهن دسترسی به این کشور را برای قدرت‌های متخاصم مهیا می‌کرد و این گونه بود که در نبود این زیرساخت‌ها، ده‌ها سال دروازه‌های این کشور به روی خارجی‌ها بسته ماند. در واقع افغانستان علی‌رغم جنگ‌های گاه و بیگاه، از خود ایستادگی نشان داد و در مقابله با امپراتوری انگلستان به تحلیل رفت.

رودیارد کیپلینگ^۴ (۱۸۶۵ تا ۱۹۳۶م.) در کتاب داستان خود با عنوان مردی که می‌خواست سلطان باشد^۵ در ۱۸۸۸م. با زبان طنز از برنامه‌های انگلیس در افغانستان از جمله ملت‌سازی ناکام آن‌ها یاد کرده و آن را نفرت‌انگیز خوانده‌است. در ادبیات جهان این نخستین باری بود که یک اروپایی درباره

1. Frederick Roberts

2. Earl of Kandahar

3. Arlberg - Kandahar - Rennen

۴. جوزف رودیارد کیپلینگ به انگلیسی Joseph Rudyard Kipling نویسنده، داستان‌نویس، رمان‌نویس و خبرنگار بریتانیایی برنده جایزه ادبی نوبل در سال ۱۹۰۷م. بود. (ویراستار)

۵. *The Man Who Would Be King*: این کتاب در سال ۱۳۸۹ش. با عنوان مردی که می‌خواست سلطان باشد با ترجمه مهسا خلیلی در تهران منتشر شده‌است.

افغانستان می نوشت. در سال ۱۳۵۴ ش. / ۱۹۷۵ م. جان هاستون فیلم این داستان را با بازی شان کانری^۱، مایکل کین^۲ و کریستوفر پلامر^۳ در قالبی ساده و جالب اجرا کرد. کیپلینگ، محل وقوع داستان را کافرستانی دوردست انتخاب کرد که در آن زمان هنوز اسلام نیاورده و به «نورستان» تبدیل نشده بود. دو ماجراجوی انگلیسی با اتکا به سلاح‌های مدرن خود به آن جا نفوذ کرده و دعوی خدایی کردند. رهبران قبیله را مطیع خود ساخته و این خیال به سرشان زد که امپراتوری ایجاد کنند در سطحی که با روسیه و نایب‌السلطنه انگلیسی هند داد و ستد داشته باشد. آن‌ها باور داشتند که می‌توانند به سرعت اتباع خود را متمدن کنند و این شهروندان آماده پذیرش تابعیت انگلیس هستند. هر چیز دیگری جز این برای آنان غیر قابل تصور بود اما برخلاف اصول خویش، مبنی بر اجتناب از موضوعات جنسی، تشنه زنان بودند که همین موضوع وجهه آنان را نزد مردم مخدوش کرد. شورش به پا خاست و در پی آن، یکی از آن‌ها در دره‌ای سقوط کرد و دیگری مصلوب شد اما زنده ماند و به هند تبعید شد. او در هند پس از مدت کوتاهی در حالی که به تکدی‌گری روزگار می‌گذرانید، درگذشت.

سی صفحه از داستان کوتاه کیپلینگ کافی است تا نشان دهد آنانی که برای ساختن تمدن، با جنون و رؤیای قدرت دست و پنجه نرم می‌کردند، چگونه شکست خوردند. اگر بومیان به گونه آزادانه در اعتقادات خود انعطاف‌پذیر و در زندگی خود عملگرا باشند، هیچ‌گاه فریب نخورده و متجاوزان در برابر آنان کاری را از پیش نخواهند برد. در این داستان، شاید ذهن کیپلینگ درگیر مسأله شگفت‌آوری در گذشته بود این که جنبش اسلامی سودان موسوم به «قیام مهدی» که سال‌ها شکست‌ناپذیر می‌نمود، در اقدامی چگونه چارلز گوردون^۴ (۱۸۳۳ تا

1. John Huston

2. Sean Connery

3. Michael Caine

4. Christopher Plummer

5. Charles Gordon

۱۸۸۵ م.) فرماندار انگلیسی منطقه را کشتند. حاصل این که اقدامات نظامی انگلیس در افغانستان قول معروفی را بر سر زبان‌ها آورد که ده سال قبل از کیپلینگ با عنوان «مسئولیت انسان سفیدپوست»^۱ نقل شده بود. این گونه مسئولیت انسان سفیدپوست به دنیا یادآوری شد تا افغانستان را تحت نظارت دموکراتیک در آورد. سبهاش چندرا بوس^۲ (۱۸۹۷ تا ۱۹۴۵ م.)، ملی‌گرای مبارز هندی که مورد حمایت آلمان نازی رایش سوم بود، سال ۱۹۳۷ م. با دختری اتریشی به نام امیلی شنکل^۳ (۱۹۱۰ تا ۱۹۹۶ م.) ازدواج کرد. او در زمان پیمان هیتلر - استالین در یک ماجراجویی حقیقی با کمک مأموران مخفی توانست از کابل ضد انگلیس و آلمان دوست و مسیره‌های پُرمخاطره، خود را از راه روسیه به برلین برساند. لژیون هندی متعلق به سازمان اس‌اس^۴ قرار بود از اسرای هندی برای نفوذ به قفقاز استفاده کند که این برنامه با عقب‌نشینی آلمان ناکام ماند. در ابتدا او با مهاتما گاندی (۱۸۶۹ تا ۱۹۴۸ م.) از نزدیک همکاری کرد و در آغاز شهردار کلکته و در دوره نهرودیر کل حزب کنگره شد. سرانجام با دوزیردیپایی ژاپنی و آلمانی او را به سنگاپور که در اشغال ژاپن بود، بردند تا مجدداً نیروهای هند را برای آزادسازی هند سازمان دهد اما در حادثه سقوط هواپیما جان خود را از دست داد. دستیار نامی گاندی مادلین اسلاد^۵ (۱۹۸۲ تا ۱۸۹۲ م.) که میرابهن^۶ نامیده می‌شد و در هند بسیار مورد احترام همگان بود، سال‌های آخر عمرش را در وین گذراند؛ همو که آهنگ‌های بتهوون وی را به وجد می‌آورد.

1. The White Man's Burden

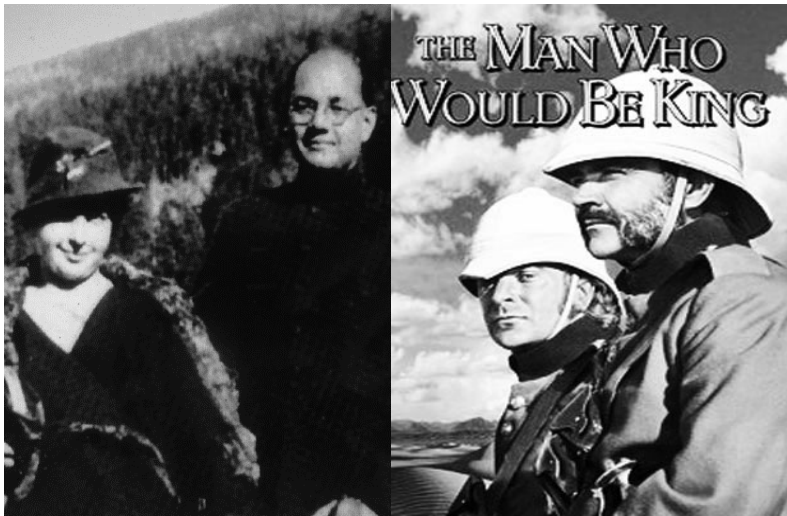
2. Subhash Chandra Bose

3. Emilie Schenkel

۴. اس‌اس در آلمانی شکل کوتاه‌نوشته «گردان حفاظتی حزب نازی» از سازمان‌های شبه‌نظامی تحت نظارت آدولف هیتلر و حزب نازی بود. (ویراستار)

5. Madeleine Slade

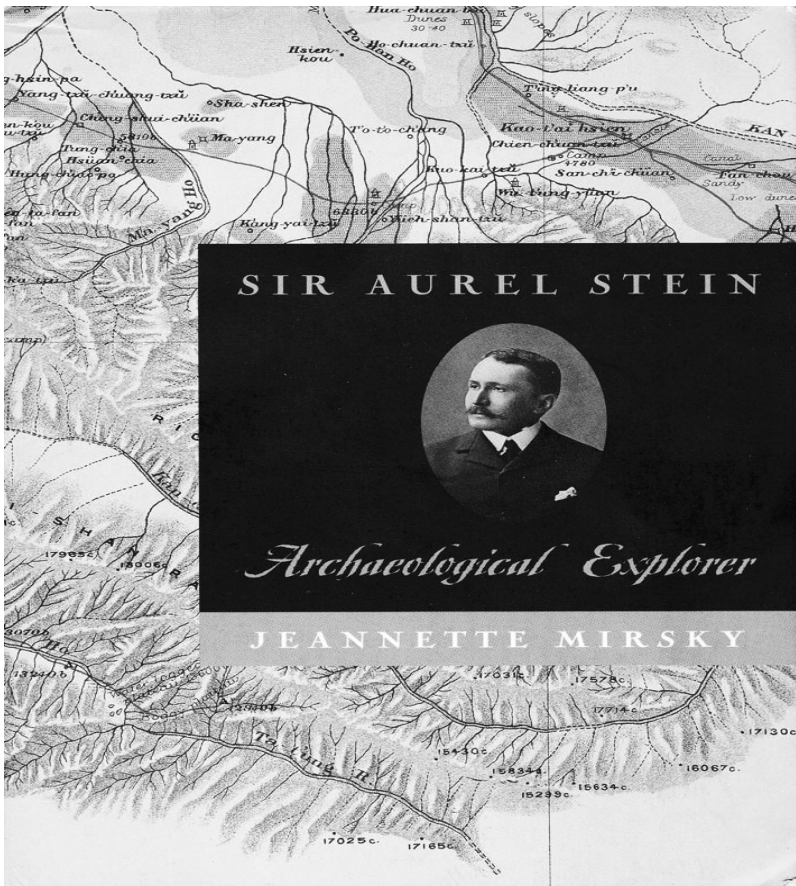
6. Mirabehn



تصویر ۱۶: سبهاش چندرا بوس و همسرش امیلی شنکل | تصویر ۱۷: مردی که می‌خواست سلطان باشد

در زمان جنگ بود که رؤیای سر اورل اشتاین^۱ (۱۸۶۲ تا ۱۹۴۳ م.) خاورشناس اهل بوداپست که به سبب دستاوردهایش منزلتی بزرگ یافته بود، برآورده شد. او به عنوان یکی از شهروندان امپراتوری انگلیس فرصت این را به دست آورد که به افغانستان سفر کند. قبل از این، او اجازه سفر به بلخ در باختر باستان که هنوز بخشی از منطقه حایل تحت نفوذ روسیه و انگلیس بود را نداشت. بعداً به او اجازه سفر به بدخشان هم داده نشد. از یک جهت او عامل و گماشته انگلیسی‌ها بود. به هر حال او توانست زبان‌های فارسی، ترکی و پشتو را بیاموزد. زبان‌های ایران باستان را مطالعه می‌کرد و در این راه از هیچ تلاشی روگردان نبود. افغانستان همچنان برایش سرزمین موعود و دست‌نیافتنی بود. سرانجام در اکتبر ۱۹۴۳ زمانش فرا رسید. یک اتومبیل سفارت آمریکا او را از پیشاور به کابل برد و مقامات دولت افغانستان از او استقبال کردند. با این که هشتاد سال داشت، می‌خواست مجوز سفرهای

1. Sir Aurel Stein



تصویر ۱۸: سر اورل اشتاین مدفون در کابل

تحقیقاتی در کشور را بگیرد اما یک هفته پس از ورود، درگذشت و در گورستان خارجی‌ها که به «گوره قبر» مشهور است در دامنه تپه وزیر محمداکبرخان به خاک سپرده شد.

محمد اسد (۱۲۷۹ تا ۱۳۷۱ ش.)، با نام اصلی لئوپولد وایس^۱ فرزند خانواده‌ای

1. Leopold Weiss

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۴۳۱

یهودی متولد شهر لمبرگ^۱ اتریش بود که علی‌رغم مهیا بودن همه شرایط اولیه زندگی به پاکستان پناه برد؛ سرزمینی که از سال ۱۳۲۶ ش. کشوری مستقل بود. وی در فلسطین به اسلام علاقه‌مند شد و به یک مسلمان معتقد تبدیل گردید زیرا اسلام به بهترین وجه با خواسته قلبی‌اش برای جامعه‌ای که به معنای واقعی کلمه توانسته گروه‌های مختلف، جدا از قوم یا نژادشان را دور هم گرد آورد، منطبق بود. وی دوست و مشاور پادشاه عبدالعزیز بن سعود (۱۲۵۹ تا ۱۳۳۲ ش.) بود. او سال‌ها با منیره همسر عرب خود در عربستان سعودی زندگی کرد و تبدیل به یک چهره مطرح اسلامی شد.

محمد اسد داستان زندگی‌اش را به صورت بسیار جذابی در کتابی با عنوان راه مکه^۲ آورده است. او که در پی رنسانس یا نوزایی اسلامی در هند بود در جریان جنگ دوم جهانی بازداشت شد و پس از مدتی به مدد دوستی با اقبال لاهوری (۱۸۷۷ تا ۱۹۳۸ م.) و محمد علی جناح (۱۸۷۶ تا ۱۹۴۸ م.) از بند رها شد و به عنوان رئیس گروه بازسازی اسلامی و معاون نماینده سازمان ملل در پاکستان نقش برجسته‌ای در ظهور این کشور در عرصه بین‌المللی داشت. از آن جا که او تنها شاهد بیان آرزومندی‌ها و نه واقعیت‌ها بود، سرانجام از کارهای سیاسی دست کشید و به طنجه و سپس جنوب اسپانیا رفت تا روی ترجمه قرآن کریم کار کند. علی‌رغم کوشش‌های هند و انگلیس، پدرش کارل وایس در اردوگاه کار اجباری اشتوتتوف^۳ کشته شدند. اکنون در وین میدانی به نام او (محمد اسد) وجود دارد. اسد در پژوهش‌هایش به این نتیجه دست یافته بود که اعراب و نه یهودیان وارث کتاب مقدس هستند. به باور او یهودیان از دیگر انسان‌ها غفلت کرده‌اند. از دید او مسیحیت بیش از هر چیز به دلیل آیین‌های معمول در کلیسا و نیز معصیتی که برای انسان مقدر و ارثی می‌داند یا کناره‌گیری خصمانه از لذت جنسی جواب‌گویی

1. Lemberg

2. *Der Wet Nach Mekka*

3. KZ Stutthof



تصویر ۱۹: محمد اسد از بنیان‌گذاران پاکستان

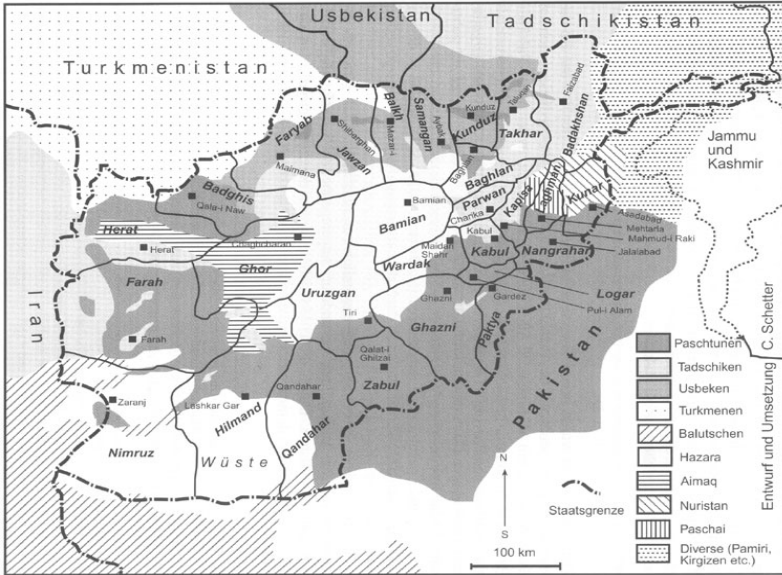
علی محمد زهما، خاطرات افغانستان | ۴۵

پرسش‌های زندگی جسمانی او نیست. در حالی که طبق دیدگاه اسلامی انسان ذاتاً پاک است و مسئول هر کاری است که انجام می‌دهد. در آیه ۲۲۸ سوره بقره درباره جایگاه فروتر زنان نسبت به مردان در همه موارد مطالبی طرح شده است. محمد اسد اما چنین حکم می‌کند: «به حکم عدالت و مساوات، حقوق زنان با حقوق شوهران یکسان و برابر است» او می‌افزاید که تنها مسئولیت اداره خانواده بر عهده شوهر است و شاید گویای برتری باشد اما این بیشتر یک تعهد محسوب می‌شود.

سرکوب هزاره‌ها

پشتون‌ها به زبان پشتو سخن می‌گویند. آنان خواهان انحصار قدرت سیاسی در کشور برای قوم خود هستند. پس از این گروه قومی، تاجیکان و هزاره‌ها که هر دو فارسی‌گو هستند، پرجمعیت‌ترین اقوام افغانستان را تشکیل می‌دهند. پشتون‌ها و تاجیکان عمدتاً سنی و هزاره‌ها بیشتر شیعه‌اند. هزاره‌ها اصالتی مغولی - ترکی دارند و به دلیل شباهت چهره تا هنوز به چشم بسیاری‌ها در این کشور بیگانه هستند و این خود سبب تبعیض گسترده در خصوص آنان شده‌است. در اواخر سده نوزدهم و دوره عبدالرحمن خان این تبعیض‌ها و نگرش‌های منفی به سرحد نسل‌کشی رسید و شماری که جان به سلامت بردند به دیگر مناطق کشور و حتی کشورهای همسایه (ایران و پاکستان) گریختند.

خانواده زهما که ملاک بودند، در ولایت هزاره‌نشین ارزگان واقع در نواحی مرکزی افغانستان، قربانی آزار و اذیت‌های گسترده‌ای شدند. در حکومت عبدالرحمان خان (۱۲۶۰ - ۱۳۱۹ق.) که تحت حمایت انگلیس بود، املاک آنان مصادره و خودشان تبعید شدند. عبدالرحمان خان بین سال‌های ۱۳۰۵ و ۱۳۰۸ق. این منطقه را که بیش از پنجاه قبیله مختلف هزاره در آن زندگی می‌کردند به عنوان آخرین منطقه مرکزی افغانستان که تا آن موقع تحت حاکمیت کابل درنیامده بود، در جنگی که کنراد اشتر آن را جنگ قومی می‌نامد، با خشونت فراوان تصرف کرد. مردم در زمستان ۱۳۰۸ق. دست به قیام زدند اما نتیجه‌اش اعدام بزرگان و عالمان



تصویر ۲۰: تنوع قومی در افغانستان | منبع: کنراد اشتر، قومیت و نزاع قومی در افغانستان، برلین، ۲۰۰۳ م.

دینی و یا تبعید آن‌ها، تجاوز به زنان و غارت مال و اموال مردم در روستاها بود. عبدالرحمن با کوچ اجباری هزاره‌ها به نقاط دیگر، خودمختاری نسبی آنان را در هم شکست و زمین‌های آنان را به کوچی‌های پشتون بخشید.

علی‌مردان پدربزرگ زهما از مخالفان سرشناس بود که برای حقوق قوم خود مبارزه می‌کرد و به موجب آن به زندان افتاد. در زندان کابل چشمان او را میل کشیدند و از زندان آزاد کردند. آزادی‌اش دیری به طول نینجامید که در اوایل سال ۱۳۱۸ ق. درگذشت.

خانواده پدری زهما را به قندهار کوچ دادند. علی‌محمد در آن‌جا در سال ۱۳۰۷ ش. چشم به دنیا گشود. در آن روزگار نام خانوادگی مرسوم نبود. هنگامی که دانش‌آموز بود، تخلص «زهما» به معنای عاشق که واژه‌ای فارسی است را برای

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۴۹۱

خود برگزید. علی محمد چهار سال داشت که مادرش فاطمه در هنگام زادن فرزند دوم درگذشت. سرپرستی علی محمد را از این پس مادر بزرگش «آق لعل» به عهده گرفت. آق لعل با اندوخته مالی خوبی که داشت توانست خانه و دکان‌هایی در قندهار بخرد و به اجاره دهد اما دیری نگذشت که این املاک را نیز مانند املاک هزاران هزاره آواره دیگر ضبط کردند. خانواده تسلیم نشده و پس از تلاش و رشوه‌های فراوان توانستند با ارائه اسناد متقن حق مالکیت بر دوازده هکتار زمین خود را به دست آورند.

دوران کودکی علی محمد زهما برخلاف زندگی جدید نسبتاً موفقیت‌آمیزش، در فقر و تنگدستی سپری شد زیرا پس از درگذشت مادر بزرگش در سال ۱۳۱۹ ش. عمویش اموال و خانه را به ارث برد و دیگر از زهما و پدرش جان محمد حمایت مالی نکرد. بعد از آن هر دو مجبور شدند برای مدتی بدون امکانات اولیه رفاهی زندگی کنند. پدرش ناچار در یک باغ با دستمزدی اندک کار می‌کرد تا بلکه بتواند از پسرش که در تمام زندگی به او بسیار دل بسته بود، مراقبت کند. او حتی بارها مجبور شد در کارخانه تولید سیمان / سمنت کارگری کند.

زهما در دوره تحت حضانت مادر بزرگ با زبان فارسی آشنا شد. آن زمان، خلیفه محمد یکی از دوستان خانوادگی‌شان که در نزدیک خانه دکانی داشت برای یک جمع کوچک خواندن و نوشتن به زبان فارسی را آموزش می‌داد و از این جا بود که زهما به ادبیات فارسی علاقه گرفت. آن زمان پشتون‌های قندهار در زندگی روزمره در خانه فارسی می‌گفتند و به ظاهر تبعیضی در این خصوص نبود. این رویدادها در افغانستان مصادف با سال‌های سیاه جنگ جهانی دوم بود. جنگی که نژادپرستانه بود و حتی در ارتش ایالات متحده نیز تفکیک نژادی صورت می‌گرفت.

هدایای مادر بزرگ به مدیر دبستان / مکتب کافی بود تا زهما تنها هزاره‌ای باشد که در مکتب دولتی (دبیرستان / لیسه احمدشاه ابدالی) پذیرفته شود.

جایی که او با نبوغش به یکی از بهترین دانش‌آموزان کلاس / صنف و سپس کل مکتب تبدیل شد. او در آن‌جا انگلیسی آموخت و پس از آن مبادی زبان عربی را تکمیل کرد. بسیاری از آموزگاران این مکتب اهل هند برتانوی یا ساکنین کابل بودند. دانش‌آموزان چهارده ساله با آثار شکسپیر سر و کار داشتند. درس به حدی باکیفیت بود که یکی از همدرسان زهما بعدها استاد دانشگاه کابل شد. زهما خود یکی از ده دانش‌آموز برتر آن سال مکتب بود و توانست به دبیرستان / لیسه حبیبیه که در کابل مشهور بود، توسط نعیم خان انتخاب و پذیرفته شود. نعیم خان برادر داوودخان در سفری به قندهار با دیدار از مکتب احمدشاه ابدالی و آشنایی با شاگردان ممتاز آن مکتب و از جمله زهما مبلغی وجه نقدی که برابر با پنج ماه معاش یک معلم بود را به او اعطا کرد تا از سفر کابل باز نماند. زهما به کابل رفت و درس خود را در دبیرستان / لیسه حبیبیه با جدیت پی گرفت.

در سال ۱۳۲۷ خورشیدی دبیرستان را به پایان برد و علاقه‌مند بود پزشکی یا طب بخواند اما وزارت معارف جهت برقراری توازن و سهمیه‌بندی‌ها او را به دانشکده تازه تأسیس ادبیات معرفی کردند. چاره‌ای نداشت، به آن‌جا رفت. در آن‌جا با شماری از ادبای برجسته از جمله صوفی عبدالحق بیتاب (۱۲۶۸ - ۱۳۴۷ ش.) و هاشم شایق افندی (۱۲۶۶ - ۱۳۳۳ ش.) از مهاجرین بخارا که بیدل‌شناس بود و روان‌شناسی نیز تدریس می‌کرد، آشنا شد. او که توجه اساتید را به عنوان دانشجویی کوشا به خود جلب کرده بود، دوره لیسانس را در سال ۱۳۳۰ ش. با درجه ممتاز به پایان رساند. در همین سال بود که نخستین شعرش در یکی از نشریات پایتخت به چاپ رسید.

او پس از اتمام تحصیلاتش به عنوان یک جوان تحصیل‌کرده جوای علم مشهور شد و در ریاست دارالتألیف وزارت معارف مشغول به کار گردید. بدین گونه فرصتی دست داد تا از نزدیک با شخصیت‌هایی چون دکتر محمدیوسف (در رشته ریاضی و فیزیک تحصیل کرده بود و در آن زمان معین وزارت معارف و

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۵۱۱

بعداً در دوره پادشاهی محمدظاهر صدراعظم شد، عبدالمجیدخان (در ایالات متحده پزشکی خوانده بود و بعدها وزیر معارف، مشاور صدراعظم داوودخان و سفیر افغانستان در لندن شد)، میر نجم‌الدین انصاری (مؤلف شمار زیادی از کتب درسی که در آمریکا دندان‌پزشکی، تاریخ و فلسفه خوانده بود) در تماس و ارتباط باشد. اینان از افرادی بودند که از زهما حمایت می‌کردند.

علی محمد زهما در سال ۱۳۳۲ ش. اولین اثر خود یعنی ترجمه فارسی انسان باستان؛ سرآغاز تمدن (نیویورک، ۱۹۲۰ م.)^۱ اثر هندریک ویلم ون لون^۲ را که تأثیر چشم‌گیری بر او داشت، در بیست و پنج سالگی آماده نشر کرد اما چون حاوی موضوعات سیاسی و اجتماعی پرمخاطره بود قبل از این که اثر به چاپ برسد، نسخه دست‌نویس ترجمه از درون وزارت معارف ناپدید شد.^۳ نویسنده هلندی - آمریکایی کتاب که مؤرخ و روزنامه‌نگار نیز بود در این اثر با روشی توصیفی به تحلیل موضوعاتی پرداخته بود که آن زمان در افغانستان بندرت صحبت آن به میان می‌آمد.

علاقه زهما به این دست از موضوعات در اوان جوانی ضمن نمایش فکر باز او نشان می‌دهد که برای او اندیشیدن درباره اروپا و فرهنگ مدیترانه که به آسیای میانه و سند نیز نفوذ کرده از چه میزان اهمیت برخوردار بوده است. فرهنگی که برخلاف جنگ‌های متوالی از روزگار اسکندر کبیر تا به امروز به سبب مناسبات و مراودات فرهنگی هرچند تا حدودی گسترش یافته بود اما همچنان به لحاظ تنوع فرهنگی بستر ارتباطی ایده‌آلی محسوب نمی‌شد.

زهما که املاک مادر بزرگ را در قندهار به ارث برده بود در اواسط دهه پنجاه خورشیدی زمانی که در دانشگاه کابل استاد بود، با کمک همسرش پنج هزار قلمه

1. *Ancient Man; The Beginning of Civilization* (New York 1920).

2. Hendrik Villem van Loon

۳. خوش بختانه اکنون آثار باقی‌مانده تالیفی و ترجمه‌های زهما پس از فرار از کشور در بنیاد ریدر نگه‌داری شده تا شاه‌کارهایش حد اقل از نظر بصری حفظ شوند. (نویسنده)

تاک انگور را در این املاک کاشت تا درآمد حاصل از تولید انگور و کشمش، کمک اقتصادی افزون بر درآمد ناچیز دانشگاه باشد. مدیریت املاک قندهار تا سال‌ها ادامه داشت تا این که در دوره سال‌های جنگ و ناامنی برزگران از وضعیت استفاده کرده و به زهما پاسخگویی درستی نداشتند و از سویی نظارت بر درآمدها نیز در آن زمان ممکن نبود. از آن زمان به بعد او از پذیرش هر حق مالکیتی بر دارایی‌های خانواده زهما در افغانستان سر باز زد و اجرای آن احکام از فاصله‌ای دور برایش دشوار بود.

تجربه فضای لندن

علی محمد زهما به سبب فعالیت‌هایش توانست بورسیه تحصیلی دولتی بگیرد و بدین سبب از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۷ خورشیدی در لندن در دانشگاه معروف مطالعات شرقی و آفریقایی^۱ ادامه تحصیل داد؛ دانشگاهی که از جمله دانش‌آموختگان برجسته آن می‌توان به کارشناس خاور میانه برنارد لوئیس^۲ یا رئیس دولت میانمار خانم آنگ سان سوکی^۳ اشاره کرد. آن لمبتون^۴ (۱۹۱۲ تا ۲۰۰۸ م.) بانوی مشهوری که در حوزه ایران‌شناسی تخصص داشت و بارها به این کشور سفر کرده بود، استاد راه‌نمای زهما شد. زهما پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود را با عنوان مطالعه اجتماعی و ژئوپولتیکی خراسان (هرات)^۵ درباره حمله مغولان به هرات و مقاومت مردم این شهر نوشت.

اندکی قبل از آن در مرداد / اسد سال ۱۳۳۲ ش. در تهران، دولت محمد مصدق (۱۲۶۱ تا ۱۳۴۶ ش.) نخست‌وزیر منتخب و مشهور وقت، طی اقدام خرابکارانه سرویس مخفی انگلیس و آمریکا به دلیل گرایش‌های سوسیالیستی‌اش به نفع شاه ایران سقوط کرد. به صلاح دید شاه منافع نفتی باید از ملی‌شدن صنعت نفت که

1. School for Oriental and African Studies

2. Bernard Lewis

3. Aung San Suu Kyi

4. Ann Lambton

5. "A social and geo - political study of Khurasan (Herat)"

مصدق اعلام کرده بود، مصئون می‌ماند. پس از مرزبندی‌های استعمار از سال ۱۹۴۵ م. / ۱۳۲۴ ش.، کودتا بر علیه مصدق جدی‌ترین مداخله غرب در خاور میانه از سال ۱۹۴۵ م. بدین سو بود. یکی از پیامدهای این کودتا، توافق نفتی رئیس‌جمهور آمریکا فرانکلین روزولت^۱ (۱۸۸۲ تا ۱۹۴۵ م.) با پادشاه عربستان عبدالعزیز بن سعود (۱۲۵۹ تا ۱۳۳۲ ش.) بود که خانواده سلطنتی عربستان را به شریک استراتژیک آمریکا در خاور میانه تبدیل کرد. توافقی که روابط نزدیک آمریکا و اسرائیل را با وجود مخالفت اعراب تهدید نکرد.

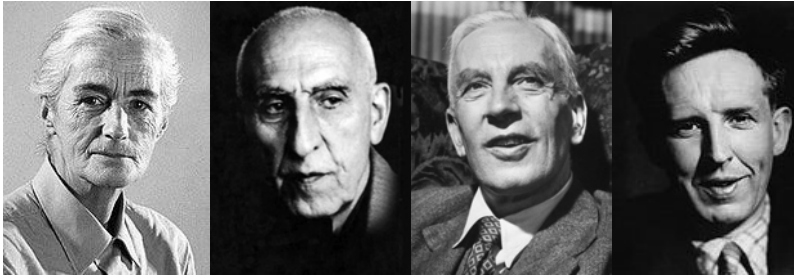
از طرفی در پی مداخلات مداوم استعمار در ایران، مردم به این سطح از آگاهی دست یافتند که برای غربی‌ها نفوذ در منطقه به بهانه نفت و گاز مهم‌تر از خودکفایی این کشور و عقد معاهدات تجاری پرمنفعت دوجانبه است. شاید اگر مصدق عزل نمی‌شد منطقه به احتمال زیاد می‌توانست فرصت‌های بیشتری برای توسعه خود به دست آورد.

مصدق به رغم همه تهمت‌های رسانه‌های دست‌نشانده غربی و چپ‌ها، تنها امید مردمش بود. آن‌لمبتون استاد زهما نقش مهمی در پس این قضایا ایفا کرده بود، چیزی که ذهن زهمای جوان را به خود مشغول کرده بود و بعدها توانست به آن پی ببرد. لمبتون با شناخت دقیق از مناسبات ایران به سرویس‌های مخفی انگلیس در مورد بی‌ثبات‌سازی دولت مصدق مشوره داده بود. برای روشن‌فکران جهان‌وطنی مانند آن‌لمبتون علاقه به کشورهای به اصطلاح در حال توسعه به شدت با نوعی میهن‌پرستی استعماری انگلیسی آمیخته بود.

زهما در لندن با آرنولد جی. توینبی^۲ (۱۸۸۹ - ۱۹۷۵ م.) یکی از اثرگذارترین مؤرخین آن زمان دیدار کرد و درین ملاقات این دو به زبان فارسی با هم صحبت کردند. سال‌ها بعد زهما تحت تأثیر آرنولد خلاصه کتاب

1. Franklin D. Roosevelt

2. Arnold J. Toynbee



تصویر ۲۱:

آن لمبتون (۱۹۱۲ - ۲۰۰۸ م.)	محمد مصدق (۱۲۶۱ - ۱۳۴۶ ش.)	آرنولد جی. توینبی (۱۸۸۹ - ۱۹۷۵ م.)	جان دزموند برنال (۱۹۰۱ - ۱۹۷۱ م.)
-------------------------------	-------------------------------	---------------------------------------	--------------------------------------

سترگ آرنولد با نام پژوهشی در تاریخ^۱ (۱۹۳۴ - ۱۹۶۱ م.) را که توسط دی. سی. سامرول^۲ خلاصه شده بود، به فارسی ترجمه کرد اما باز هم نسخه‌ای از آن منتشر نشد. زهما با جان دزموند برنال^۳ (۱۹۰۱ - ۱۹۷۱ م.) ارتباط نزدیکی برقرار کرد. برنال فیزیکدان بود و در بلورشناسی و علوم زیستی نبوغی خاص داشت. وی از سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۵ م. رئیس شورای صلح جهانی بود؛ شورایی که نظریاتش به دیدگاه‌های کمونیستی شباهت داشت.

زهما در مسیر زندگی از یک کودک هزاره فقیر تا یک دانشجوی کنجکاو در لندن، نکات زیادی آموخت. نمونه‌هایی مانند او با توجه به همه شبه‌ها و محدودیت‌ها، انسان را به پیشرفت بشر بر اثر تلاش امیدوار می‌سازد. علاوه بر آن، بی‌پرده‌گویی زهما برایش احترام و اعتبار به همراه داشت و گر نه بندرت کسی یک جوان افغانستانی را می‌شناخت.

در مدت اقامت در لندن، موزیم‌ها و کتاب‌خانه‌ها برایش اهمیت ویژه‌ای داشتند. او با وجود دریافت ماهانه مبلغ ۳۵ پوند از بورسیه تحصیلی، گاهی در

1. *A Study of History*

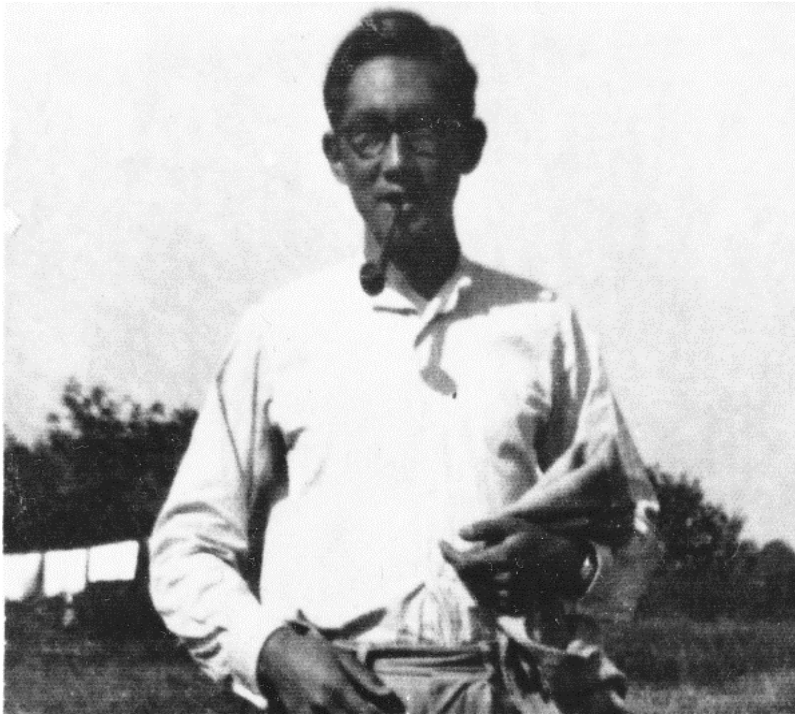
2. D. C. Somervell

3. John Desmond Bernal



تصویر ۲۲: بر مزار کارل مارکس، کریستیان ریدر (۱۳۴۶ش. / ۱۹۶۷م.) | علی محمد زهما
(۱۳۳۵ش. / ۱۹۵۶م.)

باغ‌ها و ایستگاه‌های قطار به عنوان دست‌فروش کار می‌کرد. در مدتی اندک از موضوعات مورد بحث در رسانه‌های غربی از طریق شکل‌های دانشجویی و تماس‌های بین‌المللی خود را باخبر می‌ساخت و در مورد کشمکش‌های موجود در جنگ سرد نظیر پرده‌آهین اروپا، شکار کمونیست‌های دوره مک‌کارتی، جنگ کوریا، مرگ استالین، مواضع چپ‌های انگلیس، جنبش ضد اتمی، جنبش صلح و جنبش جدید حقوق مدنی ایالات متحده آمریکا که سیاست جهانی را در آن زمان شکل داده بودند، آگاهی داشت. او بر سر مزار کارل مارکس یک سال قبل از نصب سردیس باشکوهش رفت. در این سفر او با وزیر سابق معارف یعنی مجیدخان که در آن زمان سفیر لندن بود، رابطه‌ی دوستانه‌ای را برقرار کرد.



تصویر ۲۳: علی محمد زهما، لندن ۱۳۳۷ ش. / ۱۹۵۸ م.

همان موقع بود که علی محمد زهما با شور جوانی اش با ماریان که در کتابخانه لندن کار می کرد، آشنا شد. از جانب هر دو چنین به نظر می رسید که در شرف ازدواج هستند، ازدواجی که پدر ماریان افسر ارشد انگلیسی از آن حمایت می کرد؛ مشروط بر این که هر دو قصد زندگی در انگلستان داشته باشند. اندکی بعد وقتی که آن لمبتون به زهما پیشنهاد دستیاری داد، زهما نپذیرفت زیرا افغانستان برایش مهم تر بود. از طرفی هزینه تحصیلاتش از درآمد مالیات تأمین می شد، جایی که او در ازای آن می خواست خدمتی بکند. ماریان مدت ها کاملاً آماده بود تا با او به افغانستان برود. بعد از اتمام تحصیلات آن دو با قطار تندرو شرق به استانبول

سفر کردند و این اولین برخورد ماریان با مشرق‌زمین بود اما در آن جا پس از بحث و گفت‌وگوهای طولانی از هم جدا شدند، چون در نهایت زهما نمی‌خواست با کمترین سرمایه‌ممکن در کابل زندگی‌اش را با ماریان شروع کند. برای این که مدتی از هم دور باشند زهما چند هفته‌ای در تهران ماند و بعد مدتی با اتوبوس به وطن بازگشت. آن‌ها چند سالی همچنان با هم مکاتبات دوستانه داشتند، مکاتباتی که با ازدواج زهما در کابل و ازدواج ماریان با یک فرانسوی پایان یافت.

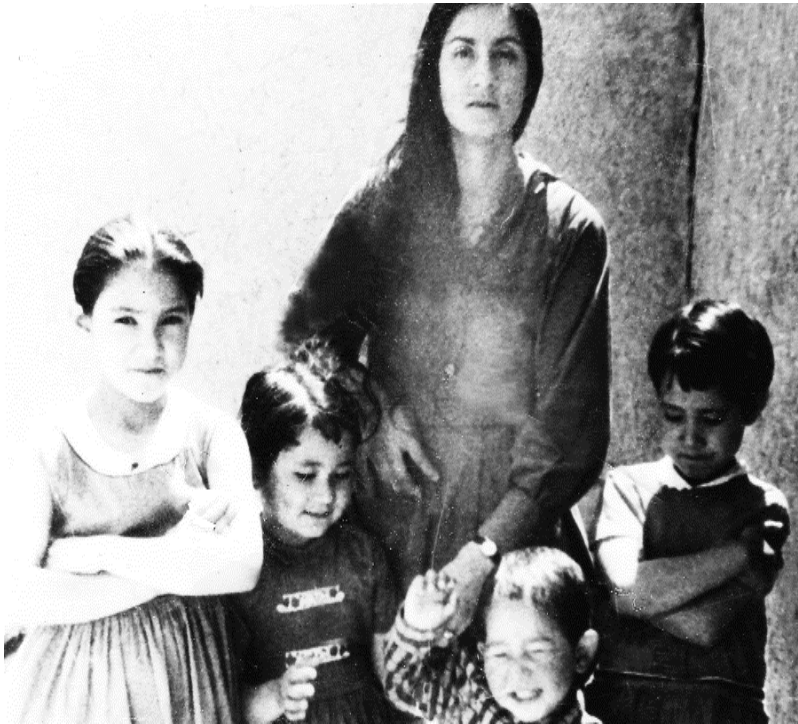
زهما که پس از پنج سال به وطن برگشته بود در قندهار با پدرش ملاقات کرد. علی‌رغم همه مکاتبات بین پدر و پسر، آن دو فکر می‌کردند که دیگر همدیگر را نخواهند دید زیرا پدر به این باور بود که پسرش از خارج بر نمی‌گردد. بعد از آمدن، زهما با پدر به اساس روابط بسیار دوستانه‌ای که با هم داشتند به یک آپارتمان کوچک در نزدیکی بازار قدیمی کابل نقل مکان کردند تا با هم زندگی کنند. حتی پس از آن که زهما تشکیل خانواده هم داد، پدر با آن‌ها زندگی می‌کرد تا این که در سال ۱۳۵۰ ش. به سن ۱۰۴ سالگی درگذشت.

زهما در مقایسه به گذشته از همدردی غربی‌ها برای کمونیسم همواره تحسین‌شده و مواضع مخالف، آگاه‌تر شده بود اما بیشتر با ایده‌های بحث‌برانگیز لیبرالی و سوسیالیستی و فرهنگ متعهدانه‌ای که به طیف گسترده جنبش‌های اعتراضی می‌پرداخت، آشنایی داشت. مهم‌ترین اصل برای او تعهدش به حقوق اساسی شهروندی بود؛ چیزی که مشکلات بزرگی در مسیر تحقق آن وجود داشت.

زیبنده زهما

علی محمد زهما در سی سالگی و با داشتن اندوخته‌های علمی و تجربی از سال‌های تحصیل، برای ازدواج آماده بود. ازدواج او با سنت‌های سختگیرانه معمول و وساطت یکی از دوستان خانوادگی انجام شد زیرا در آن زمان جز این راهی برای یک ازدواج محترمانه وجود نداشت. رسم بر این بود که قبل از این که دختر و پسر همدیگر را ببینند، خانواده طرفین به توافق برسند. نام عروس پیشنهادی «زیبنده» بود. پدرش یک پشتون ثروتمند و مادرش یک قزلباش شیعه از اقلیت میرزاهای فارسی‌زبان و از نخبگان شهری بودند. با چنین موقعیت علمی ممتازی که زهما داشت، هیچ اعتراضی متوجه او به عنوان یک هزاره نمی‌شد. این شد که علی‌رغم آداب و رسوم سختگیرانه، آن‌ها این اجازه را پیدا کردند تا به قدر کافی برای آشنایی با یکدیگر وقت بگذارند. بدین منوال قبل از ازدواجشان در سال ۱۳۳۷ ش. بارها با هم دیدار داشتند.

آن‌ها صاحب پنج فرزند، سه دختر به نام‌های فهیمه (زاده ۱۳۴۱ ش.)، جمیله (زاده ۱۳۴۲ ش.) و صفیه (زاده ۱۳۴۶ ش.)؛ و دو پسر به نام‌های دهقان (زاده ۱۳۴۷ ش.) و کاوه (زاده ۱۳۵۱ ش.) شدند. به دلیل فشارهای موجود و شرایط اضطراری گاه موقعیتی پیش می‌آمد که ماه‌ها و سال‌ها اعضای خانواده از هم دور بودند اما این موضوع هرگز فاصله‌ای بین آن‌ها ایجاد نکرد زیرا همبستگی سرشار از توجه و عشق در بینشان موجود بود. زیبنده زهما خود را از قالب‌های مرسوم زنانگی رها کنید و خواست کاری بی‌قید



تصویر ۲۴: از چپ فهیمه، صفیه، دهقان، زبینده (مادر) و جمیله - آقچه؛ ۱۳۴۹ش.

و شرط در محیط اجتماعی انجام دهد. او از انستیتوت نسایی و ولادی کابل فارغ‌التحصیل شد و کارش را در زایشگاه این شهر آغاز کرد. با گذشت پنج سال، وزارت صحت عامه به او پیشنهاد مدیریت بخش پرستاران بیمارستان جدید زنان در آقچه را داد؛ شهری در صدکیلومتری غرب مزار شریف که عمده ساکنانش ازبک و ترکمن بودند. زبینده به رغم همه مسایل، مسئولیت این کار سازنده را بر عهده گرفت. بدین منظور از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۷ش. با فرزندان و پدرشوهرش که سرپرست آن‌ها بود، به شمال غرب دور کشور نقل مکان کردند. زبینده علاوه بر کار در بیمارستان‌ها، بسیاری از زنان منطقه را که در خانه محتاج پرستاری بودند، به



تصویر ۲۵: از چپ: سند فراغت از دوره مسلکی قابلیتگی و پرستاری، ۱۳۴۰ ش. زبینده زهما در کنار یکی از همکاران، شفاخانهٔ جمهوریت، کابل - ۱۳۴۹ ش.

عنوان یک ماما / قابله تحت مراقبت داشت. شوهرش فقط می‌توانست هر دو ماه یک بار به دیدار آنان برود.

زبینده بعد از کار در آقچه این بار در کابل به عنوان سرپرست و سپس مدیر بخش پرستاری شفاخانهٔ ابن سینا که بعداً به شفاخانهٔ جمهوریت تغییر نام داد، منصوب شد. همین خودگواه بر این است که حتی در آن زمان زنان می‌توانستند به مناصب بالای مدیریتی برسند. پس از کودتای ۱۳۵۷ ش. زبینده همچون شوهرش از نیروهای مظنون محسوب می‌شد زیرا آن دو موافق دولت نوین‌یاد کمونیست نبوده و در حوزهٔ کاری‌شان محبوب مردم بودند. آن‌ها هرگز عضو حزب نشدند. زبینده در کلینیک صلیب سرخ کابل مشغول به کار شد تا این که به پاکستان و سپس به وین گریخت.



تصویر ۲۶: خانواده زهما پیش روی منزلشان، کابل ۱۳۸۲ خورشیدی

خانواده زهما از سال ۱۳۴۷ش. در خانه کوچکشان در کابل سکونت داشتند. این خانه را در قطعه زمینی که با پس اندازشان در نزدیکی دانشگاه خریده بودند، ساختند. سال ۱۳۸۲ش. مدتی پس از آن که ارتش آمریکا در جنگ عراق، بغداد را فتح کرد ما با جمعی از افراد به آن خانه سرزدیم و ساکنان جدید، بسیار با مهربانی از ما استقبال کردند. فروش این خانه به عنوان میراث پدری برای فرزندان ارزش چندانی نداشت حتی اگر این ملک از نظر قانونی متعلق به آن‌ها اعلام می‌شد.

هنگام بازدید از شفاخانه این سینای سابق در کابل جایی که زینده در آن جا پرستار، قابله و سرانجام مدیر بود، برای کتابم *افغانستان قطعه قطعه یادداشتی* نوشتم که دریافت من از احساسات او بود: «او خواست تنها به آن جا برود و سراغ همکاران سابقش را بگیرد. نیم ساعت گذشته بود که متوجه شد یکی از آن‌ها



تصویر ۲۷: زبینه زهما (۱۳۹۴ - ۱۳۲۱ ش.م)، آخرین سفرش به کابل - ۱۳۸۲ خورشیدی

هنوز آن جاست. بقیه همه ناپدید شده‌اند یا به خارج گریخته یا کشته و یا هم فوت شده‌اند. امروز یک زن در یکی از این پست‌ها ۱۷۰۰ افغانی (معادل ۳۴ یورو) در ماه دریافت می‌کند و با این مقدار پول باید غذایش را هم خودش تأمین کند. در گذشته حدّ اقل غذا را رایگان می‌دادند. عبدالحمید که آن‌جا نگهبان بود او را شناخت. از آن‌جا که پرس‌وجو ایجاد مزاحمت به حساب می‌آمد، هر دو با احتیاط چند کلمه‌ای رد و بدل کردند.»

عصرهنگام در باغ محل اقامت‌مان سعی کردیم طبق معمول با زبانی درهم و برهم از انگلیسی، آلمانی و فارسی در این باره محتاطانه صحبت کنیم که چه چیزی باعث شد او پس از سال‌ها به آن‌جا بازگردد. در این مورد نوشتیم: «او آشکارا تن به بازگشت داده‌است»، چرا که آن بیمارستان او را با اوقات خوب زندگی‌اش پیوند می‌داد. پس از فکرکردن دربارهٔ سرنوشتش، اذعان داشت که آن را بدون دلیل پذیرفته‌است اما وضعیت رنگ و رو رفتهٔ خانه، او را آشفته کرد.

او با تلخی می‌گوید همهٔ حاکمان کمونیست خلق [جناح رادیکال‌تر حزب نسبت به جناح پرچم]، ملاها و طالبان تاکنون فقط بردوش مردم سوار شده‌اند و همه چیز را خراب کرده‌اند. او ساده و مختصر و در عین حال نکات مهم را متذکر می‌شد زیرا تمایلش به سخن نگفتن، دقیقاً اهمیت ناگفته‌ها را تأیید می‌کرد. با مکث و تأمل در ادامه گفت:

اگر درست به یادم مانده باشد، ما در سال ۱۳۳۷ ش. در زمان صدارت داوودخان ازدواج کردیم. آن زمان زنان دیگر مجبور نبودند این قدر پوشیده باشند. من مطمئناً از اولین کسانی بودم که برقع (چادری) نپوشیدم زیرا شوهرم از همان ابتدا این موضوع را قبول کرد. سه سال در انستیتوت پرستاران بودم سپس بیست و پنج سال در این شفاخانه کار کردم؛ کاری که فقط با ماوریتیم در روستا و اقامتم در کشور چین قطع شد. ما صاحب پنج فرزند شدیم. تا قبل از آن مصیبتی که عاقبت همهٔ مجبور به فرار شدیم، زندگی اگر چه آسان نبود اما در کل خوب پیش می‌رفت. همسرم در دانشگاه کار می‌کرد، من در شفاخانه. ما هر دو کارمان را به منظور خدمت به مردم و به عنوان فعالیتی اجتماعی بسیار دوست داشتیم اما ناگهان همه چیز دگرگون شد. با زحمت فراوان و ترس بسیاری که از بازداشت فرزندان و همسرم داشتیم، سرانجام همهٔ خانواده به خارج از کشور پناه بردیم.

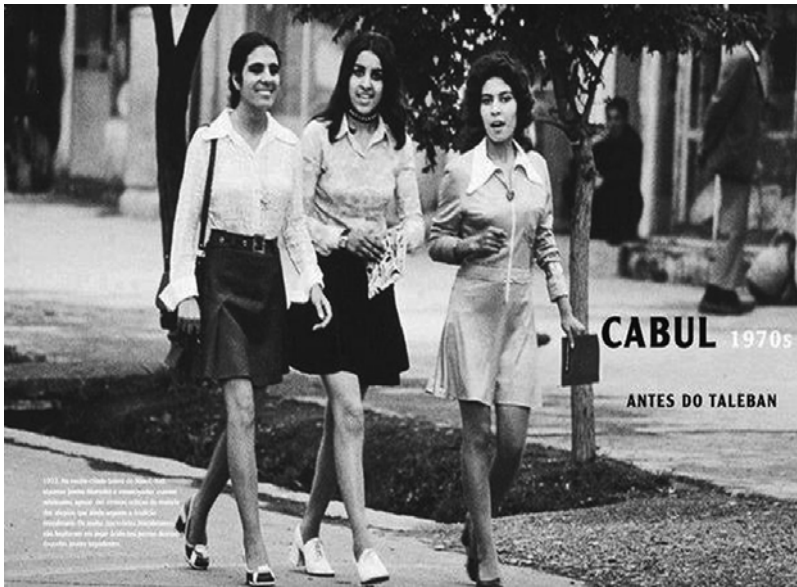
تصمیم‌های اصلاح طلبانه

کابل در دهه ۱۳۴۰ ش. یکی از مدرن‌ترین شهرهای آسیا به شمار می‌رفت. نانسی هاچ دوپری^۱ (۱۹۲۷ - ۲۰۱۷ م.)، تاریخ‌شناس و باستان‌شناسی که در هند پرورش یافته بود، با همسر قوم‌شناسش لویی دوپری^۲ (۱۹۲۵ - ۱۹۸۹ م.) در سال ۱۳۴۴ ش. / ۱۹۷۰ م. اولین کتاب *راهنمای کابل* و سپس در سال ۱۳۴۹ ش. / ۱۹۷۰ م. اولین *راهنمای افغانستان* را به چاپ رساندند. در هر دو کتاب در ابتدا به شهرهای بامیان، هرات، بلخ و موزیم ملی کابل اشاره شده و سپس افغانستان مطمح نظرشان بوده‌است. چنانچه کابل به عنوان شهری با ساختمان‌های بلند مدرن و دختران دانشجو با دامن‌های کوتاه، ۱۸۰۰ متر بالاتر از سطح دریا با گردشگاه‌های زیبای طبیعی در دره‌ای حاصل‌خیز و شهری در حال توسعه شناخته می‌شد. در این کتاب قندهار مهم‌ترین منطقه تولید و توزیع مواد مخدر و مرکز پُررونق رشد تجارت و صنعت؛ هرات آینه فرهنگ ایران، آسیای میانه و افغانستان؛ مزار شریف یک مرکز تجاری پرفت‌وآمد؛ جلال‌آباد واحه‌ای احاطه‌شده توسط کوه‌ها و قندوز شهری شاداب معرفی گردیده‌است. همه این‌ها تصویرهایی از جامعه‌ای آرام، ثروتمند و موفق را تداعی می‌کرد.

شهر کابل در این دوره با داشتن ساختمان‌های جدید دانشگاهی و تعداد

1. Nancy Hatch Dupree

2. Louis Dupree



تصویر ۲۸: کابل - ۱۳۴۹ش. / ۱۹۷۰م.

زیادی هتل، رستوران، سینما و سالن تیاتر و یا مراکز مراقبت مادر و کودک که توسط شوروی احداث شده بود، برازندگی خاصی داشت. دانشگاه کابل در سال ۱۳۱۱ش. با احداث دانشکده طب تأسیس شد. این دانشگاه پیوسته در حال توسعه بود و بعد از مدت کوتاهی به یکی از مؤسسات پیشرو علمی در منطقه تبدیل گردید. دانشکده‌های در حال توسعه آن با داشتن جایگاه ویژه در آموزش و فراهم‌آوری بورسیه‌های خارجی، باید به دست افرادی چون علی محمد زهما سپرده می‌شد، چون بسیاری از کسانی که بعدها افراد مهمی شدند، در آن جا تحصیل کردند و البته آن جا در سال‌های بعد به مرکز داد و ستدهای سیاسی مبدل شد.

تصاویر موجود در کتاب *راه‌نمای کابل*، کابل را پس از جنگ جهانی دوم در دهه ۱۳۴۰ش. شهری با فعالیت‌های ساختمان‌سازی سریع و آغاز ماشینی شدن نشان می‌دهد. با توجه با آنچه گفته شد، شکوفایی همان عده محدود می‌توانست در



تصویر ۲۹: دانشجویان دانشگاه کابل - ۱۳۴۹ ش. / ۱۹۷۰ م.

نهایت به بهبود کیفیت زندگی عمومی و رشد ارزش‌های لیبرال و آزادی‌خواهانه منجر شود، همانند وضعیتی که فرض می‌شد در ترکیه، ایران و مصر آن زمان وجود دارد و این مهم تنها در صورتی امکان‌پذیر بود که در رقابت شرق و غرب، جناح صحیح انتخاب می‌شد و دیگر نیازی به تصرف و اشغال یک کشور نمی‌بود. در چنین شرایطی نشانه‌های مبهمی از افراط‌گرایی در جهان اسلام در حال ظهور بود که از جنگ شش روزه اعراب با اسرائیل در سال ۱۳۴۶ ش. / ۱۹۶۷ م. سرچشمه می‌گرفت و با افزایش قدرت قذافی و خمینی در حال تبدیل شدن به یک چالش برای منطقه بود. آنانی که به شرق سفر می‌کردند سرمایه‌داری و فرهنگ غرب را در آسیای میانه و افغانستان مورد انتقاد قرار می‌دادند. در آن زمان (دهه هفتاد میلادی) این اعتراض‌ها از جانب سیاستمدارها و دولت‌های غربی شنیده نمی‌شد و برای مدتی طولانی برایشان قابل فهم نبود تا این که عیناً نتایج سیاسی



تصویر ۳۰: خطوط هوایی آریانا، ۱۳۴۹ش. / ۱۹۷۰م.



تصویر ۳۱: هتل انترکانتیننتال کابل

سرمایه داری را در شرق مشاهده کردند.

بعد از کسب استقلال افغانستان، حاکمان این کشور اقداماتی چند جهت اصلاحات انجام دادند که تأثیرگذار بود اما فقدان مبنایی درست برای قدرت و زیرساخت‌های مدیریتی سبب شد با توجه به همانندی زیاد اوضاع با کشور ترکیه، افغانستان نتواند مانند آن کشور توفیقاتی را به دست آورد.

از آن جایی که قومیت در افغانستان یک عنصر مؤثر فرهنگی محسوب می‌شد، یک احساس ملی آمیخته با تنفر نسبت به دخالت دولت در جامعه شکل گرفت، دخالتی که مردم آن را چالشی همیشگی در برابر منافع ملی می‌دانستند. [به هر روی، این کشور تغییر کرده و نمی‌توان آن را با افغانستان سده‌های میانه یکی دانست] اگر افغانستان امروز با سده‌های میانه یکسان پنداشته شود، تاریخ پیچیدهٔ مراحل اولیهٔ پیشرفت و در نتیجه تناقض‌ها، شکست‌ها، تضادهای فاحش زندگی شهری - روستایی و غیر قابل دسترس بودن بسیاری از مناطق آن در زمستان، نادیده گرفته می‌شود.

در سال ۱۳۰۲ ش. شاه امان‌الله خان (۱۲۷۱ - ۱۳۳۹ ش.) که بسیار مشتاق اروپا و سیاست سکولار مصطفی کمال آتاترک (۱۲۶۰ - ۱۳۱۷ ش.) بود، بر تخت نشست. آتاترک یک تسالونیکلی^۱ یهودی و ترکیبی از چند فرهنگ متفاوت بود. امان‌الله خان برنامهٔ اصلاحات بلندمدت و مدرنیزه کردن را با جدایی دین از سیاست، تعیین حقوق شهروندی، اجباری کردن سواد، قوانین کلی‌تر سربازی، تأسیس مدارس پسرانه و دخترانه در تمام کشور، حمایت دولت از اقلیت‌ها برای برخورداری از حمایت یکسان برای مثال شیعه‌ها، سیک‌ها و هندوها و تقریباً صد خانوادهٔ یهودی و ممنوعیت برده‌داری، آغاز کرد. دستور داد حجاب اجباری، چندمسری و دورنگه داشتن زنان از جامعه هرچه سریع‌تر از میان برداشته شود. شماری را برای تحصیل به ترکیه فرستاد و خواست حدّ اقل در کابل مردم لباس

غربی به تن کنند. یک مکتب فرانسوی زبان و یک مکتب آلمانی زبان و دو مکتب انگلیسی زبان تأسیس کرد [و گفته شد: «هیچ تفاوتی نباید بین هزاره‌ها، پشتون‌ها، تاجیک‌ها، ترکمن‌ها، ازبک‌ها و دیگران باشد.»] اما به دلیل برخورد خشن عموم مردم علیه این نوآوری‌ها، تقریباً بر همه آن‌ها در همان ابتدا سرپوش گذاشته شد. امان‌الله خان در سال ۱۳۰۸ ش. به زوریخ تبعید شد و در سال ۱۳۳۹ ش. درگذشت.

گزارش‌های موجود از سفر دو بانوی سوئیسی جوان آنه‌ماری شوارتسنباخ^۱ (۱۹۰۸ - ۱۹۴۲ م.) و الایمیا^۲ (۱۹۰۳ - ۱۹۹۷ م.) به طور مشخص واضح می‌سازد که - همانند اروپا - دیکتاتوری‌ها چه عواقبی دارند. این دو بانو در سال ۱۳۱۸ ش. با خودروی شخصی به افغانستان رفتند. از طریق بالکان، ترکیه، ایران و حاشیه دریای کاسپین، پس از دو ماه به هرات سپس به مزار شریف و در آخر به کابل رسیدند. آن دو با رسیدن به منطقه آمودریا در مرز شوروی، جایی که پناهنده‌ها برای فرار به سمت جنوب می‌رفتند و از هجومی قریب‌الوقوع هراس داشتند؛ ردپای مرگ، اسکلت‌ها، ظروف سفالی شکسته، حجم انبوهی از ویرانه‌های مدفون، دیواره‌ها و قبرستان‌ها همه و همه را به چشم سر دیدند. موجودیت آثار باستانی بدون هویت، ابعاد مختلف زندگی اجتماعی مردم و رازآلودگی فضا و شرایط، آن‌ها را بر آن داشت تا علاوه بر توجه به جغرافیای این منطقه، به روان‌شناسی نیز اهمیت دهند؛ همچنان که الایمیا بعدها از آن با نام مسیری به درون و خودآگاهی یاد می‌کند. او با استفاده از محصولات آگفا^۳ که به او داده شده بود تا امتحانشان کند، فیلم‌هایی با رنگ‌های محدود ساخت. بدین ترتیب جزو اولین کسانی بود که توانست تکنولوژی سیاه و سفید را تجربه کند. گزارشی که آنه‌ماری از این سفر تهیه کرده بود مدت‌ها بعد از فوت زودهنگامش در کتابی برخلاف خواست خیلی‌ها به چاپ رسید. این سفر از اروپا بایستی برای او (آنه‌ماری شوارتسنباخ) فرصتی بوده

1. Annemarie Schwarzenbach

2. Ella Maillart

3. Agfa

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۷۱۱

باشد تا از اعتیاد به مواد مخدر رهایی یافته باشد. این دو بانو با مردمان خاکی، شوخ طبع، کمک‌کننده و مهمان‌دوست دیدار کردند. هر دو در یک ماشین / موتر کابریولت به هر جا که می‌رفتند با روی خوش پذیرفته می‌شدند. هیچ کس در قبال همکاری پولی درخواست نمی‌کرد. می‌گویند: «در کابل با مردم دوست شدیم، به ما جا و مکان دادند. بلد بودند نان روسی - اروپایی بپزند و غلام حیدر پاکت نامه، خودنویس و قرص مسکن می‌فروخت. ما بر اساس عادت روزانه خودمان کاملاً بلد بودیم راه خانه را در تاریکی پیدا کنیم و در آخر نمی‌دانستیم بقیه عمرمان را در کجا می‌گذرانیم.» لحظه‌ای که به آخر سفر می‌رسند، حتی دلیل اصلی سفر را فراموش کردند و می‌خواستند دوباره به این سرزمین عجیب برگردند اما دیگر این اتفاق برایشان رقم نخورد.

در شهری که در حال توسعه است حدّ اقل چیزی که به ذهن می‌رسد کم‌ثباتی است. البته که پس از تصمیمات اصلاحی شاه امان‌الله اکثر چیزها به وضعیت سابق برگشت با آن هم اکثر بانوان زندگی خفقان‌آوری را تجربه می‌کردند؛ شرایطی که حتی فکرش را هم نمی‌کردند که می‌توان آن را روزی تغییر داد. آنه‌ماری می‌نویسد: «چه تغییراتی باید در نظر گرفته شود تا هر کس حس آزادی و مالکیت داشته باشد. هجوم بی‌رویه تکنولوژی در افغانستان بیشتر از ترکیه، ایران و حتی قفقاز سبک‌های زندگی را متأثر و اسفبار کرده است. وقتی انسان شکست می‌خورد غم بزرگی بر او مستولی می‌شود که مشخصاً این احساس برای مدتی وضعیت روحی او را برهم می‌زند.» او درباره‌ی گذشته‌ی خودش می‌گوید: «من چیز جدیدی یاد نگرفتم اما خیلی چیزها دیدم و همه را با تمام وجود تجربه کردم.»

الا میار به هند سفر کرد و آنه‌ماری با این که جنگ جهانی شده بود توانست طی سفری از راه بمبئی و جنیوا خود را به خانه برساند. مسائلی که مدتی طولانی

۱. منطقه‌ای میان دریای خزر و دریای سیاه که شامل کشورهای ارمنستان، آذربایجان، گرجستان و جنوب روسیه می‌شود.

کنار گذاشته شده بودند به اجرا در آمدند. در سال ۱۳۳۸ ش. حجاب اجباری بدون هیچ مقاومت خاصی لغو شد؛ اتفاقی که بندرت در کشور دیده شده بود. البته همه این‌ها از اثرات جنگ سرد بود زیرا پروژه‌هایی زیرساخت تحت حمایت شوروی در شمال و تحت حمایت آمریکا در جنوب کشور سرمایه‌گذاری شده بود. شاه‌راه‌های عریض‌تری برای وسایل نقلیه ساخته بودند. از طریق اجرای برنامه‌های آموزشی، ارتش افغانستان به ستون ضروری مسکو تبدیل شده بود. سیاست ظاهرشاه و دولتش بر اساس تعادل میان روابط با شوروی و ایالات متحده و حفظ دوستی با آن‌ها شکل گرفته بود. ایران نیز در زمان محمدرضا شاه پهلوی (۱۲۹۸ - ۱۳۵۹ ش.) ضمن حفظ فاصله سنتی با جهان عرب، کاملاً متکی به ایالات متحده آمریکا شده بود. مشکل اصلی در سیاست خارجی افغانستان، پاکستان بود که تازه از هند جدا شده بود و از نظر استراتژیک این کشور برای ایالات متحده آمریکا اهمیت بسیار داشت. پاکستان مانند هند در نهایت به یک قدرت هسته‌ای تبدیل شد و سیاست ضد افغانی آن کشور همیشه خرابکارانه و مبهم باقی ماند. چقدر این علایق سیاست‌گذاران نسبت به پاکستان به طوری که در سال ۱۳۳۹ ش. نمایان شد، موزیانه بود. به طور مثال هواپیمای جاسوسی یو ۲ آمریکا که از پاکستان برخاسته بود، بر فراز آسمان روسیه شناسایی و منفجر شد.

عاقبت در سال ۱۳۴۳ ش. قانون اساسی جدید در افغانستان این کشور را یک کشور پادشاهی مشروطه با برداشت‌هایی از پارلمان‌تاریسم غربی اعلام کرد که در آن زنان حق رأی داشتند و دوباره توانستند به دانشگاه بروند. البته موضع سیاستمداران در این مورد نامشخص بود، آن‌ها به قانون اساسی پای بند نبودند و یکی از مهم‌ترین دلایل درگیری‌های سیاسی داخلی هم که بعداً پیش آمد، همین بود. آن‌هایی که مناطق روستایی را رها کرده بودند و موقعیت‌های شغلی موجود در کابل را نادیده گرفته بودند، نیروهای جنبش‌های سیاسی تندرو را تحریک می‌کردند. این‌ها همان‌هایی بودند که علیه حاکمیت اربابان قدرت شورش کردند. برآیند این همه

دکابله پوهنتون

د کابل پوهنتون د علمي مرستی سره ۱۳۴۶ کال
په نیت په پوهنتون د عالی شوری پوهنځی
بناغلی علی محمد زهما د جان محمد زهوی لادینا په
پوهنځی کښی د پوهاند علی زهوی ته امر تقاریر وکړه.
د کابل پوهنتون د دندې په مهال کښی د علمی
د ترقی و حقوقو او امتیازونو د شخړه کچه انحصار شوی.

پوهنتون د کابل
پوهنځی



تصویر ۳۲: از چپ: علی محمد زهما، ۱۳۴۵ ش. اترقیع رتبه علمی به درجه پرفسوری / پوهاند در
دانشکده ادبیات دانشگاه کابل - ۱۳۴۹ ش.

در سال‌های دهه ۱۳۵۰ ش. دو دستگی مردم به کمونیست‌ها و اسلامگراها بود. علی محمد زهما هرگز در دوره تدریس تمایلی برای صحبت درباره مسائل سیاسی و اجتماعی روز و همسایه‌ها در سمینارها و سخنرانی‌ها نداشت ولی موضوع تدریس او ادبیات فارسی بود و ادبیات فارسی هم با کشورهای اطراف و تاریخ افغانستان گره خورده است، بنابراین استقبال زیادی از آن مباحث می‌شد. او با دانشی که در لندن آموخته بود توانست در زمان کوتاهی توجه بسیاری را به خود جلب کند. برخلاف آن همه گشاده‌روی‌ای که داشت، در زمان کمی مخالفان بسیاری میان همکارانش پیدا کرد. آن‌ها اغلب درباره دیدگاه‌های سازنده‌اش به او مشکوک بودند. برای بسیاری از کتاب‌هایی که از انگلیسی به فارسی ترجمه کرد، نتوانست مجوز چاپ و انتشار بگیرد. او می‌دانست که بدون اجازه خودش کسی حق چاپ دست‌نوشته‌هایش را ندارد و بسیاری نیز تا امروز چاپ نشده باقی

مانده است. زهما با وجود داشتن شرایط علمی باز هم تا سال ۱۳۴۹ش. از رتبهٔ پرفسوری محروم ماند. از آن جا که او یک هزاره بود همیشه یک بیگانه محسوب می‌شد و به هیچ خانوادهٔ صاحب نفوذی متصل نبود. بسیاری از او متنفر شده بودند چون قبول نمی‌کرد به جناح‌های سیاسی بپیوندد. به عنوان یک دانشمند و شاعر استقلالش در خطر بود و همه چیزش شدیداً به ایدئولوژی‌های بی‌ثبات رهبران و مسائل مالی پشت‌پردهٔ مربوط به نفوذ خارجی‌ها وابسته بود. او حتی از پیوستن به گروه‌های مختلف هزاره پرهیز می‌کرد زیرا نمی‌خواست هیچ‌گونه سیاست قومی را حمایت کند.

شورش‌های تقریباً جهانی سال ۱۳۴۷ش. در کابل نیز به موضوع مهمی تبدیل شد. در آلمان به صورت گسترده در پیوند به حوادث خاور میانه و پس از تظاهرات علیه رژیم شاه و سازمان اطلاعاتی سفاکش، ترور گروه‌های نظامی تروریستی منشعب از آر.ای.اف^۱ افزایش یافته بود. در همین زمان فلسطینی‌ها نیز دست به ترورهای فراوانی در اروپا زدند. در عوض، مائویسم در کابل برخلاف تمایلش به کشاورزی، بین بعضی از دانش‌آموزان محبوب بود. زهما نیز در آن زمان به مائویسم به عنوان یک الگوی اجتماعی بدیل علاقه داشت. از اتحاد جماهیر شوروی، همسایهٔ عملگرا و قدرتمند بیشتر انتظار حمایت می‌رفت زیرا رویدادهای مجارستان در سال ۱۹۵۶م. و پراگ در سال ۱۹۶۸م. هرگز به عنوان هشدار تلقی نمی‌شدند. کمونیست‌ها که به طور غیر رسمی از سوی اتحاد جماهیر شوروی حمایت می‌شدند، به عنوان تنها نیروی محکم سازمان‌یافته در برابر ملاها و اسلامگرایان با آن که صدها هوادار به دست آوردند، از داشتن یک پایگاه توده‌ای محروم ماندند. زهما در لندن آموخته بود که برنامه‌های لیبرال‌دموکراسی و سوسیال‌دموکرات قابل ستایشند اما در این جا نیروهای حمایت‌کننده بندرت

۱. فراکسیون ارتش سرخ (Rote Armee Fraktion) یکی از خشن‌ترین و شاخص‌ترین گروه‌های چپگرا در آلمان پس از جنگ جهانی دوم بود.

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۷۵۱

یافت می‌شد. او خود را منتقد معاصر می‌دانست که می‌خواست با سخنرانی‌ها و مقالات و گفته‌هایش در اصلاحات دوره‌ی ظاهرشاه سهیم باشد.

به گفته‌ی او از ابتدای سال‌های دهه‌ی ۱۳۴۰ ش. گروه‌هایی به وجود آمدند که برای بحث‌های آزاد سیاسی دور هم جمع می‌شدند. با این حال، زمانی که دانشجویان برای دموکراسی، آزادی مطبوعات و تأیید احزاب سیاسی تظاهرات گسترده‌تری کردند، یگان‌های ویژه‌ی پلیس ضربت زیر نظر سردار ولی (۱۳۰۵ - ۱۳۵۶ ش.) داماد شاه به طور فزاینده و با بی‌رحمی بیشتر وارد عمل شدند. پلیس همیشه در برابر چنین تلاش‌هایی با بی‌رحمی رفتار می‌کرد. آن‌ها وارد دانشگاه کابل شدند و به طور وحشیانه به لت و کوب پرداختند، بیشتر دهلیزها را خون فرا گرفته بود. دانشجویان دختر حتی مورد تجاوز جنسی قرار گرفتند. صدها زخمی باید به بیمارستان منتقل می‌شدند. پس از یک تظاهرات بزرگ علیه رفتار پلیس، استادان هم فکر دانشگاه نهادی به نام «اتحادیه‌ی استادان پوهنتون کابل» تشکیل داده و علی محمد زهما را به ریاست آن انتخاب کردند. آن‌ها برای حقوق شهروندی ایستادگی کردند؛ حقوقی که زمینه‌ای را برای آزادی و برابری هموار می‌کرد و در مواقع اضطراری قابل توجه بود.

علی‌رغم این کشمکش‌ها، دوره‌ی نسبی صلح از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ ش. به وجود آمد که بعدها به «عصر طلایی» افغانستان معروف شد. این دقیقاً نشان می‌داد که مردم هنوز هم نسبت به پیشرفت‌های مثبت امیدوار بودند. زهما چنین روزهایی را پیش‌بینی کرده بود اما این فرصت‌ها از دست رفتند. حتی به خاطر کارزار میانه‌روانه‌ی او در رادیو، از سوی نوراحمد اعتمادی (۱۲۹۹ - ۱۳۵۸ ش.)، نخست‌وزیر سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۰ ش.، هشدار دریافت کرد. بنابراین قبل از اعلام جمهوریت در سال ۱۳۵۲ ش. او در محبوبیتی متغیر و وابسته به شرایط، در بین صاحبان قدرت زندگی می‌کرد که بعد از آن هم تغییری نکرد.

تعداد اساتید دانشگاه کاملاً مدیریت می‌شد تا همه چیز به آسانی کنترل شود.

در صحبتی که در سال ۱۳۶۵ش. با علی محمد زهما داشتم که بعدها منتشر نیز شد، می‌گفت: «آن‌ها که خود را روشن‌فکران مترقی می‌دانستند فعالانی بودند که برای آزادی‌های سیاسی و مقابله با هرگونه دخالت خارجی در روابط ملی‌شان تلاش می‌کردند. راستی‌ها و فراراستی‌ها همیشه آدم چپی‌ای مثل من را به عنوان یک کمونیست می‌پنداشتند که ملامتش کنند.» به همین خاطر او با شک و شبهه به دیدار همکاران صاحب‌نفوذش مثل سیدبهاء‌الدین مجروح یا حسن کاکر می‌رفت؛ مسأله‌ای که بعدها در تبعیدش نقش داشت. از طرف دیگر و مهم‌تر از همه، دشمنی حلقه‌ی اسلامی طرفدار دانشجوی آن زمان (حکمتیار) که بعداً شخصیت کلیدی در تشدید ترور شد، نیز ادامه داشت. بنابراین پذیرش خطر از جانب کمونیست‌ها، رادیکال‌های اسلامگرا و نفوذی‌ها کار آسانی نبود. زهما با نگاهی به گذشته می‌گفت: «آنچه در گروه‌های کوچک می‌کوشیدند انجام شود را می‌توان به عنوان یک جنبش روشن‌فکری حقوق مدنی توصیف کرد».

برنامه‌ی یونیسف به عنوان یک برنامه‌ی حمایتگر توسعه‌ی سیاسی از زهما که توانسته بود در سال ۱۳۴۲ش. نماینده‌ی یونیسف در دفتر کابل باشد، در مقابل تهدیدهای بالقوه محافظت می‌کرد. همچنان به دلیل سابقه‌ی خوبش توانست به مدت سه ماه در استکهلم به مطالعه بپردازد که این همکاری در سوئد اتفاقی مثال‌زدنی برای افغانستان بود. سپس دفتر یونیسف در استکهلم از او خواست تا برای دو سال دیگر اقامتش را تمدید کند ولی چیزی که بعدها مشخص شد این بود که وزارت امور خارجه در کابل هرگز به این درخواست پاسخی نداد. در سال ۱۳۴۵ش. دوباره برای ده ماه به لندن فرستاده شد تا اسناد و نسخ خطی فارسی را که در موزه بریتانیا نگهداری می‌شد، ترجمه کند و درباره‌ی آن‌ها نظر بدهد. در بین سال‌های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۳ش. که جمهوریت در کابل بر سر کار آمد، او به عنوان نماینده‌ی دولت در پکن تدریس می‌کرد.

الگوهای ادبی

مسافران اولیه و هزاران هیپی که از دهه ۱۹۶۰ [از طریق افغانستان] به هند سفر کرده‌اند، متوجه شده‌اند که مردم افغانستان تا چه اندازه با تسامح و نزاکت نسبت به غیر متعارف‌ترین شیوه‌های زندگی خود واکنش نشان می‌دهند. در نگاه غربی، این امر اغلب تصویر یک سرزمین رؤیایی دورافتاده و جاودانه را تقویت می‌کرد که با سنت‌های پیچیده قبیله‌ای خود برای همیشه از تغییرات ناخواسته می‌خواهد خود را حفظ کند. نگرانی‌هایی وجود داشت، اما هیچ کس در آن زمان هرج و مرج سیاسی دهه‌های آینده را پیش‌بینی نمی‌کرد. نخستین سفرنامه‌های غربی به وضوح نشان می‌دهند که چگونه کشور در آن زمان «از بیرون» داوری می‌شد برخلاف آن چه اکنون سال‌ها تمرکز اصلی بر تجربیات جنگ بوده است.

تورهای مسافرتی اروپایی‌ها - که بیشتر طبقات بالای جامعه از آن برخوردار بودند - همزمان با افتتاح کانال سوئز در قالب کاروان‌هایی با سفر به مصر و فلسطین و خاور میانه توسط توماس کوک (۱۸۰۸ - ۱۸۹۲ م.) آغاز شد. سفر بدون کتاب‌های راه‌نمای بیدکر^۱ که در سال ۱۸۲۷ م. در کوبلنتس^۲ توسط انتشارات کارل بیدکر به زبان‌های آلمانی، انگلیسی و فرانسوی منتشر شد، پرمفعت نبود. در هر سفر بازدید از جاذبه‌های گردشگری از اصول و پایه‌های برنامه‌ریزی استاندارد یک سفر است

1. Baedeker

2. Koblenz

و اروپا جایی که از سال ۱۸۰۰م. نه تنها برای مهاجران بلکه برای جهانگردان جذاب است، پیشنهادی ارزنده بود. ارتباط با فلسطین، سوریه و گوشه و کنار مصر شروع ارتباطات با شرق و در واقع بازگشتی به عصر باستان در سرزمین‌های عجیب ولی آشنا بود. انگار در راه‌های قدیمی زیارتگاه‌ها قدم می‌گذاشتند. تحصیل، کسب پرستیژ، کشف دنیای عجیب، خستگی‌ها و بیماری‌های گوناگون دلایل اولیه سفر بود. امکان سفر به نواحی مرکزی آسیا برای مدت‌های طولانی فراهم نبود. نخستین بار در سال ۱۹۵۵م. گروهی از جهانگردان مرفه با یک هواپیما به نپال رفتند. این تور هم که توسط آژانس مسافرتی توماس کوک تنظیم شد اشتیاق سفر به دوردست‌ها را زنده کرد. گزارش‌های کسانی که قبلاً به این مناطق سفر کردند بسیار به دشواری در دسترس کسی قرار می‌گرفت. سفر نوستالژیک به شرق و همچنان رمزآلودگی این مناطق همه رؤیایی دور از دسترس به نظر می‌رسیدند. تحقیقات چارلز ام. دوتی^۱، تی. ای. لارنس^۲ و بعدها ویلفرد تزیگر^۳ درباره صحراهای عربی و تحقیقات سون هدین^۴ در مورد مرکز آسیا شهرت بسزایی دارند. رمبو^۵ به اتیوپی و سنت آگروپری^۶ به صحرا تجلی خاصی بخشیدند. کتاب قلب تاریکی^۷ جوزف کنراد^۸ که در سال ۱۹۰۲م. به چاپ رسید، برای مدتی طولانی از کنگو و دنیای مستعمرات تصویری هراس‌انگیز و ناامیدکننده باقی گذاشت.

افغانستان نیز با انتشار کتاب سفر به کرانه‌های جیحون^۹ نوشته رابرت بایرون^{۱۰} (۱۹۰۵ - ۱۹۴۱م.) به فهرست مقاصد سفر افزوده شد. بایرون، کابل سال ۱۳۱۳ش.

1. Charles M. Doughty

2. T. E. Lawrence

3. Wilfred Thesiger

4. Sven Hedin

5. Arthur Rimbaud: شاعر فرانسوی

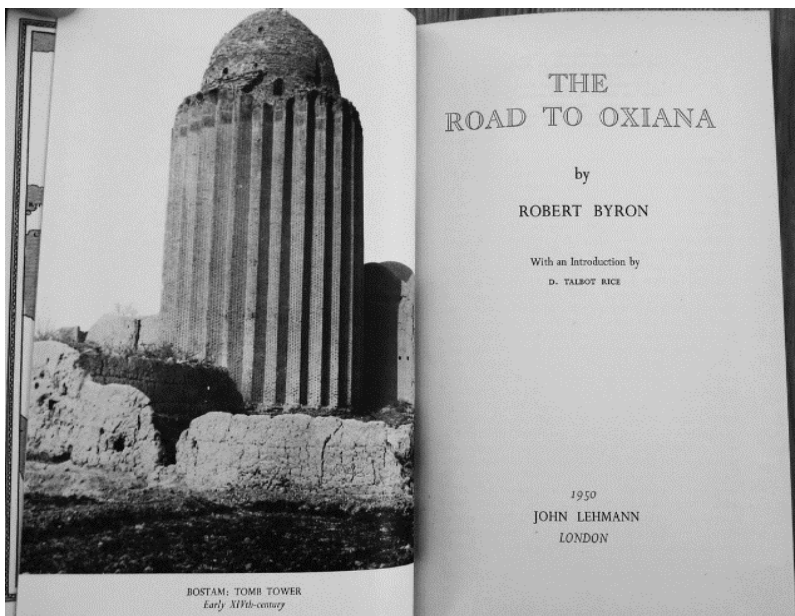
6. Saint - Exupery

7. *Herz der Finsternis*

8. Joseph Conrad

9. *The Road to Oxiana*

10. Robert Byron



تصویر ۳۳: رابرت بایرون، سفر به کرانه‌های جیحون، لندن - ۱۹۳۷ / ۱۹۵۰م.

را شهری خوشایند و آرام با خیابان‌های عریض و پُرسایه با آب و هوایی ایده‌آل توصیف می‌کند. او می‌گوید کابل با توجه به ویژگی‌هایش به خوبی می‌تواند جایی در بالکان باشد با این تفاوت که فقط در کابل سینما و نوشیدن مشروبات الکلی ممنوع بود. باغ‌های حیرت‌انگیز او را به شگفتی وا داشت و افزود که تقریباً همه مردم به گل رُز علاقه زیادی دارند. چه چیز می‌توانست برای یک نجیب‌زاده انگلیسی بهتر از این باشد. مسیر سفر از شمال به کابل را زیباترین قسمت راه می‌دانست، راهی که از ونیز شروع می‌شد و از طریق قبرس به سوریه، عراق، ایران، شمال افغانستان و بعد از آمودریا و منطقه باستانی آکسوس به سمت کابل و پیشاور می‌رفت. وی نگاهی تازه به هنر داشت و این نگاه سبب شد حتی یادداشت‌هایش درباره ویرانه‌ها نیز خواندنی باشد. بسیاری از نوشته‌هایش را

به بناهایی که در حال ویران شدن بود و یا هم قبلاً از بین رفته بود، اختصاص می‌داد زیرا بسیاری از مکان‌هایی که پژوهشگران پیشین درباره‌شان نوشته بودند یا در حال فروریختن بودند و یا دیگر اثری از آن‌ها دیده نمی‌شد. این مکان‌ها که یادگارهای شکوه‌مندی بودند، از این پس برای همیشه در تاریخ دفن می‌شدند. جزئیات دقیق تاریخ‌هایی که بایرون در نوشته‌هایش استفاده کرده نشان از آن دارد که او چقدر به تحقیقات کامل و دقیق علاقه‌مند بوده‌است. در تحقیقاتش به اصالت معماری اسلامی، به طور مشخص، مقابر سلجوقیان که آرامگاه‌های بلند و استوانه‌ای بودند و تا آن زمان کمتر شناخته شده بود، اشاره کرده‌است. با اظهار نظرهای متواضعانه و بی‌طرفش طوری نوشته که گویا درباره‌ی زیبایی‌های نقطه‌ای از لندن توضیح می‌دهد. وی اساساً درباره‌ی موارد خاص طبیعی و یا ساخته‌های بشر می‌نوشت.

از نظر بایرون، مردمان محلی این جا بیشتر یک پدیده‌ی جانبی بوده و همواره در خدمت دیگران قرار دارند. این دیدگاه بایرون به صورت آشکار نشان‌دهنده‌ی دیدگاه استعماری اما در شکل ظریف‌تر و فردی آن است. مواضع مخالف، مانند مواضع جورج اورول (۱۹۰۳ - ۱۹۵۰ م.) در روزهای برمه (لندن، ۱۹۳۵ م.) که در همان زمان نوشته شده‌است، هرگز به ذهن او نمی‌رسید. او در یکی از اظهار نظرهایش عنوان کرد که مردم افغانستان هم مثل همه‌ی افراد جوامع دیگر از هر ملیتی که باشند، بی‌ارزش نیستند. او با لحنی از ابهام گفت افغان‌ها قبل از این که آلوده شوند، می‌جنگند. آن‌ها به خاطر مجموعه‌ای از اسباب تکنولوژی، دست از سنت‌های خود برنخواهند داشت. مقاومت و مبارزه، او را تحت تأثیر قرار داده بود. آثار مادی برای او انگیزه‌ی تدوین نوشته‌هایی ارزشمند بود. او دنیا را طور دیگری دیده‌است، جهان در نگاهش صحنه‌ی نمایشی بود که پیشرفت بسیار کمی برای تزئین و موزیم‌سازی آن حاصل شده‌است. بایرون که در اثر اصابت اژدرافگن به کشتی حاملش در سال ۱۹۴۱ م. کشته شد، پس از یک نسل کتابش برای بروس چاتوین

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۸۱۱

جوان (۱۹۴۰ - ۱۹۸۹م.) به *انجیل مقدس* تبدیل شد. او می‌خواست مثل رابرت بایرون زندگی کند و پا جای پایش بگذارد. در سال ۱۹۶۳م. با یکی از دوستانش برای سه هفته به افغانستان رفت. آن‌ها از راه ایران به هرات و سپس کابل سفر کردند. از پیشاور نیز دیدن کردند و دوباره با خرید هزار پوند عتیقه از فرودگاه کابل به کشورشان برگشتند.

چاتوین سال بعد دوباره آن‌جا بود و خواسته عجیبی داشت. او درباره نمونه‌های گیاهی نورستان جست‌وجو می‌کرد. وی در پی گیاهی به نام «چرویل»^۱ بود که فقط در نواحی شمالی هندوکش می‌رویید. او می‌خواست نمونه‌هایی از این گیاه را برای تحقیقات گیاه‌شناسی به لندن ببرد اما با وجود گروه محافظانی که مسئولان محلی برایش تدارک دیده بودند و دستگاه گران‌قیمت فشرده‌سازی گیاه که با خود داشت، موفق به دریافت آن گیاه نشد. بدین ترتیب سفری خسته‌کننده و در کل ناخوشایند در حافظه‌اش ثبت شد تا این که در سال ۱۹۶۹م. / ۱۳۴۸ش. با پیتر لوی^۲ (۱۹۳۱ - ۲۰۰۰م.) طولانی‌ترین و پرحاشیه‌ترین سفرش به افغانستان را تجربه کرد. آن دو بخش‌های زیادی از کشور را اکثراً با پای پیاده بازدید کردند. نبود انجمن انگلیسی در کابل سبب شد که به این شهر علاقه زیادی نشان ندهند. کابل مرکز اصلی بود و از آن‌جا سفر به هر جای کشور آسان‌تر بود. کسی که به دعوتش به افغانستان آمده بود و همراهی‌اش می‌کرد، یک هیپی انگلیسی به نام نایجل^۳ بود که بعد از مدتی باعث ناراحتی‌اش شد. بعدها او درباره وضعیت کشور نوشت: «قبل از این که (هیپی‌ها با فرستادن افغان‌های تحصیل‌کرده به آغوش مارکسیست‌ها) ویرانش کنند.» چاتوین علی‌رغم این که ورزشکار بود، همواره از بیماری رنج می‌برد. او خودبیمارانگاری داشت، از هیچ چیز احساس خشنودی نمی‌کرد و همیشه شک داشت که این‌جا یا آن‌جا چه کار می‌کند. این‌جا چه

۱. Chervil یا Kerbel: گیاهی شبیه جعفری؛ جعفری فرنگی. (مترجم)

2. Peter Levi

3. Nigel

کار می‌کنم؟ این پرسش رمبو در صحراهای اتیوپی و البته اسم یکی از مجموعه مقالات چاپ شده چاتوین پس از مرگش است. نیکولاس شکسپیر - کسی که کتابی درباره زندگی او نوشت - مطالبی را که جسته و گریخته از چاتوین باقی بود، سر و سامان داد. بر اساس این یادداشت‌ها به نظر می‌رسد که او قصد داشته کتابی درباره افغانستان یا جاده ابریشم بنویسد. در این میان تفکراتش درباره عشایر / کوچی‌ها نقش پررنگی داشته اما در مجموع برنامه‌ریزی خاصی برای انجام کار جدید نداشته‌است. دیدگاه‌های متفاوت و بارها اصلاح شده در بیشتر نوشته‌هایش به چشم می‌خورد. او تصاویری متناقض از بی‌چیزی و چیزی داشتن را جمع‌آوری می‌کرد. مجموعه‌هایی که چاتوین ارزش بسیاری برایش قائل بود اینک در موزه مردم‌شناسی وین نگه‌داری می‌شود. او با مطالعه در ادوار گذشته به دنبال الگو می‌گشت. «اخلاقیات در اشیا» ذهن او را بسیار درگیر اشیای عجیب و غریب کرده بود. این اسمی بود که بعدها نام یکی از مقاله‌هایش شد. او یک بار نوشت: «در تمام زندگی‌ام دنبال این هستم که بهترین باشم. بندرت احساسات هراس‌انگیزی بر من غلبه می‌کند ولی من سعی می‌کنم در این لحظات منطقی باشم و علمی فکر کنم.» او سه ماه در کشور ماند. از تمام جاهایی که در دنیا سفر کرده بود هیچ‌کجای دیگر او را به اندازه پاتاگونیا و غرب آفریقا شدیداً تحت تأثیر قرار نداده بود؛ حتی بومی‌های استرالیا که درباره آنان مقاله‌ای به نام «سانگلاینز»، مسیرهای رؤیایی» نوشت، و ابتدا فکر می‌شد این مقاله درباره مدیتیشنی پیوسته در صحرا است. او انسان با اعتماد به نفسی بود، با این که از نظر علمی بسیار با یک دانشمند فاصله داشت ولی همواره در پی کشفیات تازه بود. با خود می‌گفت: «در سطح زمین، احتمالاً افغانستان آخرین جای مهمی است که کوهستان‌هایش همچنان جویندگان علم را به خود جلب می‌کند.» در جام، جایی متروک در دره هری‌رود، مناره‌ای^۲ وجود دارد به ارتفاع ۶۰ متر از قلعه‌ای متعلق به سده دوازدهم

۱. The Songlines: مسیری در استرالیا که بومی‌ها بر این باورند که در رؤیا سپری می‌شود.

۲. قطر این منار ۹ متر و بلندای آن ۶۳٫۳ متر است. این بنا بعد از قطب منار در دهلی نو هندوستان،

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۸۳۱

میلادی و مربوط به دوره سلطنت غیاث الدین غوری که شمال هند را به دست آورد. او آن جا را یکی از ماجراجویانه‌ترین مناطق دیدنی زمین می‌نامد. این مناره اولین بار در سال ۱۹۵۷م. / ۱۳۳۶ش. در غرب به شهرت رسید. برای اولین بار دو دانشمند قوم‌شناس ونیزی به نام‌های آلفرد جاناتا^۱ و مکس کلیمبرگ^۲ که هر دو از فعالان کمیته اتریش برای مهاجرین افغانستان بودند، از آن جا دیدن کردند. به عنوان نوعی تضاد با طبیعت ایستای معماری، چاتوین مجذوب این واقعیت بود که چگونه کوچی‌ها / عشایر هیچ اثری از خود بر جای نمی‌گذارند، چگونه کاروان‌های شان از مناظر گذر می‌کنند و چقدر طراحی چادرهای شان تأثیر بسیار عمیقی در او می‌گذارد. او توانست هزینه اقامتش را با عتیقه‌های قاچاق تأمین کند. او با اتکا به نتیجه قطعی این سفر، طی نامه‌ای درباره خود چنین نوشت: «من می‌خواهم نویسنده‌ای جدی و سیستماتیک شوم.» با این که در شیوه داستان‌نویسی این تحصیل‌کرده ایده‌آل، مرز مشخصی میان واقعیت و تخیل وجود نداشت، پس از مرگ زودهنگامش شیوه او به الگویی برای نویسندگان تبدیل شد. چاتوین در واقع سفیری در فرهنگ‌های مختلف بود. دوستش او را به شاپرکی در حال پرواز در شب تشبیه می‌کرد که با حرکت سریع خود نورافشانی می‌کند.

سلمان رشدی در مراسم خاک‌سپاری چاتوین شرکت کرده بود زیرا تحت تأثیر خاطرات کوه آتوز^۳ قرار گرفته بود و مشاهده کرد که برای او مراسم یونانی و ارتدکس انجام می‌دهند. دقیقاً در همان روز امام خمینی بر علیه او فتوای داد و آن روز آخرین روزی بود که او آزادانه در یک جمع حضور یافت. سلمان رشدی در کتاب ننگ

بلندترین مناره خشتی جهان است. (ویراستار)

1. Alfred Janata

2. Max Klimburg

3. Berg - Athos - Erinnerungen

کوه آتوس در جزیره‌ای در شمال یونان واقع شده و یکی از مقدس‌ترین اماکن مسیحیت در کلیسای ارتدکس شرقی است. (ویراستار)

و رسوایی^۱ (لندن ۱۹۸۳ م.) خود تعاملات پاکستان با میلیون‌ها پناهنده افغان و تأثیر متقابل دین و دیکتاتوری را به عنوان یک مسأله پیش‌بینی کرده بود. به باور او ساختار اسلامگرایی رادیکال نظام اسلامی در پاکستان بر اساس رأی مردم پایه‌گذاری نشده است. وی می‌گوید در واقع مردم از طرف رده‌های بالا مجبور به پذیرش شده‌اند و رژیم‌های استبدادی این روش را برای خودشان مفید می‌دانند که به نحوی قاطع عمل کنند، چرا که مردم به این نحوه عمل کرد احترام می‌گذارند و تمایلی به مقابله ندارند. دین هم این نوع از دیکتاتورها را حمایت می‌کند. آن‌ها خودشان را در لفافه کلماتی مملو از قدرت می‌پیچند؛ کلماتی که مردم جرأت پرسش و انتقاد درباره‌شان را ندارند.

قبل از این که هربرت تیچی^۲ (۱۹۱۲ - ۱۹۸۷ م.) برای سال‌ها در چین بماند در سال ۱۳۱۲ ش. / ۱۹۳۳ م. از وین به افغانستان و در سال ۱۳۱۴ ش. / ۱۹۳۵ م. از آن جا به هند مسافرت کرد و برای اولین بار سفرنامه‌های زیادی را منتشر نمود. من در آن زمان دوره جوانی‌ام را می‌گذراندم.

بعد از جنگ جهانی دوم چاتوین لحنش را تغییر داد. متانت در نوشته‌هایش کم‌رنگ شد و رک‌گویی بیشتر جا باز کرد. نیکولا بوویه^۳ (۱۹۲۹ - ۱۹۹۸ م.) و تیری ورنه^۴ (۱۹۲۷ - ۱۹۹۳ م.) نقّاش که قبلاً هم الجزایر را دیده بودند، با اتکا به جمله «سفر دلیل نمی‌خواهد» با یک ماشین توپولینو در سال‌های ۱۹۳۴/۳۵ م. (۱۳۱۳/۱۴ ش.) راه قدیمی بالکان، ترکیه، ایران (آن‌ها زمستان را در تبریز گذراندند) و جنوب پاکستان را پیش گرفتند و از راه کویر خود را به افغانستان رساندند. آن زمان در کوریا، فصل داغی از جنگ سرد به تازگی تحت کنترل در آمده بود. سقوط مصدق که بر اثر فشار ایالات متحده و انگلیس صورت گرفته بود، افکار

1. *Scham und Schande*

2. Herbert Tichy

3. Nicolas Bouvier

4. Thierry Vernet

عمومی را مغشوش کرده بود. مصدق، روباه ایرانی که در برابر قدرت‌های بزرگ سر خم نمی‌کرد، حقیقتاً بسیار محبوب‌تر از آن بود که رسانه‌های غربی فکر می‌کردند. این دو با دانش کافی، دربارهٔ یکی از جهان‌گردهای خوش فکر مطالبی نوشتند. اولین اثر نیکولا بوویه که شش سال پس از بازگشت کامل شد، تجربهٔ جهان بود. او ایرانی‌ها را بهترین شاعران دنیا می‌دانست و نوشته‌است: «گدایان تبریز نیز اشعار حافظ و نظامی را در خاطر دارند.» او می‌نویسد: «یک کشور باید قدمت داشته باشد.» با وجود زندگی مرفه‌ی که داشت، به مسائل روزمره و معمولی مردم بسیار توجه کرده‌است. او می‌نویسد: «در هنر آشپزی باید به طرز تهیهٔ نان دقت کرد. مقوی‌ترین و حجیم‌ترین غذاها در دنیا غذاهای ترکی‌اند. غذاهای ایرانی هوشمندانه ساده‌اند. از غذاهای ملس ارمنی همراه با ترشی لذت زیادی نبردم. غربی‌ها کشاورزان را از اقشار سطح پایین و حریص می‌دانند. در بلوچستان زندگی بسیار آرام و پراز حس شادی و شوخی است، البته اثری از رؤیای‌پردازی در آن جا دیده نمی‌شود».

به دلیل این که ارتش بریتانیا نمی‌توانست هندی‌ها را کنترل کند، ورودی‌های جنوبی و شرقی افغانستان برای مدتی طولانی مسدود شد و چاتوین از این اتفاق بسیار خرسند بود که مدتی دسترسی به این کشور فراهم نیست. افغان‌ها قول داده بودند که اجازه ندهند هیچ اروپایی‌ای پا به منطقهٔ آن‌ها بگذارد. آن‌ها پای حرفشان ماندند و در این زمینه بسیار خوب عمل کردند. از سال ۱۱۷۹ تا ۱۳۰۱ ش. افراد معدودی از جمله سربازان بنگالی، کولی/جوگی‌ها، مأموران سزار یا جاسوس‌های ملکه ویکتوریا که خود را ستیاح جا زده بودند، جرأت کردند تا قاعده را بشکنند و به افغانستان سفر کنند.

افغانستان هیچ‌گاه مستعمره نشد و هرگز تحت فرمانروایی کامل انگلیس قرار نگرفت، به همین خاطر عقده‌ای وجود ندارد که به درمانش فکر شود. در نزد این مردم یک خارجی، یک فرنگی، خیلی ساده یک انسان است. کابل شهری فوق‌العاده

در انتهای جهان، برای نیکولا بوویه طور دیگری خود را نشان داد. به نظر می‌رسید مرکز جهان را به دست آورده و موجودیت آرامگاه ظهیرالدین بابر، بنیان‌گذار سلسله مغولان در هند و از نوادگان چنگیزخان و تیمور لنگ در کابل، دلیلی بر تأیید احساسش بود. او کابل را چنان‌که در خاطراتش می‌نویسد، نه فقط به خاطر کاروان‌های مهمی که از آن‌جا می‌گذشت بلکه به خاطر آب و هوای فوق‌العاده، فراوانی مردم و زبان‌های‌شان، فرصت‌های درآمد چشم‌گیر بازرگانان، میوه‌های دل‌انگیز به‌ویژه خربزه‌های معروف، شراب‌های سرمست‌کننده و فراوانی گل‌های لاله، «مرکز شهروندان جهان» می‌داند. بوویه دیدگاه‌های سال ۱۹۵۴م. / ۱۳۳۳ش. را برای خود به رسمیت شناخت که با وجود غرب و وسوسه‌هایش، افغان‌ها استقلال فکری تحسین‌برانگیز خود را حفظ کرده‌اند. او افغانستان را با همان علاقه محتاطانه می‌نگرد. می‌داند که باید حمایتش کند اما برای افغانستان چه فرقی دارد! وی می‌نویسد: «از آن‌جایی که افغان‌ها در طول تاریخ به غارت همسایگان خود عادت داشته‌اند، به خارجی‌ها مشکوک هستند که اینان نیز اهداف مشابهی دارند. اروپایی‌ها در افغانستان سده نوزدهم حتی بدون ارتکاب اشتباهی بزرگ به راحتی هدف قرار گرفته و کشته می‌شدند. در سال ۱۹۲۲م. / ۱۳۰۱ش. درها به روی افراد معدودی باز شد. این وضعیت مزیت‌های خود را داشت زیرا در جایی که غرب نمی‌تواند افراد طماع، صاحب منصبان نظامی و آشغال‌های خود را تحمیل کند، به فرستادن افراد تحصیل‌کرده‌ای چون دیپلمات‌ها، شرق‌شناسان، طبیبان، ماجراجوهای باسواد قناعت می‌کند؛ این افراد حتی ممکن است از اهالی خود افغانستان باشند.»^۱

ایولین وو^۲ (۱۹۰۳ - ۱۹۶۶م.) مشغول شاخه‌ای از مردم‌شناسی بود که در فردیتی عذاب‌آور به دور خود می‌چرخید. این به طور حتم تقدیر یک ملت بود. او در

1. Nicolas Bouvier: Die Erfahrung der Welt, a.a.O.: S. 346, 347, 351, 353, 354.

2. Evelyn Waugh

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان | ۸۷۱

مقدمه کتاب اریک نیوبای^۱ (۱۹۱۹ - ۲۰۰۶ م.) به نام گشت وگنداری در هندوکش^۲ می نویسد: «برخی از انگلیسی ها فقط برای این که دور دنیا را بگردند، خود را به کشتن داده اند.» اشتفان اسپندر^۳ (۱۹۰۹ - ۱۹۹۵ م.) نظرش را به بروس چاتوین چنین بیان می کند: «جهان وطنی انگلیسی در نهایت مبتنی بر افرادی بود که می خواستند از بریتانیای کبیر دور بمانند.» نیل آشرسون^۴ که در میان دیگر تاریخ نویسان درباره فرهنگ های پیرامون دریای سیاه می نوشت، ادامه می دهد که: «غیر قابل ردیابی و غیر قابل شناسایی بودن، این است رؤیای انگلیسی!» فردی در این قالب تنها زمانی وجود خواهد داشت که خودش می خواهد.

برای اریک نیوبای به نظر می رسد حضور در مناطق غیر قابل دسترس، در قله هایی که بالا رفتن از آنها ممکن نبوده، قبل از این که انحصارطلبی اش را از دست بدهد، مدت ها از اهمیت زیادی برخوردار بوده است. او که در سال ۱۹۵۶ م. / ۱۳۳۵ ش. سفری ماجراجویانه به نورستان داشت برایش بسیار مهم بود که حتی برای دو هفته در محلی کشف نشده زندگی کند زیرا او به این سمت هدایت شده بود. او از کابل فقط با چند ویژگی محدود یاد می کند. بر اساس گفته های کسانی که از افغانستان بازدید کرده بودند او می خواست سفری به شمال شرق داشته باشد ولی به خاطر جورج اسکات رابرتسون^۵ (۱۸۵۲ - ۱۹۱۶ م.) در آن جا ماندگار شد. رابرتسون آخرین اروپایی ای بوده که همه رسوم اصیل را مشاهده کرده است (کافرهایی از هندوکش^۶، لندن ۱۸۹۶). این دقیقاً دلیل حسادت نیوبای به رابرتسون برخلاف نقش نه چندان صادقانه اش به عنوان یک مأمور برای شرکت در مسلمان سازی اجباری مردم و در مرکزگی بین آنها و همسایگان شرقی شان در

1. Eric Newby

2. *Ein Spaziergang im Hindukusch*

3. Stephen Spender

4. Neal Ascherson

5. George Scott Robertson

6. *The Kafirs of the Hindu - Kush*



تصویر ۳۴: درهٔ پامیر در شمال شرقی افغانستان

ناحیهٔ چترال^۱ و گلگیت^۲ توسط بریتانیا بود که در آخر به بهای جانس انجامید. این به خانه نرسیدن‌ها کابوسی همه‌گیر شده بود؛ وسوسه‌ای بود که از آن چیزی به دست نمی‌آمد و فقط باعث ایجاد صدمه می‌شد. افرادی مانند اریک نیوبای آن را خیلی جدی نمی‌گیرند، حدّ اقل نه به اندازهٔ هانس مگنوس انزنسبرگر^۳ که بر اساس نظریهٔ گردشگری خودش در همین زمان این «حرکت گریز از واقعیت» را جدی گرفت. به گفتهٔ او کسی باش که از آنچه روی بر می‌تابی انتقاد کنی. در عین زمان، هر بلیط برگشتی ثابت می‌کند که «آزادی هدف ما نیست و ما قبلاً آن را فراموش کرده‌ایم».

سخت‌تر از همه این بود که گزینهٔ انگلیس‌ها تخریب پل‌ها بود و در گروه نیوبای هیچ‌کس چنین تصمیمی نداشت. در نورستان - که بالاخره اسمی منطبق با دین

1. Chitral

2. Gilgit

3. Hans Magnus Enzensberger

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۸۹۱

افراد آن منطقه یعنی سرزمین نور برایش انتخاب شد - افسانه‌هایی دربارهٔ اصالت یونانی - اسکندریه‌ای از جمله زیبایی و ظاهر اروپایی، شراب نوشی متفاوت از تمام آسیا جز چین، استفاده از میز غذاخوری و صندلی و موارد عجیب دیگر وجود داشت. پژوهشگران آلمانی به ویژه آن‌هایی که بین سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۵ م. / ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۴ ش. در هندوکش تحقیق می‌کردند، تا زمانی که پروژه تحقیقاتی اس‌اس آلمان در سال‌های ۱۳۱۷ تا ۱۳۱۸ ش. در تبت انجام شد، از این فرضیه‌ها لذت می‌بردند.

اگر چه نیوبای تحت تأثیر تنوع پدیده‌های شهری قرار گرفته بود ولی هم‌زمان از گروه‌بندی افراد نیز ابایی نداشت. او این‌گونه می‌نویسد: «مردان می‌توانستند صربستانی یا اهل کرواسی باشند، بعضی‌ها ظاهرشان به یهودی‌ها می‌ماند و بعضی‌ها به کولی‌ها. محققان قطب، اعضای کلیسای مورمون، آگزیستانسیالیست‌ها در پاریس و کسانی که می‌توانستند مهمان‌های یک قهوه‌خانه باشند، همه و همه بدین گونه می‌توانستند در همه جای دنیای غرب پذیرفته شوند.» از سوی دیگر، زنانی که پیوسته بی‌حجاب بودند به نظر او شبیه اعضای سخت‌کوش از سیستمی مذهبی و سختگیرانه می‌آمدند. به گمان اغلب آن‌ها خود را در کشوری می‌یابند که کم و بیش بدون تغییر به حیات خود ادامه خواهد داد، مهم نیست چه مصیبت‌هایی بر دیگر نقاط جهان نازل می‌شود. نیوبای پس از بازگشت به صورت غیر منتظر با ویلفرد تزيجر^۲ (۱۹۱۰ - ۲۰۰۳ م.) افسانه‌ای ملاقات کرد. او کسی بود که بیشتر عمرش را در کنار مردمان بدوی مخصوصاً در دنیای عرب و آفریقا گذرانده بود. سفرنامه‌اش با نام *استاندال و پروست*^۳ بسیار

۱. نویسنده در این‌جا قصد دارد مردان و زنان نورستانی را با مردمان کشورهای بالکان و برخی از استریوتیپ‌های اروپایی مقایسه کند. موضوع بر سر خاستگاه نورستانی‌ها به زعم او از یونان دوره اسکندر است. (طبیعی)

2. Wilfred Thesiger

3. *Stendhal und Proust*

مورد احترام و توجه قرار گرفت و البته جمله معروفش در ذهن‌ها باقی است که گفته بود: «انگلیس نصیب سگ‌ها می‌شود.» این جمله را در اعتراض به کیفیت بد تجهیزات مورد استفاده، بیان می‌کند. عربی‌دانی او در افغانستان به هیچ وجه به کارش نیامد، غیر از این که می‌توانست قسمت‌های زیادی از قرآن را از حفظ بخواند. او دربارهٔ جوانانی که برای خوابیدن بر روی زمین سخت، تشک‌های بادی را با هم استفاده می‌کردند، به گونهٔ تمسخرآمیز نوشت: «خدای من، شما فقط یک مشت راحت‌طلبید!» تفاوت‌ها و پیامدهایی که در جمعیت‌های متفاوت و رفتارهای آن‌ها در سفر می‌دید، باعث شد فرار را بر قرار ترجیح دهد. البته باید گفت که هم تزیجر و هم انتشارات نیوبای تقدیر شدند.

ویلفرد تزیجر در کل سه بار (۱۹۵۴، ۱۹۵۶، ۱۹۶۵ م.) به افغانستان، باشکوه‌ترین کشور دنیا^۱ سفر کرده بود. او در آدیس‌آبابا متولد شده بود و عشایر قندهاری را در قیاس با هر آنچه در عمرش دیده بود و به یاد می‌آورد، در خاطرش بیشتر داشت. دربارهٔ ملاقات خود با اریک نیوبای و دوستش هیو کارلس^۱ (۲۰۱۱ - ۱۹۲۵ م.) با عنوان «عصری دل‌انگیز» چنین می‌نویسد که: «آن‌ها بسیار خسته، تشنه، آشفته از باد، ناتوان با دست‌های پیچیده در باند و در کل بسیار به هم ریخته بودند.» او داستان مردی که می‌خواست سلطان باشد اثر کیپلینگ (۱۸۸۸ م.) در بارهٔ نورستان را بسیار قدرتمند می‌دانست. آنچه پس از آن دو دهه اتفاق افتاد دسترسی عادی به افغانستان بود. برای قوم‌شناسان، بیکارها و توریست‌ها کشور به محل مناسبی از کسب درآمد تبدیل شده بود. سرازیر شدن هیپی‌ها و معتادها مسأله‌ای است که بدون شک در ادبیات قابل پی‌گیری است. مسلماً هیچ کس دربارهٔ هیجان ایستادن در زیر آتش فشان نمی‌نویسد.

کابل به لحاظ منابع و شواهد تاریخی باستانی نیز بسیار مهم به شمار می‌رود. بر اساس تحقیقات نانسی دوپری دربارهٔ اساطیر کابل، قابیل در این شهر از دنیا

1. Hugh Carless

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۹۱۱

رفته است و ساکنین آن از نسل حضرت نوح هستند. اسم کابل هم به روایتی به دو کلمه «کاه» و «پول» ربط دارد که در گذشته‌ها در بازارهای پُرزرق و برق، پول به مانند کاه که در هوا پراکنده است، در بازار این شهر در گردش و جریان بوده است. با استفاده از حروف الفبای فارسی رابطه‌ای هم میان کلمات آب و گُل رُز برقرار است. «خضر»، حامی اسرارآمیز بی‌خانمان‌ها، مسافران، سرگشتگان و فقرا بوده است. به عنوان مثال از خضر در دمشق جایی که گفته می‌شود قایبل، هابیل را به قتل رساند، تجلیل می‌شود. چشمه‌ای در کابل نیز وقف او شده است. ادامه حیات قبیله گمشده اسرائیل در پشتون‌ها یکی از این اشارات است که گاه مورد تأکید و گاه تردید قرار می‌گیرد.

کارشناسان داخلی نیز نمی‌توانستند میزان مصیبت وارده به کشور را تصوّر و توضیح دهند. از نظر قوم‌شناسان نگرانی و ترس زیادی وجود داشت؛ نگرانی‌ای که در اعتراضات دانشجویان دهه ۱۳۴۰ ش. هم دیده می‌شد. به طور غیر منتظره، پندارهای قوم‌نگاری - گردشگری سرزمین رؤیایی باید با گسست‌های ناگهانی و واقعیت‌های سیاسی جدید کنار می‌آمدند.

بدین گونه جایگاه افغانستان به دلیل دخالت‌های توهین‌آمیز خارجی شدیداً تنزل کرد. در حدود سال ۱۳۴۹ ش. / ۱۹۷۰ م. هم سفر بروس چاتوین، پیترو لوی در کابل به صراحت اعلام کرد که غیر از دانشجویان هیچ چیز ارزشمندی برای آینده این کشور باقی نمانده است. حتی حمله از سمت روسیه هم انتظار می‌رفت. از نظر لوی، پشتون‌ها آینه تمام‌نمای افغان‌ها در روابط اجتماعی و درک مسائل هستند. تاجیک‌ها را هم می‌توان اصالتاً «کشاورزان امپراتوری ایران» دانست. او هزاره‌ها را این گونه توصیف می‌کند: «ترک‌های شرقی از آسیای میانه که پاک‌ترین و خوش‌حال‌ترین مردمند.» ازبک‌ها نیز از بهترین سوارکاران محسوب می‌شدند؛ آن‌ها انسان‌هایی دوست‌داشتنی بودند و کمی هم به خشخاش تمایل داشتند. قدیمی‌ترین سکنه افغانستان نورستانی‌ها هستند. آن‌ها اجداد همه مردمان



تصویر ۳۵: مسابقات سنتی بزکشی در افغانستان

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۹۳۱

هندواروپایی به حساب می‌آیند.^۱ او خاطرات آریایی زیادی ثبت کرده بود، برای مثال قصر سلطنتی واگنرین^۲، نگهبانانی که با کلاه نازی‌ها و علامت ارتش هیتلر^۳ مدت‌های طولانی بی‌حرکت می‌ایستند، یا نخست‌وزیری که پیراهن مردانه سیاه به تن دارد^۴ و به عنوان یک تئوریسین آلمانی در حالی که احساساتش را نشان نمی‌دهد، معذرت‌خواهی می‌کند. به علاوه این، نام خطوط ملی هوایی افغانستان (آریانا)، همواره و هر زمان یادآور نیاز انسان‌ها به قهرمان‌پروری است. پیتل لوی از واژه بیماری همه‌گیر و با^۵ برای درک خیلی از مسائل استفاده می‌کند: «هر کشوری اعلام می‌کند که مقصر نبوده و دیگری مقصر است و لیکن اگر بهداشت کم و بیش در هر جا رعایت شود بیماری شیوع پیدا نمی‌کرد».

از سال ۱۳۵۹ ش. به بعد جنگ رسانه‌ای آغاز شد. جنگی که در آن سعی بر تحلیل‌های ژورنالیستی و گزارش‌نویسی‌های مفصل بود. به دلیل مرزکشی‌های اجباری گذشته افغانستان، ارتباط خاصی با همسایگان وجود نداشت و این مسأله حالا در بدترین شکل ممکن به سر می‌برد. ریاست نقشه‌کشی و کارتوگرافی کابل برای مشخص کردن مرزهای منطقه، از کل کشور عکس‌های هوایی تهیه کرده بود که نیازهای منطقه نیز معلوم شود. نتیجه بدین گونه است: شمال از روس‌ها نشأت گرفته و جنوب به ایالات متحده ختم می‌شود. وقتی یک قدرت جهانی (شوروی) پایش به جنگ افغانستان باز شد، نیاز بیشتر به ارتباط با همسایگان احساس می‌شد. همان‌طور که بیشتر اشاره شد نویسنده‌ای چون دوریس لسینگ که تجربه جهان‌گردی زیادی نیز داشت، هشدار داده بود که بر اساس

۱. کشورهایی که جز هندواروپایی‌ها محسوب می‌شوند شامل شش کشور اروپایی (مجارستان، فنلاند، استونی، ترکیه، گرجستان و آذربایجان) و قسمت‌هایی از آسیا (ایران، افغانستان، قسمت‌هایی از هند، پاکستان، بنگلادش و سریلانکا) هستند.

2. wagnerianischen Königspalaß

3. Hakenkreuzen

۴. در مجامع سیاسی، سیاه رنگ اعتراض است.

5. Choleraepidemien

گفت‌وگوهایی که با مجاهدین کرده‌است این جنگ برای آزادی خواهی نیست و جنگ ابرقدرت‌هاست. بعدها بر اثر نتایج جنگ، مردم متوجه این هشدار شدند. او بسیاری از اتفاق‌ها را از قبل پیش‌بینی کرده بود، مثل مسأله‌ای که در پیشاور به موضوع مهمی تبدیل شد. او با تعداد زیادی از مجاهدین و پناه‌جویان ملاقات می‌کرد و آن‌ها به نظرش منطقی نمی‌آمدند. به جز میانه‌روها دیگران با ملاهای متعصب و پیروانشان ارتباط داشتند. ابتدا در حاشیه بودند ولی با گفت‌وگوهای محافظه‌کارانه به میان آمدند و کم‌کم مهم جلوه کردند. مردم کاملاً اطلاع داشتند که در جهان چه می‌گذرد و مشخصاً توجه می‌کردند به کسانی که ظاهرشان به راه‌زن‌ها شباهت داشت. او مقاومت این‌جا را با مقاومت فرانسه در جنگ جهانی دوم مقایسه می‌کند. به باور او با نگاهی عمیق و مقطعی می‌توان دلایل کاهش خودخواهی غرب را درک کرد. برای کسی که با استعداد و بلندهمت است و برای زنی مستقل مثل دوره ویکتوریا در انگلیس آن‌جا جهنمی بیش نیست. او ماجرای زنان به‌ویژه زنان جنگجو را دنبال می‌کند. وی پیشنهاد می‌کند که برای درک دقیق عقاید راسخ در تاریخ، رجوع کنید به حضرت خدیجه همسر اول پیامبر (ص) که در تجارت بسیار موفق بود. احمدشاه مسعود را ستایش می‌کند که به عنوان یک نیروی مخالف با خرابکاری‌ها و کارشکنی‌هایی که از طرف تبعیدی‌های خارج توسط جناحین حمایت می‌شد، افغانستان را هیچ‌گاه ترک نکرد.

در سال ۱۳۶۷ش. سیدبهاءالدین مجروح در پیشاور به قتل رسید. او انسانی مهم، آگاه، آزادی‌خواه، محافظه‌کار، استاد ادبیات در کابل و البته رقیبی برای علی محمد زهما در دانشگاه بود. در همان سال سیدبهاءالدین فایل صوتی‌ای به لسینگ داد که در آن اطلاعاتی بود که کمتر کسی دلش می‌خواست چنین چیزهایی را از قدرتمندان سیاسی بشنود: «ما مردمی هستیم که در کوه و دشت زندگی می‌کنیم، فضای زندگی برای ما فراخ است، نه در شهرها و نه در روستاها هیچ‌کسی در جای کوچک و تنگ زندگی نمی‌کند. زنان تا قبل از این فاجعه

(جنگ) زندگی خوبی داشتند، مجبور به حجاب اجباری نبودند. در مقایسه با امروز، مالاها قدرت بسیار محدودی داشتند. این تراژدی جنگ است که مالاها تا این حد صاحب نفوذ شده‌اند.»

در کابل کنترل دولت توسط شوروی مسأله‌ای بود که در طولانی مدت باعث از بین رفتن قشر تحصیل‌کرده افغانستان شد. یک نسل کامل از شاعران، نمایش‌نامه‌نویسان، نویسندگان و روشن‌فکران در زندان‌ها از بین رفتند و کسی دیگر چیزی از آن‌ها نشنید. دوریس لسینگ برای ویرایش جدید کتابش در سال ۲۰۰۱ م. / ۱۳۸۰ ش. با عباراتی طنزآمیز توضیح می‌دهد که: «بهترین چیزی که در آن زمان در مورد سیاست ایالات متحده می‌توان گفت این است که این سیاست نادرست بود.»

در میانه دهه ۱۳۷۰ ش. همان زمانی که طالبان هر روز به قلمرو خود می‌افزودند، جیسون الیوت^۱ با خیال راحت به افغانستان سفر کرد و مثل دیگران قبل از خود، اطلاعات لازم برای نوشتن اولین کتابش به نام نوری که منتظرش نبودیم^۲ را به دست آورد. او که ابتدا به هرات و سپس به کابل سفر کرده بود، حال و هوای کابل را بسیار آرام‌تر از جو بسته هرات یافت. وی اغلب غربی‌ها را در آن جا ملاقات کرد. او می‌نویسد: «برای بررسی وقایع جنگ بهتر این بود که مسافت‌ها را پیاده یا با اسب طی می‌کردم، بقایای جنگ مسافران را در خود غرق می‌کرد و کوهی از حوادث را بر سرشان آوار می‌کرد، دیدن تانک‌ها و خودروهای سوخته حالمان را بد می‌کرد. با آن هم، همه چیز بسیار صلح‌آمیز می‌نمود و گویی که این پایان نابسامانی‌ها بود.» اولین گزارش حساس از پایتختی که آزاد شده بود با عنوان «یک داستان خانوادگی» در کتاب کتاب فروش کابل^۳ اثر [بانو] اسن سیرستاد^۴ منتشر شد. او

1. Jason Elliot

2. *Unerwartets Licht*

3. *Der Buchhändler aus Kabul*

4. Asne Seierstad

اهل نروژ بود و برای کسی مثل او کاملاً طبیعی بود که با خانواده‌ای افغانی زندگی کند و به عنوان یک روزنامه‌نگار ماه‌ها از راه دور با نیروهای ائتلاف شمال در ارتباط باشد. او در مقدمه خصوصاً درباره‌ی روش برخورد مردها با زنان، مسأله‌ای که باعث ناراحتی‌اش شده بود، نوشت. این که تمایل یک زن برای به دست آوردن عشقش بی‌حیایی به حساب می‌آید، برای او اصلاً قابل درک نبود.

از سوی دیگر، این موضوع کاملاً آشکار است که مردم خواهان نابودی رژیم بودند و به همین خاطر به سربازان خارجی بیشتر اعتماد می‌کردند. در میان گفت‌وگوهای روزمره‌ی مردم افغانستان این سخن واضح شنیده می‌شد که در میان مردم منطقه هیچ تنفیری وجود ندارد. اختلافات اکثراً بر سر قدرت رهبران جنگ بود که چه کسی مردمان خود را برای جنگ با دیگری بسیج کرده است. دکتر سهیلا صدیق، وزیر صحت عامه‌ی حامد کرزی تنها زن افغانستانی که عنوان جنرالی را دریافت کرده و در زمان طالبان [به دلیل ارائه‌ی خدمات پزشکی گسترده] قهرمان شناخته شد، الگوی مقاومت زنان است. چنین مسیری برای زندگی واقعاً استثنایی ولی امکان‌پذیر است. در جایی که زنان همیشه در طبقه‌ی پایین جامعه‌اند و در جامعه‌ای که شدیداً مردسالار بود، او توانست الگوهای اساسی را دگرگون و راه‌های نوینی را جای‌گزین کند.

جنگ، فقر شدید و فقدان حمایت اجتماعی در دهه‌های اخیر سبب بالاترین میزان مرگ و میر در کودکان شده است. عمدتاً زمین‌های مین‌گذاری شده عامل این اتفاق هستند. این وضعیت اسفبار کودکان در نهایت سبب فلج شدن جامعه خواهد شد. تعامل طالبان با کودکان تا حدی بود که آنان اجازه نداشتند عروسک و خرسک بازی داشته باشند و دلیشان این بود که این‌ها تصاویری از موجودات زنده‌اند. امروزه نه کسی این مسائل را درک می‌کند و نه انجامشان می‌دهد. موفقیت طالبان واقعاً قابل فهم نبود؛ موفقیتی که با القای حس فقر همراه بود. مردان و زنان چه لباس‌هایی باید بپوشند و مردان چگونه پوششی در وقت نماز داشته باشند،

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۹۷۱

جدایی زنان از بقیه افراد جامعه از مسائلی بود که به آن پرداختند. این قوانین مثلاً ساده، انسان‌ها را به حاشیه می‌برد و از ارزششان می‌کاهد. چنین ظواهر از رواج افتاده‌ای با مدرنیته سر سازگاری نداشت. طالبان خودشان درباره تغییرات اخیر در زمان جنگ چنین می‌گفتند که: مردم بعد از تحولات اخیر به این نتیجه دست یافتند که کسی نمی‌تواند همیشگی صاحب و مالک ما شود اما ممکن است که عده‌ای را برای مدتی هر دولتی برای خود استخدام کند. این چنین دیدگاه‌هایی هر روز گسترش می‌یافت. کابل کم‌کم به پایتختی نیمه‌آرام تبدیل می‌شد که گفته می‌شد: «برخلاف این اوضاع، کابل یکی از آفتابی‌ترین شهرهای جهان است».

از سال ۱۹۷۰م / ۱۳۴۹ش. به بعد کتاب مصور رونند و سابرینا میشو^۱ مؤثر واقع شد و افغانستان را برخلاف همه تجربه‌های جنگی جهان شمولش، به عنوان سرزمین رؤیایی به همه معرفی کرد، وگر نه از زمان حضور ارتش‌های بین‌المللی اکثراً فقط اخبار جنگ در روزنامه‌ها منتشر می‌شد. از شمار قوم‌شناسان باید به کتاب‌های کنراد اشتر که چندین بار در این جا یادآوری شده است، اشاره کرد. بروس چاتوین هم در *مرثیه‌ای برای افغانستان* که در اوایل جنگ نوشته شد، بیشتر از هر چیز فقدان احساس حقارت را به یاد آورد: «در خیابان‌های هرات مردانی را می‌دید که با دستارهای سر به فلک کشیده، دست در دست قدم می‌زنند، گل‌رُزی در دهان دارند و تفنگ‌های شان در پارچه چیت گلدار پیچیده شده است. در بدخشان می‌شد بر روی فرش‌های چینی تفریح کرد و به آواز بلبلان گوش فرا داد. وقتی در ام‌البلاد بلخ از درویشی محل آرامگاه حاجی پیاده^۲ را پرسیدم، جواب داد که او را نمی‌شناسد، حتماً چنگیز آن را ویران کرده است.» دوک الینگتون هم که در آخرین مرحله از تور جهانی‌اش در کابل توقف کرد، چنین خاطراتی را نگاشته است. از

1. Roland und Sabrina Michaud

۲. مسجد نه‌گنبد یا مسجد حاجی پیاده (در دوران باستان: آتشکده نوبهار یا معبد نوبهار) بنایی است تاریخی در ولایت بلخ افغانستان، در ۳ کیلومتری جنوب شهر بلخ قرار دارد. این بنا در نیمه دوم سده نهم میلادی و در دوره سامانیان ساخته شده است. (ویراستار)

۹۸ | سال‌های پرتلاطم

سوی دیگر گفته می‌شود که احمدشاه مسعود عکس معروف چگوارا را همیشه با خود همراه داشته‌است. در افغانستان در دوره حاکمیت کمونیست‌ها پرتره‌های کارل مارکس به دلیل شباهت چهره و ریش به راحتی با عکس‌های روح‌الله خمینی اشتباه گرفته می‌شد و از این رو عکس‌های مارکس نیز قربانی شدند و نصب آن‌ها ممنوع شد.

در چین مائو تسه تونگ^۱

وزارت تحصیلات عالی در کابل تصمیم گرفت که علی محمد زهما را به پکن بفرستد، چون جایگاه تدریس او در زبان و ادبیات فارسی علایق دو طرف را پوشش می‌داد. سال‌های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۳ ش. قبل از این که همه چیز به فاجعه تبدیل شود، نقطه عطفی برای او بود. درخواست کار در دانشکده مطالعات خاور میانه و آفریقای شمالی در دانشگاه آریزونا در همان زمانی که دریافت شد، رد شد. سپس یک افغانستان‌شناس اتریشی که لودویگ و. آدمک^۲ نام داشت و با زنی از افغانستان ازدواج کرده بود، مقدمات کار او را به عنوان یکی از مهم‌ترین روشن‌فکران افغانستان، فراهم ساخت و از او حمایت کرد. آن‌ها اغلب یکدیگر را در وین ملاقات می‌کردند. رفتن به لندن و سپس استکهلم سومین شانسی بود که زهما با آن می‌توانست بدون صدمه دیدن و به عنوان فرصت کاری به خارج فرار کند. خانواده وی برای دو سال به پکن نقل مکان کردند. در آن زمان انقلاب فرهنگی سال ۱۹۶۶ م. / ۱۳۴۵ ش. مائو تسه تونگ (۱۸۹۴ - ۱۹۷۶ م.) آغاز شده بود و حالتی تهاجمی به خود داشت. مائه تسه تونگ انقلاب فرهنگی را با انقلابی به صورت حملات مداوم، نکوهش‌ها، تحقیق‌ها و قتل‌های دسته‌جمعی که هنوز هم

1. Mao Tse - Tung

۲. لودویگ و. آدمک (۱۹۲۴ - ۲۰۱۹ م.) افغانستان‌شناس معروف، زاده وین، استاد دانشگاه آریزونا، صاحب آثار متعدد درباره افغانستان است. (طبیعی)



تصویر ۳۶: خانواده زهما، پکن - ۱۹۷۳ م. / ۱۳۵۲ ش.

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۱۰۱

قابل توجه است، نشان داد. باندی چهارنفره توسط همسر مائو، جیانگ چین^۱ (۱۹۱۴ - ۱۹۹۱م.) تشکیل شده بود و تا زمان مرگ مائو ادامه داشت ولی پس از مرگ، همسرش قدرت را واگذار کرد و سال‌ها حبس را پذیرفت. در سال ۱۹۷۲م. / ۱۳۵۱ش. دیداری تاریخی برای مائو اتفاق افتاد تا بالاخره ریچارد نیکسون^۲ (۱۹۱۳ - ۱۹۹۴م.) رئیس‌جمهور ستیزه‌جوی ضد کمونیست ایالات متحده، تمایل به همکاری البته کاپیتالیستی نشان داد.

خانواده زهما چین را در اوج همین تحولات ناگهانی تجربه کردند، زمانی که اصولاً چینی‌ها به غریبه‌ها مشکوک بودند. اما در ادامه برای زبینه زهما امکان دریافت مدرک تئوری و دوره‌های عملی برای جراحی زنان و زایمان و همچنین طب سوزنی در بیمارستان دانشگاه پکن فراهم شد. در ابتدا زهما هم توانست در کنار تدریس زبان و ادبیات فارسی، بدون هیچ مزاحمتی بر روی یک فرهنگ لغت انگلیسی - فارسی دوازده جلدی برای دانشگاه کار کند یا برای رادیو پکن اخبار انگلیسی را به فارسی ترجمه کند. علاوه بر این وظایف، متون و اشعار فیلسوف لائوتسه^۳ و دو کتاب از نویسنده چینی لوشون^۴ را از انگلیسی به فارسی ترجمه کرد. با این حال در جلسات دانشگاه همواره مراقب عقایدی بود که عمل کرد دولت را در برابر روشن‌فکران و کار فرهنگی نقد می‌کرد. او می‌دانست که با سردی رد خواهد شد چون با این کار او مشخصاً برخلاف همه قوانین زبانی عمل می‌کرد. آنان به علت چهره‌ها و لباس‌های متفاوتی که داشتند و می‌پوشیدند به راحتی از دیگران متمایز بودند. در واقع باید گفت که بر خلاف تبلیغات گسترده مائوئیسم که از انسان‌دوستی صحبت می‌شد، آن‌ها بارها آزار و اذیت را تجربه کردند. سرانجام به دلیل این خشونت‌های پی‌هم در سال ۱۳۵۳ش. به کابل برگشتند.

1. Jiang Qin

2. Richard Nixon

3. Laotse

4. Lu Shun (Lu Xun)

明 证

席班达于1973年6月到1974年12月在北京
京大学校医院外科、妇产科、针灸室做护理工作。

北京大学校医院院长 苏流
一九七四年十二月二十三日

تصویر ۳۷: کارنامهٔ زبینه زهما، بیمارستان دانشگاه پکن، ۱۹۷۴م. / ۱۳۵۳ش.

آن‌ها که از دور متوجه تغییر وضعیت افغانستان به جمهوری شده بودند، با همهٔ بدبینی‌ها انتظار خوش بینانه ترشان این بود که به سیاست دموکراتیک‌تر بنیان‌گذار جمهوری استبدادی داوودخان جامهٔ عمل پوشیده شود.

علی محمد زهما قبلاً در افغانستان قطعه قطعه در کابل که گفت وگوش را چاپ کرده بودیم، گفته بود:

من قطعاً نسبت به چین و مائوئیسم مانند بسیاری از کسان در آسیا همدردی داشتم اما ما مستقیماً وارد شورش‌هایی شدیم که توسط باند چهار نفری تحریک شده بود و همسر مائو نمایندهٔ آن بود. این انقلاب فرهنگی علیه فرهنگ آثار و وحشتناکی داشت. توده‌های مردم کشته شدند. کسانی که آن را از دور مثبت ارزیابی کرده بودند، بلافاصله حرفشان را پس گرفتند. این غیر قابل تحمل بود. جو ترس حاکم شده بود. باری مأموری که سوار بر دو چرخه بود به من حمله کرد و مرا مورد ضرب و شتم قرار داد. از ناحیهٔ سر آسیب دیدم.

اعصابم نیز آسیب دیده بود و تا امروز عواقب آن را احساس می‌کنم. درکل چرا؟ چون برخلاف چشم‌های مغولی هزاره‌شکل، یک چینی به نظر نمی‌رسیدم. من برایشان یک غریبه یا یک مورد مشکوک یا احتمالاً یک اجیر بودم. آن‌ها حتی نمی‌دانستند به چه کسی می‌نگرند، ظاهرکفایت می‌کرد. همه در بیمارستان اذعان داشتند که این فقط یک تصادف بوده‌است. آن زمان این طور بود، نوعی همگرایی اجباری؛ همه مجبور بودند که بازی کنند. افراد وابسته به جنو ان لای^۱، گروه مخالف آمدند و بالاخره مرا به بیمارستان دیگری منتقل کردند، در آن جا تحت درمان قرار گرفتم و به مدت دو هفته بستری بودم. با این شرایط دیگر نخواستم قراردادم را تمدید کنم و به کابل برگشتم.

بیشتر چیزهایی که دیدیم وحشتناک بود؛ اقدامات مضمّن‌کننده علیه افراد کاملاً صلح‌طلب، شکنجه و شکنجه خصوصاً توسط افراد خشن. مثلاً انگستان دست یک معلم پانورا که همه می‌شناختیم شکسته بودند و آن‌ها را به میز، با میخ کوبیده بودند. سلسله‌مراتبی که در آن مدت آن جا دیدم استبدادی ناب با تمام نگرش‌های فئودالی بود. آن جا چیزی جز بازتاب جامعه^۲ باستان چین نبود. همسرم چون قد بلند و بینی برجسته و چهره سفیدی داشت نیز مرتباً به عنوان پرستار آمریکایی تمسخر می‌شد. در آن زمان پرستار آمریکایی اصطلاح خوبی نبود. مقامات به درستی با ما کنار نمی‌آمدند و مکرر اشتباه می‌کردند. آن‌ها هرگونه که به نظرشان مناسب می‌آمد رفتار می‌کردند. یک روز طوری رفتار می‌کردند و روز بعد طور دیگر. در غرب هم کسانی که با شور و اشتیاق تمام مائورا فریاد می‌زدند، از زندگی کنترل‌شده آن زمان مردم چین آگاهی نداشتند.

آیا مردم چین باید با وجود این همه مشکلات در دولت و با وجود سرخوردگی‌های گذشته خوش حال می‌بودند؟ نظر زهما در این باره چنین بود:
مطمئناً تصمیم خوب آن بود که نظام سیاسی به گونه درست از حقوق مردم

۱. چپوان لای (Tschu En Lai) (۱۸۹۸ - ۱۹۷۶ م.)، نخست‌وزیر چین در زمان مائوتسه دون. (طیبی)

عادی محافظت و چشم‌اندازی شکوفا برای کشور ارائه می‌کرد. این نشانه‌ها باید بعد از این همه مصایبی که همراه با مدل‌های رادیکال عقایدی این چینی بر سر همه آوار شده بود، تغییر می‌کرد. ما این‌جا در کابل با افغان‌هایی صحبت کردیم که به تازگی و مؤقتی از مهاجرت برگشته‌اند. کسانی که تحت تأثیر ایالات متحده آمریکا هستند از شکست کامل چینی آزمایش‌هایی به قول ایشان در «آزمایشگاه‌های انسانی» صحبت می‌کنند و می‌گویند در سوسیالیسم انسانیت وجود ندارد. این دلیلی است که چرا به دین نیاز دارید.

وی ادامه می‌دهد: «من شخصاً در این میان کاپیتالیسم را یک حقیقت می‌دانم اما این کاپیتالیسم به قدرت‌های سازمان‌دهی ضرورت دارد تا بتواند حضور همه جانبه سوسیال - دموکراسی را تمثیل کند چنان‌که در اروپا می‌بینیم. جناح چپ سوسیال - دموکراسی تقویت شده است و اگر خود را با کاپیتالیسم تطبیق دهد، کاپیتالیسم معنای خود را از دست خواهد داد.» وقتی در سال ۱۳۸۲ ش. از او پرسیدم که نمونه آن را در کجا می‌بینید؟ در پاسخ گفت: «من آن را جایی ندیدم.»

حفظ آزادی و طرفداری از نیروهای محدودکننده سرمایه‌داری برای ما هر دو مسأله مهمی در زندگی باقی ماند. هیچ‌کس نمی‌خواست به مسائل پیش‌پا افتاده اهمیت دهد و در واقع همه از این مسأله طفره می‌رفتند. در آن زمان افغانستان تلاش‌های مستبدانه و نومیدانه‌ای برای مدرن‌سازی افراطی داشت زیرا همان‌طور که بسیاری از فعالان معتقد بودند که همه چیز به روش سنتی نمی‌تواند ادامه یابد، چنین نگرانی‌هایی مدت‌هاست که جهانی شده است.

حتی در کشورهای توسعه‌یافته هم درباره رشد مرزهای جنون‌آمیز بازار مالی، فقر و تبعیض، مشکلات محیط زیست و آب‌وهوا نگرانی وجود دارد و برایشان تحولات در یک زندگی ثابت با استانداردهای خوب برای نسل‌های بعدی مهم است، اما عکس‌العمل‌ها نسبت به این مسائل هنوز هم بسیار مبهم است. در افغانستان

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان | ۱۰۵

نیز بسیاری جهت تطبیق زندگی تازه به روزشده خود با سبک زندگی غربی تلاش می‌کنند. خارج از پیروزی ظاهری، مردم افغانستان پس از پایان جنگ سرد که جبراً با یک میلیون کشته در آن سهیم بودند، به هیچ وجه به یک پیروزی قاطع که مدت‌ها به آن امید داشتند، دست نیافتند.^۱

1. John Lewis Gaddis: *The Cold War*, London 2005, S. 266.

شعله ورشدن آتش جنگ داخلی

در کودتای سفید ۲۶ تیر / سرطان ۱۳۵۲ ش. افغانستان به جمهوری تبدیل شد. محمد داوود خان (۱۲۸۸ - ۱۳۵۷ ش.) که مدتی طولانی صدراعظم بود، مردی قدرتمند و با اعتماد به نفس از نوع سیاستمداران جهان سوم مثل جمال ناصر و جواهر لعل نهرو و دیگر کسان مرتبط به او، شاه را عزل و خود را رئیس جمهور اعلام کرد. در خود کشور این تغییر قدرت بندرت مورد توجه قرار گرفت. ظاهرشاه (۱۲۹۳ - ۱۳۸۶ ش.) در ایتالیا در تبعید ماند تا این که در سال ۱۳۸۱ ش. در راه اندازی لویه جرگه همکاری کرد. لویه جرگه جلسه عالی شورا بود که پارلمان قبیله نامیده می شد و باید صلح و تشکیل دولت معقول را تضمین می کرد، اما چه فایده که مثل اغلب موارد اعضای این جرگه، سران قبایلی بودند که با هم دشمن بودند و همیشه به عنوان افراد برجسته و قدرتمند در میدان می ماندند. حزب دموکراتیک خلق کمونیست افغانستان به رهبری ببرک کارمل (۱۳۰۸ - ۱۳۷۵ ش.) که توسط افسران آموزش دیده در اتحاد جماهیر شوروی حمایت می شد، در ابتدا از جناح معتدل شاخه پرچم بنیان گذاری شد. داوود خان بلافاصله سیاستی مقتدرانه در پیش گرفت. آزادی مطبوعات را محدود و مخالفینش را سرکوب کرد و اصلاحات ارضی نیز هرگز از این عنوان فراتر نرفت. او سریعاً سیاستمداران رادیکال فراكسیون خلقی را جایگزین وزرای پرچمی کرد که نورمحمد ترکی (۱۲۹۵ - ۱۳۵۸ ش.) و حفیظ الله امین (۱۳۰۸ - ۱۳۵۸ ش.) از جمله سیاستمداران خلقی بودند. قانون

اساسی داوودخان در سال ۱۳۵۶ش. ترکیبی عجیب از سوسیالیسم و ملی‌گرایی بود. در سال ۱۳۵۳ش. صدها نفر از مبارزین گروه‌های اسلامگرا دستگیر شدند و به همین سبب بسیاری به پاکستان متواری گشتند و این امر برای آن‌ها آغاز جنگ افغانستان بود.^۱

جمهوریت تازه تأسیس برای علی محمد زهما نیز تغییرات خوشایندی در پی نداشت زیرا پس از بازگشتش از پکن بی‌هیچ توضیحی سال‌ها در حبس خانگی به سر برد. درب دانشگاه به روی او بسته شد و فقط روزنامه‌های فارسی را برای دفتر سازمان ملل متحد در کابل به انگلیسی ترجمه می‌کرد. در غیر این صورت فقط باید با حقوق پرستاری همسرش روزگار می‌گذرانید.

دهم اردیبهشت / ثور ۱۳۵۴ش. پرونده سایگون و جنگ سی ساله ویتنام با دو میلیون کشته بسته شد. ایالات متحده به سبب جنایات آشکارش در مای‌لای^۲ با ۱/۵ میلیون پناهنده ویتنامی، مورد ملامت قرار گرفت. به همین دلیل آمریکا می‌خواست در حمله شوروی به افغانستان انتقام جنگ ویتنام را بگیرد، چیزی که همیشه به همین نام عنوان می‌شد. زهما در کمال تعجب با وساطت دوستش، مجیدخان وزیر و مشاور دولت در آذر / قوس ۱۳۵۶ش. موفق به یک ملاقات مخفیانه با رئیس‌جمهور (داوودخان) شد. رئیس‌جمهور از علی محمد زهما به دلیل اقدامات ناخوشایندش در قبال او عذرخواهی کرد و اشتباهات سیاسی گذشته را پذیرفت. او سیاستش را طوری تغییر داد که در آن برای نیروهای منتقد و در عین حال میهن‌پرست چون زهما دوباره جایی وجود داشته باشد.

ولی دیگر برای این گونه تغییرات دیر شده بود و بلافاصله پس از آن در ۷ اردیبهشت / ثور ۱۳۵۷ش. حزب دموکراتیک خلق افغانستان کودتا کرد. این

1. Conrad Schetter: Kleine Geschichte Afghanistans, a.a.O., S. 92 ff.

۲. روستایی در ویتنام که اهالی بی‌دفاع آن توسط سربازان آمریکایی در سال ۱۹۶۸م. ظالمانه کشته شدند.

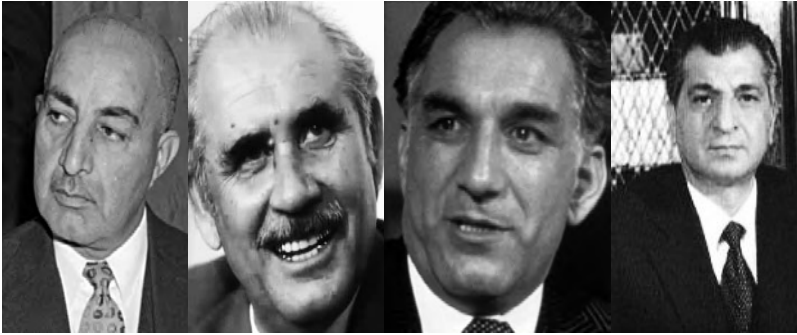
علی محمد زهما، خاطرات افغانستان | ۱۰۹

اتفاق که انقلاب ثور^۱ نامیده شد، صدها کشته از جمله داوودخان و خانواده‌اش را برجای گذاشت. برنامه ریز اصلی آن‌ها حفیظ‌الله امین رئیس خدمات امنیت دولتی یا «خاد»^۲ بود. او در شهریور / سنبله ۱۳۵۸ ش. قدرت را واگذار کرد و تره‌کی اولین کسی بود که رسماً رئیس جمهور اما مدتی بعد به قتل رسید. علی محمد زهما تقریباً با همه آن‌هایی که در آن زمان بازیگران اصلی عرصه سیاست کشور بودند از نزدیک آشنا بود، هم داوود و هم کسانی که او را زمین زدند و هم کودتایی‌هایی که با هم می‌جنگیدند: تره‌کی، امین، کارمل و جانشینش محمد نجیب (۱۳۲۶ - ۱۳۷۵ ش.) که رئیس جمهور شد. او بعدها خود را «نجیب‌الله» نامید که وجهه مسلمان تری داشته باشد و زهما از او به عنوان رهبر دانشجویان سوسیالیست یاد می‌کرد. تنها کارمل تاجیک از این تقدیر خشن در امان ماند و به عنوان سفیر در پراگ تبعید شد. او پس از امین، رئیس جمهور تحت حمایت شوروی بود تا این که در دوران تبعید به مسکو پناه برد و در همان جا بر اثر سرطان کبد درگذشت. امین که به دلیل تماس‌های مشکوکش با آمریکا غیر قابل اعتماد شده بود، توسط نیروهای ویژه شوروی به قتل رسید. در اوایل دی ماه / جدی ۱۳۵۸ ش. ارتش شوروی به افغانستان حمله کرد و این آغاز ده سال حضور نظامی آنان در این کشور بود که با اقدامات متنوعی همراه شد، اقداماتی مانند جنگ مجاهدین الجزیره (جهاد عربی؛ مبارزه و تلاش) که مخالفان شکست‌ناپذیر بودند.

نجیب‌الله که توسط اتحاد جماهیر شوروی حمایت می‌شد تا مدت زیادی قدرت را در دست داشت تا این که در سال ۱۳۵۷ ش. به شکل بسیار بی‌رحمانه‌ای به دست طالبان کشته شد. همچنین زهما یکی از شخصیت‌های کلیدی به اسم حکمتیار را می‌شناخت، او به یکی از قاتلان آشکار مردم تبدیل شده بود و زهما او را در دوران دانشجویی به عنوان اسلام‌گرای افراطی‌ای می‌شناخت که در نوجوانی

۱. این انقلاب در ماه آپریل همزمان با اردی بهشت / ثور اتفاق افتاده است.

۲. رئیس خاد اسدالله سروری بود و نه حفیظ‌الله امین. امین که خود طراح کودتا بود به عنوان معاون صدراعظم و وزیر خارجه در دوره تره‌کی تعیین شده بود. (طیبی)



تصویر ۳۸: رؤسای جمهور افغانستان از ۱۳۵۲ تا ۱۳۶۵ خورشیدی

داوودخان	نورمحمد تره‌کی	حافظ‌الله امین	ببرک کارمل
(۱۲۸۸-۱۳۵۷ ش.)	(۱۳۹۶-۱۳۵۸ ش.)	(۱۳۰۸-۱۳۵۸ ش.)	(۱۳۰۸-۱۳۷۵ ش.)

با ترس و خشونت دست‌وپنجه نرم کرده بود. این برنامه توسط سازمان اطلاعاتی پاکستان (آی‌اس‌آی) هماهنگ شده بود و او با حزب اسلامی‌اش مدت‌های مدیدی بخش بزرگی از نیروهای وابسته به سیا (CIA) در افغانستان را تشکیل داده بودند. از سویی هم عربستان سعودی رهبران مجاهدین را از لحاظ مالی تأمین می‌کرد. حکمتیار در هرج و مرج سال ۱۳۷۲ ش. حتی برای مدت کوتاهی نخست‌وزیر شد. وی از زمانی که از همکاری طالبان به همکاری القاعده تغییر موضع داد، به یکی از تروریست‌هایی تبدیل شد که شدیداً تحت تعقیب بود. قبل از این، محمولهٔ سلاحی به ارزش صدها میلیون دلار به او تحویل داده بودند که او مقادیر زیادی از آن‌ها را احتکار کرده بود.^۱ سرانجام مثل همهٔ آن‌هایی که بدنام شدند یا جنگ سالارانی که ثروت بسیاری به دست آوردند، به او هم وعدهٔ عفو دادند. او که همیشه در محل‌های ناشناخته زندگی می‌کرد، پس از همهٔ این‌ها خواستار پایان جنگ شد. جنایات جنگی بسیار زیاد از هر طرف در جریان بود و در این میان ائتلافی توسط ایالات متحده به نام «جنگ علیه دهشت افگنی»^۲ پس

1. Tim Weiner: CIA. Die ganze Geschichte, Frankfurt/M 2008, S. 551.

2. War on terror

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۱۱۱

از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م. / ۲۰ شهریور ۱۳۸۰ ش. به وجود آمد اما با این حال، پرونده‌های این جنگ سالاران حضور پررنگی در دادگاه‌ها نداشت. همچنین اسامه بن لادن آغازگر این جریان‌ها توسط سربازان آمریکایی کشته شد، بدون این که هیچ محاکمه و دادگاهی در نظر گرفته شود. همه این‌ها به عنوان بخشی از اقدامات جنگی محسوب می‌شوند که مجازاتی در پی ندارند.

رادیکال‌ها در دولت حزب دموکراتیک خلق در سال ۱۳۵۷ ش. برای سازماندهی مجدد جامعه در نهایت به فکر محو کل نخبگانی شدند که با آنان همسو نبودند. با آن که برنامه‌ریزی شده بود که زمین کافی برای زندگی خانوادگی در درجه اول بین کشاورزان فقیر، کارگران روزمزد و بیوه‌ها توزیع شود اما عدم درک روابط اجتماعی پیچیده و حقوق شهروندی و قوانین مربوط به اجاره زمین به مشکلات جامعه دامن زد. همچنان مسأله آموزش و پرورش، گرچه به دلیل علاقه گسترده، کارزار سوادآموزی با مانع خاصی رو به رو نشد اما حضور آموزگاران غریبه‌ای که رفتار متکبرانه داشتند و محتوای آموزشی رنگارنگ ایدئولوژیک که از افراد مترقی و شهری‌الگو برداری شده بود، با مخالفت گسترده مردم رو به رو شد. درست زمانی که موقعیت اجتماعی افراد به‌ویژه حضور اجباری افراد مسن در کلاس درس و نادیده گرفتن تفکیک جنسیتی صورت گرفت، مردم به خشونت روی آوردند و حتی بسیاری از مقامات و معلم‌ها به نام ملحد کشته شدند. همچنین اقدامات دیگر از جمله لغو پرداخت شیربها به خانواده عروس، اعلام حد اقل سن برای ازدواج و همچنین منع ربا، نتوانستند با یک سیاست قاطع اجرایی شوند.^۱ سران قدرت اموال مالکان، بزرگان اجتماعی و فئودال‌ها را مصادره کردند و آن‌ها را دستگیر و بسیاری را به قتل رساندند و عشایر را به یک‌جاماندن تشویق کردند. چنین اهدافی به منظور حفظ مالکیت خصوصی بود و در ابتدا حتی در سطح بین‌المللی نیز مثبت دیده شد. وضعیت زنان حد اقل توانست در زمینه

1. Conrad Schetter: Kleine Geschichte Afghanistans, a.a.O., S. 96 ff.



تصویر ۳۹: گروهی از مجاهدین نخستین، تابستان ۱۳۵۹ خورشیدی، عکس از کریستیان ریدر

حجاب اختیاری، چیزی که با عکس‌العمل‌های مثبت رو به رو شد، گام‌هایی به جلو بردارد. به دلیل مالیات‌های بسیار زیاد برای شرکت‌های بازرگانی داخلی و خارجی و وضع قوانین نظارتی سختگیرانه، کمبود شدید مواد خوراکی و غیر خوراکی در همه جا احساس می‌شد. علی‌رغم همه این‌ها، ماه‌ها قبل از حمله شوروی مردم در بسیاری از مناطق برای مقاومت آماده می‌شدند، از جمله در هرات که حتی شماری از افسران فرقه هفدهم علیه دولت به پا خاستند.

بمباران روستاها و انفجار تانک‌ها جریان داشت. در تابستان ۱۹۸۰، حتی در نورستان دوردست در شمال شرق کشور، روستاهای بمباران شده، نفربرهای زرهی سوخته و یک هلیکوپتر سرنگون شده دیدم که یادآور نبردهای سنگین بین نیروهای دولتی و مردم محلی بود. مین‌های پروانه‌ای شبیه اسباب‌بازی‌های کودکان نیز در

آن جا فراوان بود که شاید قبلاً توسط هواپیماهای شوروی پرتاب شده باشند.^۱ بعدها دفتر اطلاعات ارتش در وین با من تماس گرفت، اگر چه فقط دفتر نخست‌وزیری از این مأموریت تحقیقاتی اطلاع داشت. آنان از من پرسش‌هایی دربارهٔ واحدهای ویژهٔ شوروی کردند که واقعاً نمی‌توانستم اطلاعاتی در آن باره داشته باشم. این پرسش‌ها که آشکارا بر اساس اطلاعات دقیق «سیا» بود، مرا شگفت‌زده کرد.

علی محمد زهما که ظاهراً با وجود همهٔ گرفتاری‌ها به عنوان یک روشن‌فکر چپ منعطف شناخته می‌شد و توسط رئیس جمهور داوود به حاشیه رانده شده بود، در مرداد / اسد سال ۱۳۵۷ ش. از طرف رئیس جمهور جدید، نورمحمد تره‌کی، کسی که از دوران دانشجویی می‌شناختمش، به ارگ ریاست جمهوری دعوت شد. این در حالی بود که در جای جای کشور مقاومت بر ضد دولت جدید آغاز شده بود. رئیس جمهور به او پیشنهاد کرد که از کشور خارج شود حتی می‌تواند در مسکو یا لندن سفیر شود. این برای هر دو طرف بهتر بود زیرا روحیهٔ انتقادی وی باعث انزوایش می‌شد. هر دو فعال ستیزه‌جو توانستند به مسایلی که هیچ‌گاه راه حلی برایشان پیدا نشده بود، با حساسیت و در عین حال با خوش‌بینی‌های میهن‌پرستانه پاسخ دهند. زهما واقعاً آرزو می‌کرد که به دانشگاه برگردد ولی راهی وجود نداشت. اما از آن جایی که او می‌خواست در کشور بماند، تره‌کی او را به حیث عضو آکادمی علوم در کابل معرفی کرد تا هم از شهرتش به عنوان یک مقام عالی استفاده کند و هم بتواند او را کنترل کند. زهما مجبور بود که همه چیز را بپذیرد، هر اقدام مخالفی به معنی درگیری آشکار بود.

با آن هم پس از چند ماه کار در این مرکز، در روز ۱۶ فروردین / حمل ۱۳۵۸ بدون هیچ اختطاری در راه دفترش توسط خاد دستگیر شد. بدیهی‌ست که این موضوع

1. Christian Reder: Gewinnen wird niemand. Erkundungsreise nach Nurištanim Sommer 1980. In: *Afghanistan, fragmentarisch*, a.a.O. S. 105 ff. | Conrad. Schetter: *Kleine Geschichte Afghanistans*, a.



تصویر ۴۰: آثار جنگ؛ نورستان ۱۹۸۰م. / ۱۳۵۹ش. و حوالی کابل ۲۰۰۳م. / ۱۳۸۲ش.، عکس از کریستیان ریدر

یکی از عواقب مانورهای سیاسی غیر شفاف قبل از حمله شوروی در ۴ دی ماه / جدی ۱۳۵۸ بود. او که تحت بازداشت خانگی داوودخان به اصطلاح دموکرات قرار گرفته بود، اکنون برای مدت نامعلومی در زمان انقلابیون سوسیالیست به زندان افتاد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. زهما تا اواخر سال ۱۳۵۸ش. (مدت

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان | ۱۱۵

یازده ماه) در زندان باقی ماند و هیچ همکاری با او نشد. از طرفی تره‌کی هم اصولاً شنونده خوبی نبود؛ نیازی هم نبود تا بیشتر از این منتظر کمک او بماند زیرا در مهر / میزان ۱۳۵۸ ش. به فرمان امین، تره‌کی کشته شد.

توجیه رسمی تهاجم با ارتش صدهزار نفری در قیاس با امروز غیر قابل باور به نظر می‌رسد و کاملاً می‌شود احساس کرد که در زمان جنگ سرد چه گذشته است. لیونید برژنف^۱ (۱۹۰۶-۱۹۸۲ م.) در این مورد با جزئیات کامل توضیح می‌دهد: «این حمله انقلاب دیگری بود متشکل از نیروهای گذشته و نیروهای متحد و هم‌بسته که باید دشمن را شکست می‌دادند و در این میان، مداخله و یا پرخاشگری‌ای از سمت شوروی و نه از سمت دیگری وجود نداشت. از سوی دیگر، این موضوع هم وجود دارد که ما به درخواست دولت افغانستان به کشورشان کمک می‌کنیم و از استقلال ملی، آزادی و ابهت کشور در مقابل اقدامات تهاجمی مسلحانه خارجی دفاع می‌کنیم.»^۲

چپی‌های اروپا تصور می‌کردند که انقلاب‌های سوسیالیستی ضرورت تاریخی در کشورهای جهان سوم به حساب می‌آیند و برخلاف مداخلات تاکتیکی شوروی و جنگ‌های نیابتی، تصمیم‌گیری‌های عمده تحت نظارت غرب در اروپا صورت می‌گیرد. جنگ ویتنام این دیدگاه چپی‌ها را تأیید کرد. بسیاری از کشورهایی که به این سیستم عمل می‌کردند، زمینه فساد در آن‌ها به وجود آمد و گروه‌های تروریستی از این کشورها سر برآوردند. نمونه آشکار آن خیمه‌های سرخ^۳ در کامبوج است. این گونه تفکرات باعث شده بود که کمپ‌های پناهندگان در پاکستان به عنوان مراکز آموزشی امپریالیسم (سیا) معرفی شود و هر مقاومتی به عنوان بنیادگرایی و

1. Leonid Breschnew

2. Zu den Ereignissen in Afghanistan. Die Antworten L. I. Breshnews auf Fragen eines "Prawda"-Korrespondenten und die Erklärung von TASS, Moskau 1980, S. 6, 9.

«پاسخ‌های برژنف به خبرنگار درباره وقایع افغانستان»، پروادا، مسکو، ۱۹۸۰ م. و توضیحات TASS.
۳. خیمه‌های سرخ نام گروهی با تفکرات مائوئیستی بود که از سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۸ ش. در کشور کامبوج حکومت دیکتاتوری - کمونیستی تشکیل داده بود. (مترجم)



تصویر ۴۱:

محمد نجیب‌الله (۱۳۲۶ - ۱۳۷۵ ش.) رئیس جمهور (۱۳۶۵ تا ۱۳۷۱ ش.)	گلب‌الدین حکمتیار (زاده ۱۳۲۶ ش.)	احمدشاه مسعود (۱۳۳۲ - ۱۳۸۰ ش.)	حامد کرزی (زاده ۱۳۳۶ ش.) رئیس جمهور (۱۳۸۰ تا ۱۳۹۳ ش.)
---	-------------------------------------	-----------------------------------	--

ارتجاع به حساب بیاید. همچنین اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی همیشه از گروهک‌ها و نه از یک جنگ واقعی سخن می‌گفت.

از دید نهادهای غیر دولتی بشردوستانه و با انجام صدها گفت‌وگو و توجه به قربانیان بی‌شمار بمب و مین در بیمارستان‌ها، تصویر بسیار متفاوتی پدیدار شد. بسیاری از مخالفان مورد آزار و اذیت قرار گرفتند که به هیچ وجه به هیچ شبکه سیاه و سفید مربوط نمی‌شدند. اگر قدرت‌ها از گروه‌های فعال و مشتاق آن زمان چون دانش‌آموزان، آموزگاران، کادر پزشکی، صنعتگران و یا روستاییان تأمین می‌شدند، زودتر از دیگر گروه‌ها می‌توانستند سلول‌های اولیه جامعه مدنی را تشکیل دهند. حتی در مناطق جنگی افغانستان ما اغلب با ابتکاراتی مواجه می‌شدیم که تحت سخت‌ترین شرایط، گروه‌های جنگی که در همه جا ادعای قدرت داشتند، نیاز به بازسازی مدنی را تا آن‌جا که ممکن بود در دستور کار خود قرار می‌دادند. خزان‌گل آموزگار بسیار منضبطی بود که در فرانکفورت تحصیل کرده و در منطقه محل زندگی خود در پکتیا با کمک ما برنامه‌های کشاورزی و بازسازی

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان | ۱۱۷

را انجام می‌داد. انور امین، فرمانده منطقه‌ای در ولایت کنر پس از این که ماه‌ها در زندان بود به نورستان در شمال شرق فرار کرد و به عنوان یک فرمانده محلی شهرت زیادی کسب کرد. ما در مورد اقدامات کمک‌رسانی در آن جا، با یاری مردم و انور امین تحقیقات خود را شروع کردیم اما به دلیل کوهستانی بودن و دشواری راه، کار خاصی انجام نپذیرفت. آقای امین که به عنوان یک پاسبان طبیعت با قطع درختان سرو مخالفت می‌کرد، سال ۱۳۷۵ ش. در خواب به قتل رسید.

از فرماندهان قدرتمند مجاهدین که قتلش فقط با دستور اسامه بن لادن عملی شد، احمدشاه مسعود (۱۳۳۲ - ۱۳۸۰ ش.) است که امروزه به عنوان «قهرمان ملی» شناخته می‌شود. او با سیاست بسیار متعادلی که در مقایسه با اسلامگرایان تندرو پیش گرفته بود، در شمال جامعه‌ای با زیرساخت‌هایی چون مدارس و تأسیسات همگانی به وجود آورد. در آن زمان من مقالات مختلفی به ویژه در مورد تلاش‌های دموکراتیک او نوشتم اما به دلیل اتفاق‌های ناشی از دوقطبی شدن، آن یادداشت‌ها با استقبال زیادی مواجه نشدند.^۱

علاوه بر این، آنچه سال ۱۳۵۸ ش. را بیشتر مورد توجه ساخت، سیاسی شدن اسلام تندروانه و تفسیرهای متفاوت آن و بحران داخلی شوروی بود. سفر پاپ به لهستان جنبش همبستگی (سلیدارنسک^۲) را تقویت کرد. مارگرت تاچرو و سپس رونالد ریگان برنامه‌های نئولیبرالیسم را شدت بخشیدند. اولین انتخابات پارلمان اروپا برگزار شد. اعتراضات خشن که با تصمیم مضاعف ناتو در مورد مقاوم‌سازی هسته‌ای ۲۱ شهریور / سنبله ۱۳۵۸ ش. همراه بود، رویارویی شرق و غرب را

1. Christian Reder: Afghanistan: Einsamer Widerstand, profil, Wien, Nr. 21/1980 | Afghanistan: Gewinnen wird keiner, Neues Forum, Wien, Nr.323 - 324/1980 | Afghanistan: Eine lange Erfahrung mit Interventionen, International. Zeitschrift für internationale Politik, Wien. Nr. 2/1981 | Afghanistan: Bitterkeit und ferne Hoffnungen, AZ, Wien, 18. 12. 1981 | Afghanistan: Schwieriges Terrain für Dogmatiker, Tribüne. Zeitschrift von Sozialisten für Sozialisten, Wien, Nr. 64/1983 | Serienberichte 1980: Heinz Nussbaumer im Kurier, Erwin Melchart in der Kronen Zeitung, ORF-Dokumentarfilm über das österr. Hilfskomitee von Rubina Möhring 1980.

2. Solidarność - Bewegung

محتمل‌تر کرد. در لبنان آتش جنگ مدنی شعله‌ور شد. در عراق صدام حسین به قدرت رسید. حتی در عربستان سعودی هم، زمان تغییر رسیده بود. در ۲۹ آبان / عقرب ۱۳۵۸ ش. صدها اسلام‌گرای ستیزه‌جو مسجدالحرام را در شهر مکه اشغال کردند؛ واقعه‌ای که با قتل عام پایان یافت و پس از آن بود که افغانستان برای بسیاری از تندروهای سنی به منطقه‌ای جذاب جهت دیدار و نبرد به نظر رسید. سرانجام مجاهدین افغانستان با کمک نیروهای اسلام‌گرای کشورهای مختلف تحت چتر القاعده، یک قدرت جهانی مثل اتحاد جماهیر شوروی را شکست دادند و به الگویی برای نبردهای بعدی داعش در عراق و سوریه تبدیل شدند. حمله ۱۱ سپتامبر نیز توسط القاعده و بن لادن در افغانستان طرح‌ریزی شده بود و ۱۵ نفر از ۱۹ هواپیماربا اهل عربستان سعودی بودند.^۱

ده ماه قبل از حمله شوروی به افغانستان، روح‌الله خمینی (۱۲۸۱ - ۱۳۶۸ ش.) رهبر شیعیان پس از سال‌ها تبعید در ترکیه و عراق از پاریس به ایران آمد و هم‌زمان با آن انقلاب اسلامی در ایران آغاز شد. همچنین گروگان‌گیری کارمندان سفارت آمریکا در تهران که یک سال (از آبان / عقرب ۱۳۵۸ ش.) به طول انجامید، نشان از اوضاع ملتهب آن زمان دارد. در شهریور / سنبله ۱۳۵۹ ش. غرب از جنگ علیه ایران که عراق ده سال انتظارش را می‌کشید حمایت کرد. در تیر / سرطان ۱۳۵۶ ش. ضیاءالحق (۱۳۰۳ - ۱۳۶۷ ش.) از طریق کودتا در پاکستان به قدرت رسید. علی بوتو (۱۳۰۷ - ۱۳۵۸ ش.) که پیش از او بر تخت قدرت نشسته بود، در فروردین / حمل ۱۳۵۸ ش. اعدام شد. در بهمن / دلو ۱۳۵۷ ش. سفیر ایالات متحده در کابل آدولف دوپس ربوده شد و در حین تلاش نیروهای محلی برای آزادی‌اش، به ضرب گلوله کشته شد.

1. Siehe insbes.: Die Entstehung der Netzwerke im Afghani­stankrieg, in: Mark Juergensmeyer: Die Globalisierung religiöser Gewalt. Von christlichen Milizen bis al-Qaida, Hamburg 2009, S. 314 ff.

سوئلانا آلکسیوویچ^۱ (برنده جایزه نوبل ادبیات در ۲۰۱۵ م.) در کتاب خود به نام *زینک یونگن؛ افغانستان و پیامدها* در سال ۱۹۹۱ م. / ۱۳۷۰ ش. برای نخستین بار از افسردگی روانی سربازان جنگ شوروی، کشته‌ها و زخمی‌های فراوان این جنگ و بیماران روحی در نتیجه افزایش افسردگی در روسیه خبر داد. جنگ مانند فاجعه هسته‌ای چرنوبیل روند فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را تسریع کرد. یکی از تانکیست‌هایی که در جنگ حضور داشت در این باره چنین گفت: «زمانی که دولت نیروهای خود را به افغانستان فرستاد تصمیم درستی به نظر می‌رسید. اکثریت هم‌نظر بودند، با توپ و تانک موافق بودند هرچند مدت‌ها بود که این جنگ عجیب و غریب بدون کشته و اسیر همراه بود و هنوز کسی تابوتی ندیده بود. ما می‌خواستیم که به آن‌جا برویم و انقلاب کنیم اما خیلی زود از این توهم بیرون آمدیم که همه چیز درباره ما درست نیست. روزنامه‌ها و تلویزیون‌ها حقیقت را نمی‌گویند و نیروها تحت نام عملیات صلح و گفت‌وگو به جنگ اعزام شده بودند.» پرستار روس که وحشت زده شاهد ماجرا بوده بالاخره آن قدر عصبانی شد که فریاد می‌زد: «چگونه می‌توانید تا این حد از مردم خود متنفر باشید که آن‌ها را به چنین جنگی می‌فرستید!» به دلیل خشونت دوجانبه، بسیاری دریافته بودند که جنگ زندگی مردم را بهبود نمی‌بخشد بلکه بدتر هم خواهد کرد. اسیران را به آن‌جا آوردند که مردانی لاغر، خسته و با دستان بزرگ دهقانی ... «این‌ها دزد هستند؟ این مردمان ساده!»؛ یک افسر ارشد توپچی می‌گوید: «آن‌جا بود که فهمیدیم ضرورتی نیست ما این‌جا باشیم. ما این‌جا چه کار می‌کنیم؟»^۲

1. Swetlana Alexijewitsch

2. Swetlana Alexijewitsch: *Zinkjungen. Afghanistan und die Folgen* (Moskau 1991), Frankfurt/M 1992, S. 23 f., 29 f., 36, 67, 104.

زندان، شکنجه و صبوری

علی محمد زهما در خاطرات روزانه اش در مورد دوران بازداشتش می نویسد که صبح شانزدهم ماه فروردین / حمل ۱۳۵۸ (برابر با ۵ آپریل ۱۹۷۹ م.) یعنی چند ماه قبل از هجوم شوروی، در راه دفتر خود در آکادمی علوم بوده و عصبانی به این فکر می کرده که در همه اتاق های آن جا به خاطر سقف هایی که نشستی دارند، چقدر آب جمع شده است اما هیچ شکایتی به نتیجه نمی رسد چون مقامات همواره مشغول راه پیمایی ها و مارش های تجلیل از مناسبت های دولتی هستند. همان موقع یک اپل قدیمی در کنارش توقف می کند و راننده از وی می خواهد که سوار ماشین شود تا او را به مقصد برساند. در آن زمان فکر می کرده که شاید راننده از شاگردان و همکاران آکادمی علوم است. وقتی داخل ماشین می نشیند، او را به طرز وحشیانه ای می گیرند و کتش را روی سرش می کشند تا نتواند ببیند که او را به کجا می برند.

آن طور که مشخص شد او را به یکی از شکنجه گاه های خانگی که توسط پلیس مخفی با نام آگسا تحت دستور تره کی در انتهای یک کوچه باریک واقع بود، بردند. سربازانی آن جا منتظر بودند و سریعاً از راه روی او را به اتاق بازجویی هل دادند و با توهین های بی ادبانه با این جمله از او پذیرایی شد: «خوب، تو می خواهی که تفکرات غربی را وارد کشور کنی؟» زهما از آن جایی که بی گناه بود، فقط گوش می کرد: «ما می خواهیم قبل از این که بمیری همه داستان را بدانیم.» به هیچ وجه

پانزدهم روز ~~نهم~~ ششم شانزدهم ماه حمل (۱۱)
 سال ۱۳۵۸ در حاکمیت از حاکم نعلی
 اکادمی علوم بیرقتم لبر که حکم گفت: «در ریاست خانم بیجا
 بیجا، فلور جلوسینگی بخت میکند.» و من در پاسخ گفتم: «حکیم
 و طاقت میکنم.»
 با مداد آن روز شانزدهم تا هجدهم ۱۳۵۸ هجرت با خانم،
 زینبده، از خوب بیدار شدم و با جسم بدو «صبح خوش» گفتم. آنروز
 درست از آغاز کارم در اکادمی علوم خاناتان یکماه و نیم سپری شده بود.
 پیش از برای تقویاً شمسال به بیماری اجباری محکوم گردیده بودم و
 خانه نشین بودم.
 پس چای صبح با خانم و پنج از زنده صرف نمودم. بخت از آنکه نزد
 اکادمی بگردم و نرم نورم کرده خان تره کی، ستر اثر بزرگ، و
 ناگرد و فادار رش، حقیقت به این در درون سوتر اول مقابل در واره
 نزل ما برای شکاری در کین تقسیم بودند.
 ضد دقیق از صفت صبح گذشته بود که همراه با چند جلد کتاب از منزل
 خارج شدم و بسوی اکادمی علوم راه افتادم. در اینجا ناگفته نباید که پشت
 که بهمان تازه کی نورم کرده بودم و طراح ستر اثری غرب
 دیوکر تنگ خلقی نورم کرده تره کی افتخار حضورت (کاردی علوم) این
 محضات فرموده بودند.

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان | ۱۲۳۱

به شکل منطقی بازجویی صورت نگرفت. او را به صندلی می‌بستند و سیم‌های ضخیم شوک برقی را در زیر ناخن‌های پایش قرار می‌دادند. مصیبت آغاز شده بود. با ضربات وحشیانه پوتین / بوت‌های عسکری و سیلی با او بدرفتاری می‌کردند. وی به علت بیماری دیابتی که داشت بسیار ضعیف شده بود و اغلب از هوش می‌رفت. بیشتر شب‌ها با این نوع برخوردها سپری می‌شد و به جایی هم نمی‌رسید. او هرگز نفهمید این کارها برای چه بود. او چه داشت که بگوید؟ و یا هم برای گفتن ایده‌هایش آن‌جا مکان مناسبی بود؟! هیچ چیز پنهانی در این باره وجود نداشت و معلوم بود که قدرت در دست کیست. اگر اعتراضی هم می‌کرد بیشتر شکنجه می‌شد. با آن هم باری پزشکی در سلول او را باز می‌کند و قرص‌های دیابت برایش می‌آورد و یک‌بار دیگر هم نهبانی به کمک او می‌شتابد و با پنیر تازه کمی او را تقویت می‌کند و حتی همسایهٔ مهربان سلولش، پتوری خود را به او می‌بخشد. زهما با تمام ضربات و شوک‌های برقی‌ای که دید، با دندان‌های شکسته، شکستگی دنده‌ها و دو مهرهٔ شکسته در کمر، اثرات دائمی و درد مزمن پاها که حتی در تابستان هم احساس سردی می‌کرد، تا همین اواخر زنده ماند.

رئیس چاق و بدذات سرویس اطلاعاتی، اسدالله سروری اغلب در شکنجه‌کردن زهما حضور داشت و وحشیانه او را به هزاره‌بودن و مرتجع‌بودن، نه فقط نسبت به دولت تره‌کی بلکه به عنوان حامی مجاهدین ضدانقلاب نیز متهم می‌کرد. سروری که «قصاب» نامیده می‌شد و با قدرت‌گرفتن حفیظ‌الله امین به سفارت شوروی پناه برد، بنابر فیصلهٔ سازمان عفو بین‌المللی بالاخره در سال ۱۳۷۱ ش. دستگیر شد و طی روندی نسبتاً سطحی در سال ۱۳۸۵ ش. به اعدام محکوم شد اما در نهایت مانند بسیاری از مقصرین اصلی دیگر آزاد گردید. او همیشه در زمان شکنجه، زهما را به مرگ تهدید می‌کرد و می‌گفت: «مانند آدولف دابس سفیر ایالات متحده کسی که به دست ما چند هفته قبل (۲۵ بهمن / دلو ۱۳۵۷ ش.) کشته شد، تو هم اگر به جرمت اعتراف نکنی، خواهی مرد.» اساساً در مورد افراد روشن‌فکری که

افکار انتقادی داشتند، آن‌ها را شدیداً می‌ترساندند و حتی در نهایت می‌کشتند و همه این‌ها از آدرس رئیس جمهور تره‌کی اتفاق می‌افتاد. کسی که سال قبل به او پیشنهاد سفارت را داده بود اکنون خودش به نوکر روس‌ها و بزرگ‌ترین خائن در تاریخ کشور تبدیل شده بود.^۱

جانشین سروری رئیس آگسا^۲ عزیزاحمد اکبری بود که خودش بیشتر وقت در شکنجه‌های پنهان شرکت می‌کرد و تأکید می‌کند که علی محمد زهما ظاهراً از مخالفان مهم رژیم بوده‌است. او پس از به قدرت رسیدن امین در خزان ۱۳۵۸ ش. به پست سفارت تبعید شد و احتمالاً دیگر به افغانستان برنگشت.^۳

زهما بعدها باخبر شد که پلیس مخفی بلافاصله پس از دستگیری او برای بازرسی به خانه‌اش می‌رود اما آن‌جا هم در یافتن اسناد جرمی و پول که بتواند ارتباطات خارجی او را ثابت کند ناکام می‌ماند. یکی از اتفاقات عجیب این بود که در یکی از نوبت‌های بازجویی، پرسش‌هایی از مشاوران کا. جی. بی روسی را که با اشتباه فراوان به فارسی ترجمه شده بود، برای پاسخ‌دهی کتبی به زهما می‌دهند، بازجوها که همگی بی‌سواد بودند نمی‌توانستند آن را بفهمند و کاری از پیش ببرند، با این حال زهما متوجه شد که سفیر آن موقع شوروی، الکساندر پوزانف و کا. جی. بی ماه‌ها قبل از رسیدن ارتش شوروی با هم هماهنگ بوده‌اند.

پس از دوهفته در بازداشت وحشتناک پلیس، علی محمد زهما به زندان پل چرخی کابل منتقل گردید. این زندان یکی از جدیدترین مکان‌های جهنمی در سراسر جهان بود. در راه برای هیچ یک از زندانیان مشخص نبود که برای اجرای

۱. حفیظ‌الله امین پس از کشتن تره‌کی و تصاحب قدرت، «نابغه شرق و استاد گرامی» اش را از اوج عزت به حیض ذلت فرود آورد و عناوینی چون «نوکر روس» و «خاین بزرگ در تاریخ افغانستان» نثارش کرد. (طیبی)

۲. خدمات امنیت دولتی، به طور مختصر خاد، در دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان، ابتدا آگسا (AGS) و کام (KAM) نامیده می‌شد. (ویراستار)

3. J. Bruce Amstutz: The first five years of Soviet Occupation, Washington D. C. 1986, S. 265 | Afghan Convicted of War Crimes, Washington Post Foreign Service, 26. Februar 2006.

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۱۳۵۱

حکم اعدام می‌روند یا به مکان جدیدی منتقل می‌شوند. هزاران نفر در آن جا فقط گیاه می‌خورند. زندانیان در وضعیتی اسفبار با سلول‌های ۵۰ تا ۶۰ نفره که بیش از ظرفیت سلول بودند، به همراه رژیم غذایی افتضاح و آب بدبو و لوله‌کشی کاملاً پوسیده به سر می‌بردند. پزشکی که آن جا بود حتی نمی‌توانست نام داروها را بنویسد. با این وضع، دیابت زهما به طرز چشم‌گیری بدتر شد. وی به کمک دخترش فهیمه که هر جمعه با طی مسافتی طولانی و ساعت‌ها انتظار خود را به پدر می‌رساند و برای او دارو، صابون، لباس و غذا می‌آورد، توانست زنده بماند.

سخنرانی‌های سیاسی مدام از بلندگوهای زندان تکرار می‌شد. هیچ کس نمی‌دانست این شب سیاه چه وقت به پایان می‌رسد. در شروع زمستان ۱۳۵۸ ش. صدای فرود هواپیماهای بسیاری به گوش می‌رسید و شایعه شد که این صدای ماشین‌های حمل‌ونقل شوروی است و با این حساب رژیم امین کارش تمام است. زمانی که اولین دسته از سربازان شوروی به زندان آمدند با استقبال شایانی از سوی زندانیان چه آن‌هایی که عضو شاخهٔ پرچم بودند و چه افراد فرصت‌طلب مواجه شدند. این موضوع مشخص کرد که چقدر وفاداری مردم افغانستان از حزب دموکراتیک مبهم است. این جمله همواره به گوش می‌رسید: «ما هم بالاخره از جمهوری شوروی شدیم.» در رادیو، رئیس جمهور جدید ببرک کارمل از آینده‌ای روشن نوید می‌داد که حالا پس از رژیم وحشیانهٔ امین با هزاران کشته و اعدام‌های دسته‌جمعی، دوستان واقعی مردم با ارتش و سپاه به کمکشان خواهند شتافت. زهما احساس می‌کرد که حافظه‌اش را از دست داده‌است. کسان بی‌شماری به دست شوروی در زمان کودتا سرکوب و قربانی شدند. هر کس که واقعاً قدرتی در دست داشت پنهان نمی‌ماند. دفتر او همچنان توسط سربازان شوروی نگهبانی

۱. در این جا نویسنده اصطلاح آلمانی Wendehals را به کار می‌برد که معنای فرصت‌طلب (سیاسی) پس از تغییر یک رژیم را می‌دهد. به گونهٔ مشخص به کمونیست‌هایی از آلمان شرق گفته می‌شود که بعد از اتحاد دو آلمان شروع به دفاع از کاپیتالیسم کردند. (طبیعی)



تصویر ۴۳: زندان پل چرخی کابل

می‌شد. کارمل به عنوان خادم کرملین، فقط محافظ قدرت بود و انتظار دیگری هم از او نمی‌رفت.

ساخت زندان عظیم پل چرخی از قبل تحت نظر نخست وزیر داوودخان شروع شده بود که تهدیدی آشکار به نشانه حاکمیت جمهوری بود. تنها هنگام دستگیری‌های گسترده پس از کودتای ۱۳۵۷ ش.، پنجاه تا صد هزار نفر که مخالف یا مرتجع شناخته می‌شدند، تحت شکنجه و شرایط هولناک قربانی شدند.^۱ فلیکس ارماکورا^۲ (۱۹۲۳ - ۱۹۹۵ م.)، از وین، استاد حقوق بین‌المللی و عضو مجلس مردم اتریش از سال ۱۹۸۲ م. / ۱۳۶۱ ش. به مدت ده سال گزارشگر سازمان ملل در افغانستان بود و بارها از این زندان دیدن کرد. او معلومات رسمی به دست آورد که پنج هزار زندانی در آن جا هستند: «بزرگ‌ترین زندان در غرب آسیا، نماد

1. Conrad Schetter: Kleine Geschichte Afghanistans, a.a.O., S. 98.

2. Felix Ermacora

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان | ۱۲۷

محروریت از آزادی، تا صد نفر در یک اتاق و ... جایی در جهنم.» همه زندانیانی که این جا هستند تمام ماه‌ها وضعیتشان همین است؛ اسارتی طولانی مدت و یا مرگ، قطعاً آزادی‌ای در کار نیست. گزارش‌های دقیقش در مورد نقض حقوق بشر بیشتر توسط مقامات اداری سازمان ملل فقط به مهم‌ترین قسمت‌ها خلاصه می‌شد و همیشه شوروی این را از غرب می‌خواست که این افسانه‌های دروغین (گزارش‌ها) را مورد ملاحظات سیاسی قرار دهند چرا که وضعیت حقوق بشر برایشان معیار است!

با آن هم از هر طرف اطلاعاتی در مورد شکنجه‌ها و شکنجه‌گاه‌ها و قتل‌های وحشتناک به دست فلیکس می‌رسید. در ابتدا مطبوعات پوشش عالی داشت اما با عزیمت ارتش مداخله‌گر شوروی در سال ۱۳۶۸ش. این پوشش‌ها به تدریج کم و کمتر می‌شد. جهان فکر می‌کرد که اوضاع سامان یافته است اما به هیچ وجه چنین نبود. شرایط کامبوج حاکم بود. در اروپا نیز اوضاع سربرنیتسا^۱ و ظلم‌هایی که در آن جا جریان داشت و انتشار تصاویر اسفبار مجروحان باعث حیرت همه شده بود. اعمالی تحقیرآمیز و ظالمانه، کودکی با چانه شکسته و صورتی درهم‌کوبیده، دیگری با گوش و بینی بریده، روایت‌هایی از وضعیت حقوق بشر بود.

فلیکس از طریق پافشاری‌هایش به اهداف بسیاری نیز دست یافت. می‌گوید: «با مداخله من از ۱۱۴ اعدام جلوگیری شد و یک نفر از زندان آزاد گردید، اما کسی توجه چندانی نشان نداد و این جنگ بیش از یک میلیون کشته و بیشترین شمار پناهندگان از زمان جنگ جهانی بر جای گذاشت.» وی ادامه می‌دهد: «هیچ کس نمی‌داند که چگونه جنگ را پایان دهد.» این زمانی است که ارتش شوروی مدت‌ها قبل عقب‌نشینی کرده بود.^۲

برای علی محمد زهما حکومت وحشت امین به پایان رسید و تلاش برای

۱. یکی از شهرها و ناحیه‌های شهری بوسنی و هرزگوین در شرق این کشور است. (مترجم)

2. Felix Ermacora: Menschenrechte ohne Wenn und Aber, Wien 1993, S. 149 f., 155, 171, 175, 178, 193, 207, 224, 226, 229

حقوق بشر بدون هیچ‌اما و اگر.

LÁSZLÓ KÓRHÁZ 1097 Budapest, Gyáli út 5/7. ZÁRÓJELENTÉSE			
Név:	Ali Mohamed Zahma	Születési ideje:	1928.?
Lakhely:	id. Bp. IX., Gyáli ut 5-7	Felvétel ideje:	1985.08.08.
Születési hely:	Kandahar /afgán/ D 005361 008662848-0 utlaz.	Elbocsátás	1985.09.
Foglalkozás:	E.Ü.Min.vend.	Törzskönyvi szám:	10796/428
Kórisme:	Diabetes mellitus ; Diabeteses retinopathia Hypertonia; Coronariasclerosis		
Vizsgálati eredmények:			

تصویر ۴۴: بخت فرار: شفاخانه سنت لازلو، بوداپست

شروع جدید با کمک اتحاد جماهیر شوروی، یک تغییر غیر قابل پیش‌بینی برای بهتر شدن بود. زهما در اواخر سال ۱۳۵۸ ش. بعد از یازده ماه حبس با فرمان عفو عمومی از زندان آزاد شد. بدیهی بود که برای جذب نیروی متخصص و ماهر باید فضای سیاسی داخلی تحت نظارت اتحاد جماهیر شوروی تا حدودی آرام می‌شد اما او هیچ‌گاه دلایل محکمی برای حبس ناگهانی‌اش به دست نیاورد. از نظر سیاسی طوری با او رفتار می‌کردند که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است. این هم گفته شود زمانی که ببرک کارمل تنها رئیس جمهوری که از آن سال‌ها جان سالم بدر برد، با کمونیست‌های پرچمی که حالا متعادل تر هم شده بودند بر سر کار شد، زهما دیگر در کشور نبود.

زهما پس از این که از زندان رها شد، بیماری دیابتش بسیار حاد شده بود و به همین سبب دو هفته در شفاخانه جمهوری تحت مداوی قرار گرفت. در ابتدا

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۱۲۹۱

برای کارکردن تردید داشت اما بعد از مدتی انتظار و این که گزینه دیگری نیز برای انتخاب وجود نداشت، کارش را در آکادمی علوم افغانستان از سر گرفت. زهما که یکی از مشاوران آکادمی علوم بود، بدون اطلاع قبلی به عنوان عضو اتحادیه تاریخ‌دانان نیز گماشته شد اما بیماری مزمن او سبب شده بود که نتواند در کارها مشارکت فعالی داشته باشد. از طرفی هم علی‌رغم این که صلاحیت علمی بین‌المللی او شناخته شده بود، به او اجازه بازگشت به دانشگاه را نمی‌دادند. همچنان وی در آکادمی علوم مجبور بود که در محافل رسمی نیز شرکت کند و به همین خاطر بارها در صفحه تلویزیون دیده شد و این پندار را به میان آورد که او از همکاران نزدیک دولت است.

زهما در سال ۱۳۶۰ش. با قراردادی تحقیقاتی برای تهیه و ارزیابی اسناد بیوگرافی یکی از رهبران پشتون یعنی وزیر یارمحمدخان برای مدت سه ماه به دهلی نو فرستاده شد. وزیر یارمحمدخان کسی بود که در جنگ سال ۱۲۴۴ق. / ۱۲۰۷ش. در پیشاور کشته شده بود. زهما همان زمان می‌توانست از هند فرار کند اما به دلیل این که خانواده‌اش در کابل بودند این کار برایش ممکن نبود. در سال ۱۳۶۲ش. همچنین به عنوان نماینده آکادمی علوم در جلسات مسکو شرکت کرد. در این جلسات بسیار محتاطانه در مورد استقلال افغانستان سخن راند و مطمئناً در میان آن‌ها محبوب واقع نشد. او که دائماً توسط پلیس نظارت می‌شد و بارها نیز تهدید شده بود، برای مدتی طولانی واقعاً غیر ممکن بود که فرار کند. با آن هم سه فرزند زهما توانسته بودند در پی سرنوشتی نامعلوم به پاکستان فرار کنند اما خودش همراه همسر و دو فرزند دیگرش در افغانستان بودند.

زهما در ابتدا متوجه نشد که چگونه آتش جنگ در نیمه دهه ۱۳۶۰ش. بالا گرفت. اگر چه با دوره جدید گورباچف، صلحی ملموس به همراه توافق نامه‌ای در ژنو - در سال ۱۳۶۷ش. - صورت گرفت و به عقب‌نشینی نیروهای شوروی در ۲۵ بهمن / دلو ۱۳۶۷ش. موافقت شد اما با انبوهی از سلاح‌های احتکار شده،

۱۳۰ | سال‌های پرتلاطم

مواد منفجره و انتقال آسان مهمات، ستیزه‌هایی در گرفت و سپس به جنگ‌های خونینی منجر شد که در نهایت به گونه‌ای ائتلاف تغییر شکل داد. ائتلافی که در آن طالبان اسلامگرا ظاهراً مخالف صلحی هستند که متحدان ناتو پیشنهاد می‌دهند؛ چیزی که تا به امروز هم تجربه‌اش می‌کنیم.

فرار موفقیت‌آمیز

پیش از همه فهیمه دختر بزرگ زهما در خرداد / جوزا ۱۳۵۹ ش. از راه خیبر به پیشاور رفت؛ جایی که باید منتظر خانواده‌اش می‌ماند. خواهران او جمیله و صفیه و برادرش دهقان که تحت حمایت یکی از دوستان خانوادگی بودند، نزدیک مرز توسط دولت دستگیر شدند و طرح فرارشان ناکام ماند. آن‌ها در کابل تحت بازداشت مؤقت قرار گرفتند. حتی دهقان سیزده‌ساله را یک ماه در زندان پل چرخی نگه داشتند و درباره نقشه‌های فعلی پدرش مورد بازجویی قرار دادند. بدین گونه همه اعضای خانواده شدیداً تحت نظر بودند. بچه‌ها پس از چهار ماه به دلیل ضمانت والدینشان مبنی بر این که اجازه فرار مجدد به آن‌ها نمی‌دهند، آزاد شدند. یک سال بعد از فهیمه، جمیله و دهقان هم توانستند از قندهار خود را به پیشاور برسانند. زبینه زهما به همراه دخترش صفیه و پسرش کاوه منتظر فرصت بودند تا این که بالاخره توانستند از راه‌های پُر پیچ و خم در سال ۱۳۶۴ ش. خود را به پاکستان برسانند. در آن جا فقط امیدوار بودند که پدر نیز بتواند موفق به فرار شود. برای افراد بزرگ‌سال خانواده در کمیته اتریش برای مهاجرین افغان، کار پیدا شد. مادر هم از آن جایی که از زمان تحصیل با برخی فعالان در تماس بود، توانست به عنوان پرستار / قابله مشغول به کار شود.

علی محمد زهما تقریباً دیگر از فرار ناامید شده بود زیرا که کاملاً تحت نظر بود، تا این که در خرداد / جوزا ۱۳۶۴ ش. فرصتی دست داد. در این زمان دولت تصمیم



تصویر ۴۵: از چپ: جمیله زهما، زهرا غلام و فهیمه زهما، پیشاور - ۱۳۶۱ خورشیدی

عجیب و دلسوزانه‌ای گرفت و او را برای درمان دیابت و شکنجه‌های گذشته در شفاخانه سنت لازلو فرستاد زیرا او هنوز یک سوسیالیست به حساب می‌آمد. سپس او با یک پرواز چارتر به پراگ و بعد به بوداپست رفت و در بیمارستانی با همان نام بستری شد. به دلیل این که او یک مقام علمی بود و هم ترس از این که فرار نکند، سفارت افغانستان در بوداپست پاسپورت سیاسی‌اش را از او گرفت. البته بعدها تحت شرایطی دوباره و به موقع آن را به دست آورد. در این میان دختر و

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۱۳۳۱

دامادش نور صفا که از سال ۱۳۶۲ ش. شهروند اتریش بود، چند بار برای ملاقاتش از وین به آن جا آمدند. سرانجام این دو (دختر و داماد زهما) به گونه بسیار محتاطانه و دقیق پرواز زهما را از فرودگاه بوداپست برنامه ریزی کردند. زهما در ۲۰ شهریور / سنبله ۱۳۶۴ به بهانه قدم زدن به همراه دختر و دامادش از بیمارستان بدون کدام ممانعتی خارج شد. آن ها چمدان او را با تمام متعلقاتش در اتاق گذاشتند تا به مسئولین بیمارستان وانمود کنند که برای هواخوری بیرون می روند. زهما تا آخرین لحظه هم نگران بود اما از آن جایی که پاسپورت سیاسی داشت و احتیاجی به ویزا نبود مانند یک شهروند عادی سوار هواپیما شد و به سمت وین پرواز کرد.

در همان زمان امیدواری هایی وجود داشت که میخائیل گورباچف^۱ که از مارچ همان سال دبیر کل حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی بود، به زودی به جنگ پرهزینه افغانستان پایان می دهد اما چیزی که بسیار دیر معلوم شد این بود که در فروپاشی شوروی که در آن زمان در حال پیشروی بود، وقفه ایجاد شد. پس از خروج آخرین سربازان اتحاد جماهیر شوروی در اواخر سال ۱۳۶۷ ش. و چند ماه بعد از سقوط دیوار برلین، اتحاد دو آلمان و پایان جنگ سرد، جنگ داخلی که به گونه کامل در جبهه های مختلف در حال شعله ور شدن بود، بیش از پیش گسترش یافت. چراکه پس از جنگ علیه دولت خودخوانده سوسیالیستی و قدرت حامی آن بیشتر مردم در یک حالت نظامی گری بودند. به موازات این در سایر کشورهای اسلامی نیز روال به همین گونه بود؛ سوسیالیسم واقع گرایانه که مدت ها به عنوان یک الگو تبلیغ می شد و آشکارا هواداران بسیاری نیز داشت، از میان رفته بود و بستری برای پرورش افراط گرایی به منظور داشتن حمایتی جدید و ثبات روانی و همچنین نزدیک تر شدن به مردم به وجود آمده بود.

حتی از اوایل سال ۱۳۶۳ ش. دفتر مرکزی جلب و جذب القاعده در پیشاور موجود بود. در آن جا هجوم افراط گرایان نخست از جانب عربستان سعودی،

1. Michail Gorbatschow

اردن، مصر و تونس حمایت می‌شد تا از شر آن‌ها در کشورهای خودشان خلاص شوند. آن‌ها سنی‌هایی بودند که می‌شد از آنان در برابر دشمن اصلی عربستان سعودی یعنی ایران شیعه‌مذهب استفاده کرد، زیرا اکنون درگیری‌های مذهبی از هر طرفی پخش می‌شد. در همین زمان ایالات متحده هم از مجاهدین افغانستان حمایت بیشتری به عمل آورد و از جانب عربستان سعودی نیز در این زمینه سرمایه‌گذاری‌های هنگفتی صورت گرفت. این بود که مجاهدین به موشک‌های استینگر دسترسی پیدا کردند، موشک‌هایی که دارای حسگر حرارتی بود و هدف را دنبال می‌کرد. در پی آن، مجاهدین قادر شدند که میگ‌ها و هلی‌کوپترهای روسی را سرنگون کنند و این یک نقطه قوت به حساب می‌آمد چون با هزینه به فرض شصت یا هفتاد هزار دلار، یک میگ ۲۰ میلیون دلاری را از آسمان به زمین می‌کشاندند.

چارلی ویلسون^۱ (۱۹۳۳-۲۰۱۰م.) نماینده دموکرات پیشین مجلس سنای آمریکا در برنامه‌ریزی‌های سیا^۲ نقشی برجسته داشت. جورج کریل^۳ خبرنگار برجسته آمریکایی در این باره می‌نویسد:

چارلی ویلسون از جانب محافل راست افراطی در تگزاس حمایت می‌شد و با رئیس جمهور وقت پاکستان ضیاءالحق دوستی داشت. وی با رهبران مجاهدین از جمله گلبدین حکمتیار که فردی بنیادگرا بود ملاقات‌هایی داشت. او که به فروشنده اسلحه برای آمریکا تبدیل شده بود، از آن جایی که جنگ مخفی آمریکا در افغانستان بحثی را در مجلس سنا و اعتراض مردم در خیابان‌ها بر نمی‌انگیخت، توانست که فردی تأثیرگذار در سیاست خارجی آمریکا در قبال افغانستان شود. سیا (CIA) برای پیاده‌سازی برنامه‌هایش سازمان اطلاعاتی پاکستان یا آی‌اس‌آی (ISI) را مأمور کرد و این سازمان با

1. Charlie Wilson

2. CIA

۳. جورج کریل (۱۹۴۵-۲۰۰۶م.) ژورنالیست آمریکایی که مدت سی سال با شبکه سی.بی.اس همکاری داشت. (طبیعی)

تمویل هفت رهبراز سران احزاب مجاهدین؛ پول، اسلحه، مواد غذایی، دارو و دیگر اقلام و مواد ضروری به نیروهای تحت امر آنان را تأمین می‌کرد. برای سیا و آی‌اس‌آی حکمتیار فرد دلخواهی بود و تا به یک دهه تمویل می‌شد. سیا، اقدامات اتحاد جماهیر شوروی را نمی‌توانست پیش‌بینی کند، به این خاطر صنعت تولید اسلحه را ادامه داد و به انتظار شروع جنگ‌های بزرگ در اروپا نشست. روی همین ملحوظ گرفتار کردن سربازان شوروی در افغانستان برایشان مفید بود و با حمایت سیا، افغانستان به مرکز تجمع بنیادگرایان مسلمان از سراسر جهان و در واقع به کعبه مجازی آنان تبدیل شد. این افراد به زودی شیوه‌های مختلف بمب‌گذاری، ترور و عملیات‌های شهری را فراگرفتند. آنان به نام مجاهد و مبارز آزادی نامیده می‌شدند در حالی که برای ایالات متحده می‌جنگیدند و برای آن کشته می‌شدند.^۱ رهبران و فرماندهان مجاهدین در پاکستان از صدها ماشین / موتر مدل سال آفرود (Offroad) کمک آمریکا که باید در جنگ استفاده می‌شد، استفاده شخصی می‌کردند.

جورج کریل این‌گونه بحث خود را جمع‌بندی می‌کند که «دولت ایالات متحده، بزرگ‌ترین و موفق‌ترین جهاد را در تاریخ مدرن تمویل کرد و سیا مخفیانه صدها هزار جنگجوی بنیادگرا را برای جنگ با دشمن مشترک ما (شوروی) مسلح کرد و آموزش داد و بسیاری از کسانی که حالا آمریکا را هدف قرار داده‌اند، مجاهدین پیشین تحت حمایت سیا بودند.»

به هر روی به سبب صدها میلیون دلار، فساد و اختلاس گسترده در میان مقامات پاکستانی و سران احزاب مجاهدین که اداره کمپ‌های پناهندگان را

۱. در حالی که نقش برجسته آمریکا و برنامه‌های آن در قبال جهاد افغانستان بر کسی پوشیده نیست اما باید این موضوع را نیز یادآوری کرد که در جهاد افغانستان مجاهدینی اندک‌شمار نیز بودند که فارغ از کمک‌های آمریکا و پاکستان و مدت‌ها قبل از رسیدن این کمک‌ها جهاد خود را به هدف آزادی کشور از چنگال شوروی و دفاع از آیین خود آغاز کرده بودند و در فرجام نیز از این کمک‌ها بهره‌ای به آنان نرسید. اینان عاقبت در راهی که انتخاب کرده بودند با جان‌های خود را از دست دادند و یا اگر زنده ماندند زندگی را با فقر و فاقه به سر بردند. (ویراستار)

بر عهده داشتند، سازمان‌های غیر دولتی با منابع مالی‌ای که بدون واسطه به آنان پرداخت می‌شد، توان رسیدگی به نیازمندی‌های فوری حداکثر نیمی از پناهندگان را بیشتر نداشتند.

از سال ۱۳۶۶ تا ابتدای سال ۱۳۷۱ خورشیدی دکتر نجیب‌الله به عنوان چهارمین رئیس دولت بر افغانستان حکومت کرد. او همانند سه رئیس جمهور قبلی از حمایت اتحاد جماهیر شوروی برخوردار نبود. نجیب‌الله قبلاً رئیس خاد (خدمات امنیت دولتی) یا سرویس مخفی اطلاعاتی افغانستان بود. پیش از آن پزشک بود و شهرت خوبی داشت اما در عین حال به کله‌شخی و سخن‌ناشنوی نیز مشهور بود.^۱ گذشته‌اش چیزی بود که فراموش نمی‌شد. طوری که فلیکس ارماکورا مسئول حقوق بشر سازمان ملل برای افغانستان، مرگ قریب‌الوقوع او را چنین پیش‌بینی کرد: «او مجبور است که بگریزد یا مطابق به روال معمول به قتل برسد و یا خودکشی کند.» در ضمن، او نجیب را بسیار تأثیرگذار هم یافت، می‌گوید: «او صورتی پُر، چشم‌هایی سیاه و جذاب، صدایی آرام و دلنشین و دست‌هایی خوش‌ترکیب دارد و کاریزما در او موج می‌زند. اصلاحات او در خصوص وضعیت زنان و تلاش برای آشتی ملی بی‌ثمر مانده است زیرا پانزده حزب برای قدرت می‌جنگند و مجاهدین نمی‌خواهند با او صلح کنند.» به عنوان مثال ۷۹ سرباز دولت وقت توسط افراد حزب یونس خالص (۱۲۹۸ - ۱۳۸۵ ش.) به طور وحشیانه‌ای قتل عام شدند. اجساد آنان در حالی که بر سرشان شلیک شده بود و تکه‌تکه شده بودند بعدها در کیسه‌های چای و برنج پیدا شدند.^۲

چنین نمونه‌هایی در تاریخ این کشور کم نیست و کم‌کم عادی شد. ده سال بعد در مزار شریف در کمپ مارمل جایی که بعدها به پایگاه نیروهای آلمانی تبدیل شد، دو تا سه هزار از نیروهای طالبان توسط ائتلاف شمال دستگیر و قتل عام

1. Conrad Schetter: Kleine Geschichte Afghanistans, a.a.O., S. 113.

2. Felix Ermacora: Menschenrechte ohne Wenn und Aber, a.a.O., S. 185, 200.

شدند. در پی آن طالبان دست به کشتار^۱ جمعیت هزاره^۲ شهر زدند که در مقایسه با خشونت‌های سربرنیتسا و رواندا^۳ هیچ کمبودی نداشت. صدها زندانی را داخل کانتینرها در دشت‌های سوزان نگه‌داری می‌کردند که همه بر اثر تشنگی، گرما و یا خفگی در مدت کوتاهی از بین می‌رفتند.^۴ این تصویر وضعیتی را نشان می‌دهد که پناهندگان از چه شرایطی فرار کرده‌اند زیرا با فروپاشی افغانستان، امنیت هم فروپاشید. استفاده خودسرانه از زور، افزایش پتانسیل‌های در راه‌ها، یورش و غارت در همه جای کشور وجود داشت و کشور روزبه‌روز وضعیتش بدتر می‌شد. درگیری‌های خیابانی در کابل جریان داشت. گفته می‌شود فقط در عرض چند ماه، آتش راکت‌ها تقریباً چهل هزار نفر قربانی گرفت. مجاهدین و کمونیست‌ها مردم شهر از زن و مرد را تحقیر می‌کردند و تا هر جا که می‌توانستند از ترساندن و شکنجه و تجاوز به زنان فروگذار نبودند.^۵ از زمان کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا (KSZE) در سال ۱۹۷۵ م.، گزارش‌های هلسینکی^۶ در حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، حدّ اقل بعضی از آن‌ها مورد توجه و بررسی قرار گرفت. در اسنادی که از افغانستان به دست آمد، تخریب شهرها، سرکوب جمعی مردم در شهرها و همچنین نقض حقوق بشر توسط مجاهدین ثبت شده است.^۷

۱. منظور نویسنده فتح مزار شریف توسط طالبان در هفدهم مرداد / اسد ۱۳۷۷ ش. است که در همان روز هشت نفر از اعضا و کارمندان کنسولگری ایران در این شهر نیز توسط طالبان به قتل رسیدند. (طبیعی)
۲. نسل‌کشی سربرنیتسا؛ کشتار بیش از هشت هزار تن از ساکنان شهر سربرنیتسا در سال ۱۹۹۵ م. / ۱۳۷۴ ش. توسط ارتش بوسنی. نسل‌کشی رواندا؛ در سال ۱۹۹۴ م. / ۱۳۷۳ ش. به دنبال سقوط هواپیمای حامل جووینال هابیاریمانا رئیس‌جمهور وقت رواندا در نزدیکی کیگالی پایتخت این کشور به وقوع پیوست. (ویراستار)

3. Conrad Schetter: Ethnizität und ethnische Konflikte, a.a.O., S. 534, 537.


4. Conrad Schetter: Kleine Geschichte Afghaništans, a.a.O., S. 119.

۵. پایتخت فنلاند

6. Helsinki Watch Report: "Tears, Blood and Cries". Human Rights in Afghanistan since the Invasion 1979 - 1984, New York 1984 | Helsinki Watch/Asia Watch Report: To Die in Afghanistan, New York 1985; By all Parties to the Conflict. Violations of the Laws of War in Afghanistan, New York - Washington D. C. 1988.

دینچه کلوخچر بیکت پروگرام - هغه پلان چې UNDER FIVEPROGRAM
 میا نندوسوه دوری د ماشومانو داسییا په پیژندنه د پانډ روغتیا مرکز
 ته دمنظم راتیاو اوددوسی د پیڅو کلونه بیکت ماشومانو د دې دوری په ساتلو
 ک موسته کوی .
 حادېه - هغه بولی نالی چې مانی نه چیرته ناروغي
 URE THRA URINARY TRACT
 بولی میدیم - د بولود جوړولو اورا ووستلو
 دپانډ دظرف سیمستر که پینتیرگی که مانا نه او بولی نالی .
 UURINE
 UTERUS
 VACCINATION
 VAGENA
 ک واکسین کول - (واکسیناسیون)
 مچل - د دینچه د تناسلی عړی دغباری (واژینا)
 یوخی مخه درسم ترخوبی یوړی کویوب یا کتال .
 VAGINALE
 مچلی - په مچل یوړی سر ویسته (واچینال)
 VASELINS
 VEN ER EAL DISEAS (وینورال دیزس)
 زهروری ناروغي - هغه ناروغي (وینورال دیزس)
 جنسی تماس په واسطه خپری .
 VIRUS
 ویروس - د بیکتیریا په نسبت کوچنی جراثیم (وایروس)
 حکوم چې دخیو ناروغیو صیب کیری .
 VITAMINES
 ویټا مینوم - هغه ساتونکې خواجی زیونډن وچو
 ورته آس نالی وری .
 VOMITING
 کاشکی -
 « W »
 WOMB
 XEROSIS OR XEROPHTHALMIA
 حجم - د دینچه دکپه په منځ کی یوه ککړی چیری په ماظم جوړیوری
 دویتامین اخی دکمیت له امله .
 دستروک ظیو طبیقی وچوال .

(۵۵۹)

دوشاید په ناخای او یا ندریجی ډول بیا نای سترگی زیا کی او په عوړی په شلاند ه ریاگره
 پلستر یی وولطی رالتهاب په شات دوری نه وی خولط عموماً عصمیری . سینه
 لایق علاج طبیقی پدینه ۵۵۹ . اتی بیو تیک نرم کومه ناروی روغتیا
 موسته ترلاسه کړی .
کلوکوما . GLAUCOMA
 دا خطرناکه ناروی دسترگی د فشار د زیاتوال له امله پخ تراری دا عموماً دخولیت جان
 نه روسته پلستر یی او در نندیدوسی وی ورا لستر یی ورا لستر یی
 رکیوکی لایق پیژندنه او دروغتیا یی دسترگی تر ترلاسه کول
 صحت لرې .
 دکلوکوما دوه ډولونه وجود لری .
حاده کلوکوما :
 دا په ناخای ډول سرخوړی یا دسترگی سخت در دوسه نیل
 عینی یی سترگه سره او لطر خولط عینی دسترگی کا تی اوسولوسره دوری په شات
 تک وی عاکی هم شاید موجودی وی د ناروی سترگی کسی دوری په نسبت لوی وی .

 له حاده کلوکوما مسدود شته اوی نشی نور لری وریوکی په ورنه دین و سب شی .
 کلاً حوی عملیات اړوی لری شتره روغتیا کی موسته ترلاسه کړی .
ل او بزرگ مورې کلوکوما :
 دسترگی د پخ فشار لکره زیاتویری عموماً
 دره وجود لری د خولط کمیدل له یوې لوری نه
 بل او لکره لکره دیا تنی یی چی عموماً ناروغی نه
 دیویم یی دغباری دوری معاينه کول په داروکی
 په تشخیص کی موسته وری .
 کلوکوما دپانډ معاينه
 ناروغ نور دای چه یو دسترگه پته او په بله سترگه حلی نه خاکی نوم شی تر کورنای کی یا دشال او یی
 وراره تر خولط دکوکی اوسوی وی ایا که نه په طبیقی ډول کوکی لمری دند لیدل کیری په کلوکوما کی
 ۳۰۱

تصویر ۴۶: برگی از «راه‌نمای خودیاری پزشکی؛ جایی که هیچ پزشکی نیست» اثر پالتو آلتو ترجمهٔ پشتوا از عبدالرحمن زمانی در سال ۱۳۶۴ش. / ۱۹۸۵م.



تصویر ۴۷: کلاس دختران تحت حمایت کمیتهٔ اتریش

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۱۳۹۱



تصویر ۴۸: گروهی از کودکان تحت حمایت کمیتهٔ اتریش



تصویر ۴۹: راه مخروبهٔ کابل - جلال آباد

همچنین کمیتهٔ اتریش که ما در سال ۱۹۸۰م. / ۱۳۵۹ش. آن را راه‌اندازی کردیم، همیشه با کمیساریای عالی سازمان ملل متحد برای پناهندگان^۱ همکاری نزدیکی داشت اما در ارتباط با احزاب اسلام‌گرا با وجود فشارهای پیوسته، حدّ اکثر فاصله را حفظ می‌کرد. مکاتب دخترانه‌ای که در کمپ‌ها راه‌اندازی کرده بودیم، از نظر آنان باید بسته می‌شدند. برای بسیاری از کارمندان زن قوانین سختگیرانهٔ حجاب و پوشش وضع کردند. برنامه‌های کشاورزی شهرها و شهرستان‌های افغانستان (چرخ، خوشی و کلنگار لوگر، قندهار، مالستان، جاغوری، تنی پکتیا و غیره) را با مشکل مواجه ساختند. برای کلینیک ثابت و آمبولانس (کلینیک سیّار) کمیته در جلال‌آباد نیز موانع کاری ایجاد کردند. کمیتهٔ اتریش که کمیته‌ای لیبرال متشکل از افراد روشن‌فکر و میانه‌رو و بانوان افغانستانی بود، در برنامه‌های مختلف خود در بخش‌های صحت عامه، کشاورزی، کودکان و مادران و ... همواره تحت فشارهای شدید قرار داشت.

در آبان / عقرب ۱۳۷۰ش. دکتر عبدالرحمن زمانی سرپرست برنامه‌های صحی ما در پاکستان و افغانستان هنگامی که از خانه‌اش در منطقهٔ مردان به سمت دفتر مرکزی کمیته در پیشاور روان بود، مورد سوء قصد مسلحانه قرار گرفت و به سختی زخمی شد. او با همکاری سفارت اتریش در اسلام‌آباد برای انجام عملیات جراحی پیچیده به وین منتقل شد. کمک‌های دفتر نخست‌وزیر اتریش، ادارهٔ پناهندگی فدرال و بیمارستان لورنز بولر در درمان او خیلی مؤثر بود. در زمینهٔ صدور ویزا سفارت اتریش و به‌ویژه آیگن روف جنرال قنصل سفارت تلاش بسیار به خرج دادند. در چنین شرایطی حتی تصورش هم سخت بود که برای فردی در کمپی دورافتاده در پاکستان و دور از اروپا کاری از مجاری ارتباطات سیاسی که غیر ممکن به نظر می‌رسید، انجام شود. با آن هم با تلاش‌های مشترک کمیته و سفارت اتریش، به صورت قانونی و درست این کار انجام شد.

The Frontier Post, 31. Oktober 1991

While talking to ...

ARC director, others attacked

F.P. Report

The director of the Austrian Relief Committee, his brother and driver were seriously injured in an assassination attempt on Wednesday morning at Peshawar.

The Land Cruiser carrying Dr Abdur Rehan, director of ARC, his brother Mir Zaman and driver, Sahib Rehman, came under fire on the G.T. Road near Chamkani while entering Peshawar. All the three received bullet wounds.

According to unconfirmed reports one Asif was also injured but the FIR contains only three names. Presumably the fourth person might be a passerby but it was not confirmed by the police.

The police sources revealed that the ARC vehicle (AD 05 AF) came under fire from a dark blue coloured twin-cabin Toyota pick

up, usually used by the Afghan refugees. Klashnikovs were used in the assassination attempt.

This is not the first instance that officials of various non-governmental organisation came under attack from unidentified persons. It seem that ARC carries special attraction in this regards.

The sources disclosed that the likely suspects, in view of the reports of the injured, were unidentified Afghan refugees who carried out the assassination attempt. The ARC director, his brother and driver all are also Afghan refugees.

The bullets were sprayed on the vehicle reportedly from the pick up when it over took them near Chamkani.

Apparently the assassins were following the ARC personnel for some time. The pick up in which

the assassins were traveling had tinted glasses. It is to be noted that tinted glass are banned in Peshawar and only a handful of people are issued permits by the home department.

The Chamkani police reached the spot and tookover the vehicle and two of the injured were rushed to the Lady Reading Hospital while the other one was taken to the Hayat Shaheed Teaching Hospital.

Sources said that the director was hit in the right hand, his brother in the jaw while the driver was hit in the ear. They were immediately rushed to Islamabad.

It is to be recalled that a high official of the Shelter Now International was also fired at in Hayatabad after the ransacking of Shelter Now offices and factory in Nasirbagh.

هر چند با گذشت زمان امید ما برای همکاری‌های مشترک کمتر می‌شد اما اتفاقی بدی که این یأس را تشدید بخشید، درگذشت ناگهانی بنیان‌گذار کمیته، تدی جاناتا^۱ (۱۹۳۳ - ۱۹۹۳ م.) و ایلونا سایلرن^۲ (۱۹۱۳ - ۱۹۹۳ م.) که سال‌ها از هیئت مدیره کاریتاس^۳ بودند، در پی این اتفاق ما هم کار نهاد غیر دولتی خود را پس از پانزده سال در سال ۱۹۹۴ م. / ۱۳۷۳ ش. پایان دادیم و برنامه‌های در حال انجام و بودجه باقی‌مانده را به نهادهای محلی جای‌گزین منتقل کردیم.

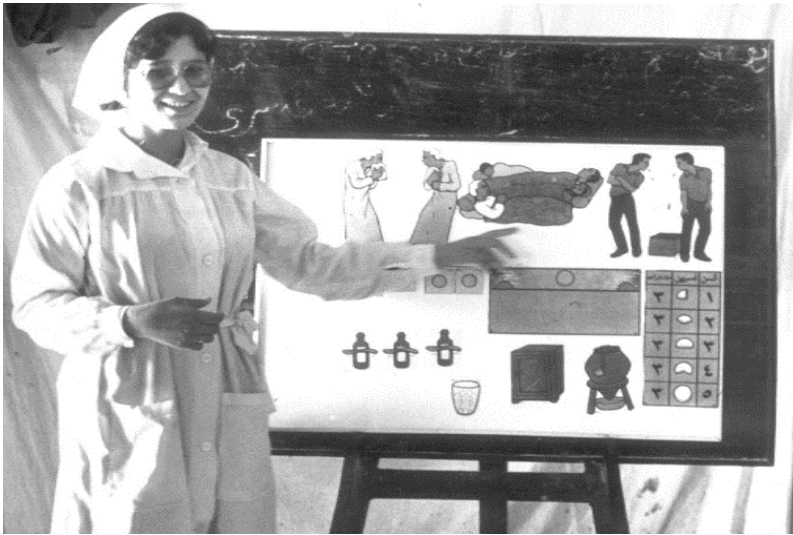
در خاطره‌ها خواهد ماند که چطور یک باره همه چیز به هم ریخت. در چند سال نخست نیمی از اعضای کمیته بانوان بودند که از طرف کمیته هیچ محدودیتی در خصوص موضوعات عبادی و یا حجاب برای آن‌ها وجود نداشت. داشتن یا نداشتن چادر مسأله مهمی محسوب نمی‌شد. خانواده زهما توانستند خود را در خارج موفقانه با شرایط اجتماعی مطابقت بدهند و همچنین اعضای تیم کمیته که به خارج مهاجر شدند پیشرفت‌های چشم‌گیری داشتند. به طور مثال مدیر برنامه‌های صحنی ما دکتر رحمان زمانی بعدها در کالج پرستاری در کالیفرنیا درس می‌داد. مدیر دفتر، نسیم جواد مشاور بین‌المللی نهاد غیر دولتی در تاجیکستان شد و غلام‌حسن رئیس انجمن پناهندگان در استرالیا گردید و در مقابل سیاست حکومت استرالیا در خصوص اقامت پناهندگان در جزایر دورافتاده ایستادگی کرد؛ مسأله‌ای که کمیته اتریش نیز بارها از حکومت اتریش درخواست کرده بود اما نتیجه‌ای به ثمر نرسانده بود.

1. Teddy Janata

2. Ilona Seilern

3. Caritas

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۱۴۳۱



تصویر ۵۱: آموزش بهداشت فردی و عمومی (ARC)



تصویر ۵۲: آموزش حرفه خیاطی (ARC)



تصویر ۵۳: کارمندان کمیتهٔ اتریش در پیشاور، ۱۳۶۳ خورشیدی



تصویر ۵۴: کمپ پناهندگان گنداف نخستین کمپ تحت حمایت کمیتهٔ اتریش، ۱۳۵۹ خورشیدی

Afghanistan-Hilfe: Österreichs Modell erregt Aufsehen

Europäer unterstützen Hilfsprogramm

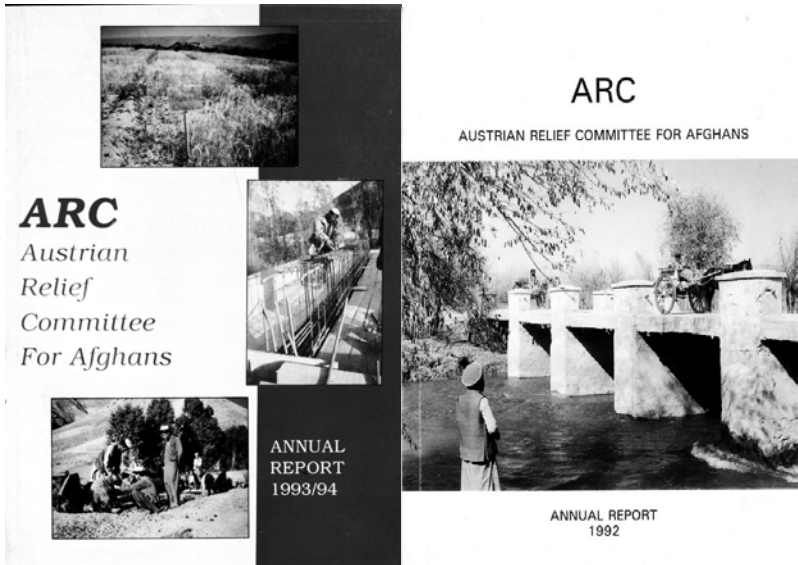
Die Gemeinde der KURIER-Leser kann mit Recht stolz sein: Durch ihre Hilfe in den ersten Stunden ist es gelungen, ein österreichisches Hilfswerk für die afghanischen Flüchtlinge ins Leben zu rufen, das nun auch internationale Anerkennung gefunden hat. Heute, Freitag, verhandeln Vertreter von sechs ausländischen Organisationen aus der BRD, Großbritannien, Norwegen und Dänemark in Wien über eine internationale Beteiligung am österreichischen Hilfsprogramm für afghanische Flüchtlinge in den Lagern Pakistans.

Seit September 1980 betreut das „Österreichische Hilfskomitee für Afghanistan“ – außerhalb der offiziellen UNO-Hilfe – mit einem Gesundheits- und Sozialdienst rund 50.000 Flüchtlinge in zwei Lagern: Eine KURIER-Erlagscheinak-

tion erbrachte dafür die erste Million an Spenden. Das „österreichische Modell“ war so erfolgreich, daß ausländische Spendenorganisationen sich spontan entschlossen, ihre Hilfe den Österreichern zur Verfügung zu stellen.

„Bei den Verhandlungen in Wien geht es besonders um eine mittelfristige Geldbeschaffung“, erklärte Christian Reder, einer der Initiatoren der Afghanistanhilfe, dem KURIER, „fast schon um Entwicklungshilfe.“ Auf Grund der ausweglosen Lage in ihrer Heimat sollen den afghanischen Flüchtlingen langfristig neben Schulen und weiteren Ambulanzen auch Arbeitsplätze zur Verfügung gestellt werden. Trotz ausländischer Beteiligung bittet das Hilfskomitee um weitere Spenden auf das Konto „PSK 1,360.000“.

OTTO KLAMBAUER ■



تصویر ۵۶: گزارش‌های سالانه کمیته اتریش (ARC) در سال‌های ۱۹۹۲، ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ میلادی

در خصوص پیروزی سیاست با انگیزه مذهبی، مارک یورگنزمیر استاد دانشگاه کالیفرنیا پژوهشی با عنوان «حکومت پنج‌ساله طالبان در افغانستان از سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱؛ سناریویی که بدتر از آن وجود ندارد» انجام داده است. او معتقد است که رژیم طالبان نقش زنان را در جامعه به حد اقل تقلیل داد. قانون جنایی تصویب کرد و زندگی فرهنگی را به محدودترین حالت رساند. زنان و دختران دیگر حق تحصیل نداشتند. جرایمی که در دیگر کشورها جزئی به حساب می‌آمدند، برای طالبان جریمه قطع عضو رادری داشت. موسیقی و تماشای تلویزیون ممنوع شد. کابل که قبلاً توسط مجاهدین در سال ۱۳۷۱ ش. فتح و به عنوان «دولت اسلامی افغانستان» اعلام گردیده بود، بعد از چهار سال اکنون در تصرف طالبان بود. رهبر طالبان ملا محمد عمر (۱۳۳۹ - ۱۳۹۲ ش.) کشور را «امارت اسلامی افغانستان» نام‌گذاری کرد. او همواره ترجیح می‌داد که در روستای خودش نزدیک قندهار زندگی کند. جنگجویان او با کابل به مانند یک

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان | ۱۴۷

روستارفتار کردند و هرگز قلب عموم مردم افغانستان را به دست نیاوردند، حتی علمای سنتی که در ابتدا از رژیم حمایت می‌کردند تقریباً بعدها از آن فاصله گرفتند.

یورگنزمیر این گونه ادامه می‌دهد که طالبان بعدها در نتیجه حملات هوایی ایالات متحده و تهاجم زمینی نیروهای ائتلاف شمال سقوط کردند. این آشکارست که تعداد کمی از پشتون‌ها اسلحه برداشتند تا مطابق به رسم و سنت (پشتونوالی) خود از رژیم طالبان دفاع کنند اما شماری از آنان که طالبان از گروه قومی آن‌ها هم بود، سقوطشان را جشن گرفتند.^۱ جنگی که ایالات متحده آمریکا به عنوان جنگ علیه تروریسم اعلام کرد در گزارش سالانه سازمان عفو بین‌المللی (۲۰۰۴م.) نادیده گرفته شد و در سوی دیگر، از نقض گسترده حقوق بشر در خاور میانه و شمال آفریقا سخن به میان آمد. در این زمان در محافل رسمی بحث در مورد اصلاحات، عدالت، قانون‌گذاری، آزادی بیان و اجتماعات در خاور میانه و شمال آفریقا آغاز شد و همه خواستار مشارکت مردم در دولت‌ها شدند و اعلام کردند که قوانین و ساختارهای زن‌ستیزانه باید در عمل حذف شوند. بهار عربی سال ۲۰۱۰م. / ۱۳۸۹ش. برای تظاهرات کنندگان که چنین خواسته‌هایی داشتند نتایج مثبتی در بر نداشت. تنها تونس توانست به برخی از این خواسته‌ها دست یابد و اندکی به ثبات رسد. تونس تنها کشور عربی شد که در آن یک زن مسلمان مجاز به ازدواج با مردی غیر مسلمان شد. قوانین مربوط به ارث هم تغییر کرد زیرا در همه کشورهای عربی سهم زنان تنها نیمی از آن چیزی که مردان ارث می‌برند، بود اما حکم ارتداد به عنوان قانون‌شکنی به حال خود ماند. کمال داوود نویسنده الجزایری می‌گوید که بالاخره دولت تونس قبول کرد که در دنیای عرب نژادپرستی به ویژه نسبت به سیاه‌پوستان جنوب آفریقا وجود دارد، چیزی که آشکارا در لیبی دیده می‌شود.^۲

باید اعتراف کرد علی‌رغم این که به طور مثال دکتر سهیلا صدیق که وزیر صحت عامه دولت حامد کرزی شد و در دوره طالبان نیز انسانی مقاوم و با اعتماد به نفس بود،

1. Mark Juergensmeyer: Die Globalisierung religiöser Gewalt, a.a.O., S. 146 ff.

2. Kamel Daoud im Gespräch mit Anne-Catherine Simon, Die Presse, Wien, 24. Oktober 2017.

این‌طور نمونه‌ها استثناهایی در این کشور هستند. نمونه‌ی دیگر نیلوفر رحمانی یکی از نخستین زنان خلبان / پیلوت جنگی افغانستان است که برنده‌ی جایزه‌ی بین‌المللی زن شجاع در سال ۲۰۱۵ م. / ۱۳۹۴ ش. شد. او و نزدیکانش به دلیل شهرتی که کسب کرده بودند زیر تهدیدهای جدی قرار داشتند که نهایتاً در سال ۲۰۱۶ م. / ۱۳۹۵ ش. از ایالات متحده درخواست پناهندگی کردند.^۱

آنهماری شوارتسنباخ در دیدار از افغانستان در سال ۱۹۳۹ م. / ۱۳۱۸ ش. چنین نوشته‌است: «زنان در افغانستان قشری ناامید، غمگین و هراسان هستند و بسیاری از آن‌ها نمی‌دانند که شانس زندگی در نوع دیگری هم ممکن هست و این نابرابری و تبعیض آشکار بر ضد زنان مانع عمده‌ی رشد و توسعه‌ی جامعه است.»^۲

نویسنده‌ی لیبرال لبنانی امین معلوف چند سال پیش به من گفت که وضعیت زنان در کشورهای اسلامی بدتر خواهد شد. علت اساسی این مشکلات عقب‌ماندگی جامعه، نبود آزادی و دموکراسی است و این غیر قابل‌تصور است که زنان را از بیکر جامعه جدا بسازند. جهت حل این مشکل، اصلاحات و برنامه‌های سازنده وجود ندارد که به یک نتیجه دست یابد و قانونی تصویب شود تا زنان و مردان در جامعه به سازگاری برسند.^۳ به هر حال، با توجه به جنگ‌های شدید کابل در آغازین سال‌های دهه‌ی ۱۳۷۰ ش. و آزار و اذیت روشن‌فکران از جانب عمال دولتی، خانواده‌ی زهما شانس کمی برای زنده‌ماندن داشتند. علی‌محمد زهما در شهریور / سنبله ۱۳۶۴ ش. زمانی به وین، جایی که بقیه‌ی زندگی‌اش را در آن جا گذراند، وارد شد که ۵۷ سال داشت. در آن زمان مصئونیت خانواده و آینده‌ی فرزندان برای زهما اولویت اساسی داشت.^۴

1. wikipedia: Suhaila Sedique und Niloofer Rahmani.

2. Annemarie Schwarzenbach: Alle Wege sind offen. Die Reise nach Afghanistan 1939/1940, Basel 2002, S. 69, 71.

3. Amin Maalouf im Gespräch mit Christian Reder, in: Christian Reder, Simonetta Ferfaglia (Hg.): Transferprojekt Damaskus, Wien - New York 2003, S. 356.

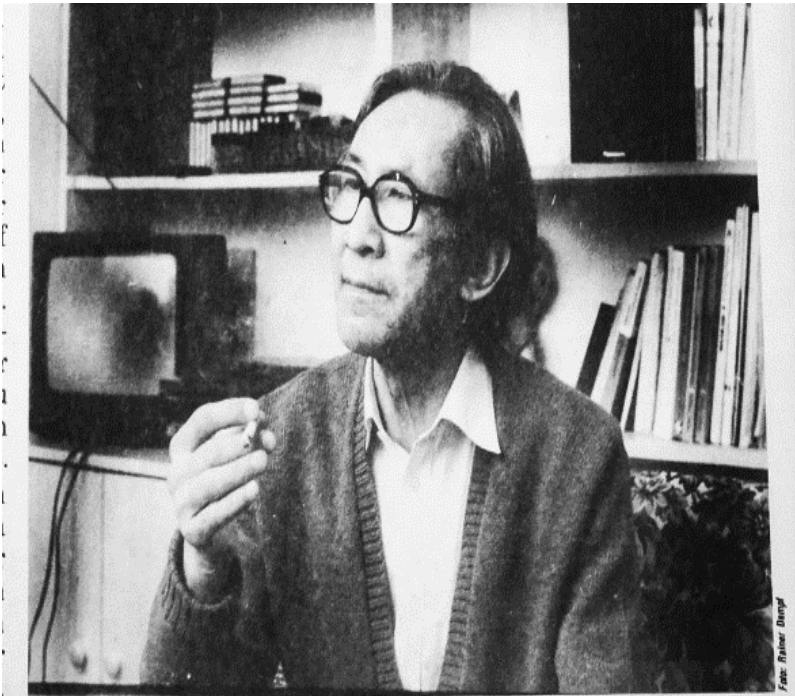
4. Amin Maalouf im Gespräch mit Christian Reder, in: Christian Reder, Simonetta Ferfaglia (Hg.): Transferprojekt Damaskus, Wien - New York 2003, S. 356.

پناهندگی در وین

فهیمة و جمیله در سال ۱۳۶۰ش. با ویزای تحصیلی و بدون هیچ گونه مشکلی با کمک کمیته اتریش و بورسیه روتاری کلب^۱ وارد اتریش شدند. در ۲۰ شهریور / سنبله ۱۳۶۴ش. همین که علی محمد زهما به اتریش آمد، در خانه دخترش فهیمة ساکن شد و درخواست پناهندگی داد. مسأله بسیار پیچیده تر از آن بود که ما آن را به عنوان سرنوشتش پذیرفته بودیم زیرا با وجود چندین ساعت پرس و جو در اداره پلیس تننگاسه^۲ هشت، واقع ایستگاه راه آهن غرب، بعد از هفت ماه بالاخره در فروردین / حمل ۱۳۶۵ اولین درخواستش با پاسخ رد مواجه شد. علت اصلی هم این بود که او در پرونده پناهندگی در مورد آزار و اذیت هایی که دیده بود کم گفته بود و به اساس بندهای مختلفی از قوانین اتریش گفته شده بود که او جانش در خطر نیست. هنگامی که خبر رد درخواست پناهندگی زهما را به کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل اطلاع دادند، آن ها هم این فیصله را پذیرفتند. از شنیدن این خبر بسیار حیرت زده شدیم و به سرعت وارد میدان آمدیم و این قضیه را به عنوان نمایندگان کمیته اتریش با مطبوعات این کشور در میان گذاشتیم. زهما هم در مصاحبه با اوتو کلامب باور و روزنامه کوریر در ۱۰ آپریل ۱۹۸۶م. با عنوان

۱. باشگاه روتاری (Rotary Clubs) هدف خود را گردهم آوردن رهبران تجاری و حرفه ای جهان برای خدمات انسان دوستانه، افزایش اصول اخلاقی و کمک به صلح جهانی عنوان کرده است. (مترجم)

2. Tannengasse



Ali Mohammad Zahma

Foto: Raihan Danyal

Von jedem Regime verfolgt

Gespräch mit Professor Ali Mohammad Zahma, bis zu seiner im Herbst '85 gelungenen Flucht Mitglied der Leitung der Akademie der Wissenschaften in Kabul.

تصویر ۵۷: هفته‌نامهٔ اتریشی فالتر به صاحب امتیازی کریستیان ریدر، وین، شمارهٔ ۱۹۸۶ / ۷

میلادی

20 Jahre war er an der Universität der afghanischen Hauptstadt Kabul Professor für afghanische Geschichte und später Mitglied der Akademie der Wissenschaften. Er wurde verhaftet, gefoltert und vergeblich von den Sowjets zur Kollaboration aufgefordert. Nach seiner Flucht über Ungarn wartet Professor Ali M. Zahma nun in Österreich auf politisches Asyl.

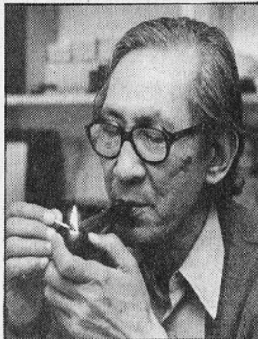
● **Über den Widerstand in Afghanistan:** Der Widerstand gegen die So-

INTERVIEW

wjets ist wohl einzigartig auf der Welt. So etwas haben die Sowjets seit der russischen Revolution von 1917 nicht erlebt.

● **Über einen Sowjet-Abzug:** Erstens ist es absolut notwendig, im Inneren militärischen Druck auf die Sowjets auszuüben. Die Opposition muß ihren Kampf verstärken. Und zweitens müs-

„Kabul kommt Moskau teuer“



Flucht nach Wien: Professor Ali Zahma

Jahren Kampf rechnen. Und das ist teuer: Bis jetzt hat Mo Besetzung Afghanistans bereits Milliarden Dollar gekostet

● **Über die Überlebenscharakter-Karmal-Regimes:** Unter Karmal wurden eine Million Afghanen getötet, mehr als vier Millionen ins Ausland fliehen. Kann man erwarten, daß Karmal toleranter Absolut unmöglich!

● **Über einen Friedensplan:** Chinesen Sowjet-Soldaten müssen UNO-Friedenstruppen ersetzt. Dann muß eine provisorische Regierung eingesetzt werden, die innerhalb zwei bis drei Jahren allgemeine Wahlen ausschreibt.

● **Über Neutralität:** Wir wollen ein friedliches, unabhängiges und neutrales Land sein. Zu einer Neuwahl etwa nach österreichischem Vorbild gibt es für Afghanistan auf dem internationalen Markt keine

تصویر ۵۸: روزنامه اتریشی کوریر، وین، ۱۰ آپریل ۱۹۸۶ میلادی

«کابل برای مسکو پرهزینه خواهد شد» از نیروهای حافظ صلح سازمان ملل برای قضیه افغانستان درخواست کمک کرد و پیش بینی خود از اوضاع را بیان داشت.^۱ او در مصاحبه ای دیگر با مایکل زیگر^۲ و مجله پروفیل با عنوان «پزشک در مقام جلد» در مورد رقابت های حزبی داخلی در افغانستان و تلاش های بی ثمر «آشتی ملی» نجیب الله اشاره کرد و همچنان گفت که حضور ارتش شوروی در افغانستان طولانی مدت نخواهد بود زیرا روس ها هیچ وقت با دوستان خود فداکار نیستند و اهمیتی به سرنوشت آن ها نمی دهند. اعتراض رسمی زهما و گفت و گو با رسانه ها برای پلیس مهاجرت اتریش که بعد از هفت ماه درخواست پناهندگی او را رد کرده بود، جوانب این قضیه را روشن ساخت.^۳ در روزنامه شهری فالترکه اغلب اوقات

1. Otto Klambauer: „Kabul kommt Moskau teuer“, Interview mit Ali M. Zahma, Kurier, Wien, 10. April 1986.

2. Michael Siegert

3. Michael Siegert: Der Arzt als Folterer. Interview mit Ali M. Zahma, profil, Wien, Nr. 20,

من در مورد افغانستان گزارش می‌نوشتم، پی‌درپی گفت‌وگوهایی از زهما در جون ۱۹۸۶م. با عنوان «آزار و اذیت در هر رژیم» که در آن از مشکلات سیاسی، اخراج از دانشگاه، دورهٔ زندان، کار در آکادمی علوم و فرار خود شرح داده بود، به چاپ رسید.^۱ در جریان شکایت از عدم پذیرش زهما، ادارهٔ پناهندگی فدرال به خانم کاترینا گریب^۲ رئیس مؤسسهٔ بین‌المللی حقوق بشر در اتریش،^۳ اجازهٔ دسترسی به پروندهٔ استاد زهما را داد که مداخلهٔ او در این زمینه بسیار مفید واقع شد.

گزارش‌ها نشان می‌داد که دکتر عبدالرحیم‌زی رئیس اسبق انجمن مسلمانان در اتریش که چندی قبل درگذشت، علیه پرفسور زهما به پلیس مهاجرت گزارش‌های غیر واقعی ارائه داده و همین گزارش‌ها مبنای نگرانی‌های رسمی شده بود. این اتفاق زمانی برجسته‌تر شد که این شخص با حضور هفتگی در یک برنامهٔ تلویزیون دولتی اتریش به شهرت رسیده بود. او همزمان برای وزارت داخلهٔ اتریش کار می‌کرد و اطلاعات تحریف‌شده را در مورد پناهندگان به آن‌ها انتقال می‌داد. او همچنان وظیفه داشت که جامعهٔ ترک‌های اتریش را هم زیر نظر داشته باشد و معلومات آن‌ها را به وزارت داخله و استخبارات اتریش منتقل کند. از طریق تماس‌های بسیاری که آلفرد جاناتا^۴ با افغانستانی‌ها داشت، ما از مدت‌ها پیش در مورد این که عبدالرحیم‌زی همیشه نقش مشکوکی بازی کرده می‌دانستیم اما انتقاد خاصی در مورد او به دلیل این که مسلمانان کشور نمی‌خواستند مخالفتشان را با سخنگوی رسمی خود نشان دهند، صورت نمی‌گرفت. او همیشه ضمن تماس با علی محمد زهما همزمان با تروریست برجستهٔ تحت تعقیب، گلبدین حکمتیار نیز ارتباط داشت. عبدالرحیم‌زی که حامی این رهبر مهم مجاهدین (حکمتیار)

12. Mai 1986.

1. „Von jedem Regime verfolgt“, Ali M. Zahma im Gespräch mit Alfred Janata und Christian Reder, Falter, Wien, Nr. 7/1986.

2. Katharina Grieb

3. IGFM

4. Alfred Janata

AFGHANISTAN

Der Arzt als Folterer

Über den neuen afghanischen Parteichef und seine Politik nach dem Machtwechsel sprach Michael SIEGERT mit Professor Ali Mohammad Zahma.

profil: Am 4. Mai trat Afghanistan Parteichef Babrak Karmal zurück und beklidigt seitdem nur noch den einflussreichen Posten des Staatsratsvorsitzenden. Keiner ist sein Nachfolger, des 29-jährigen Generalmajor Nadschibullah?

Zahma: Ja, ich kenne ihn persönlich aus der Zeit, als er in Kabul Medizin studierte. Damals lebte ich an der philosophischen Fakultät Geschichte. Er war Studienführer und gab sich als Sozialist, aber er hat immer nur von der Sowjetunion geschwärmt, wir sollten dem sowjetischen Beispiel folgen.

profil: Was wurde aus ihm?

Zahma: Er wurde Arzt, und nach dem Einmarsch der Roten Armee Geheimpolitiker. Er war ein guter Terrorist, Folterer und Killer. In der Zusammenarbeit mit dem KGB hat er sich als der beste Freund der Russen positioniert.

profil: Warum haben die Sowjets Karmal ausgetauscht?

Zahma: Karmal ist stark, ein Trinker. Er hat chaische Dances, einen Lebenshadren und Herzprobleme – trotzdem soll er weiter. Das macht den Russen aber nichts, sie trinken selber wie die Fische. Nadschibullah ist zwar auch ein Süßer und oben drein ein Schlauzäuner, aber er ist den Russen jetzt nützlicher als Karmal. Denn Karmal ist ein Uszbeck, stammt also aus dem heute sowjetischen Zentralasien. Nadschibullah kann als Paschtun mit den Paschtunen reden. Sie leben an der pakistanschen Grenze, sowohl auf afghanischer wie auf pakistanscher Seite. Die Russen hoffen, daß der neue Führer die Grenze beeinflussen und vielleicht sogar Pakistan infiltrieren kann. Die Sowjets rüsten die Gegenkräfte zwischen den Stämmen aus, nach dem alten Prinzip teile und herrsche.

profil: Gibt es jetzt einen Fraktionskampf in Kabul?

Zahma: Ja, von Anfang an herrsche eine Rivalität zwischen der Patscham-Fraktion („Die Felle“) zu der Karmal und sein Nachfolger gehören, und der Chalki-Fraktion („Das Volk“), die vorher an der Macht war. Bei den repräsentativen Patscham-Leuten gibt es noch eine weitere Spaltung. Die eine Gruppe will, daß die Russen bleiben, bis das ganze Land unterworfen ist – zu ihr gehört der neue

Parteichef Nadschibullah. Eine kleine Gruppe von jungen Leuten will die Russen draußen haben. Die Regierung stellt eine Koalition aus den beiden großen Fraktionen Patscham und Chalki dar, das haben die Russen erzwungen. Karmal wollte die Chalkis rauswerfen. Sie kommen demgegenüber schlecht miteinander aus. Nadschibullah hat auch gute Beziehungen zu den umherziehenden Chalkis, das ist ein Vorteil für ihn bei den Russen.

profil: Wie unterscheiden sich die Fraktionen?



Flüchtling Professor Zahma: Gibt es in Wien kein Asyl für ihn?

Zahma: Die Patschams rufen jeden aus, der für die Russen war. Die Chalkis sind hauptsächlich pakistansche Stammes-Chauvinisten. Sie sind sehr gute Krieger und stark in der Arme.

Professor Ali Mohammad Zahma

Jahrgang 1928, aus Kandahar, Historiker und Literaturwissenschaftler, studierte in Kabul und Leningrad (bis 1961) über die Mongolenvölker im Afghanistan des 13. Jahrhunderts dissertierte, 1969 bis 1972 war er Professor in Kabul, 1973 bis 1974 in Peking, 1979 wurde er unter Amin eingestellt und geleitet Landkulturbetriebe, Elektrobetrieb, 1981 Karmal beauftragt, dann in die Leitung der Akademie der Wissenschaften berufen. Im September 1985 gelang ihm die Flucht aus einem ungarischen Spital nach Wien. Seit Asylansuchen wurde von der österreichischen Fremdenpolizei nach sechser Monaten abgewiesen. Diebstahl wurde ihm zur Verfügung gestellt.

profil: Ist der Führerwechsel in Kabul am Tag vor dem Beginn der Genfer Afghanistan-Konferenz am vergangenen Montag ein Zufall, oder wollte die Sowjets damit eine signalisieren? Der zwischen Afghanen und Pakistanis vermittelte UNO-Botschafter Diego Cordes hat ja bereits drei offene Punkte abklären können: gegenseitige Nichtinmischung, Grenzverklärung der Supermächte und Herrschaft der Nichtlinge. Es fehlt nur mehr der Kalender für den sowjetischen Vertragsabzug. Haben Sie es für denkbar, daß die Sowjets abziehen?

Zahma: Ja, ich setze meine ganze Hoffnung auf den Umstand, daß sie in dieser Phase international isoliert sind, daß das ihr ganzes Image verdirbt und alle ihre ergehenden Geschäfte mit dem Westen beendigt. Nadschibullah soll neue Gesichter in die Regierung bringen, besonders Nationalisten, aber ja keine islamischen Fundamentalisten. Sie wollen eine Regierung hinterlassen, die nicht bloß aus Kommunisten besteht, wenn es tatsächlich bereitet. In den Revolutionen wurde bereits ein Drittel neue Mitglieder aufgenommen, die keine Kommunisten sind – jedenfalls nach außen hin. Obgleich natürlich nicht kommunistische Gruppen würden die USA und andere Mächte einer solchen Lösung nicht zustimmen.



Generalmajor Nadschibullah: Der Sprung vom Polizeichef zum Parteichef

profil: Aber wie wird es dann weitergehen, wenn eine gespenstische Regierung dem afghanischen Volk allein gegenübersteht?

Zahma: Die werden sicher massakriert. Angesichts der Grausamkeiten, welche die russische Soldaten begangen hat, wird sich eine Regierung russischer Agenten nicht mehr als ein oder zwei Jahre halten.

profil: Die Russen sind doch sehr davon, sie werden das voraussehen und nicht abziehen.

Zahma: Die Amerikaner sind auch aus Vietnam abgezogen. Die Russen können sich nicht um das Schicksal ihrer Freunde, sie haben sie schon häufig geopfert.

profil: Wenn es den Sowjets beifällt, aus Afghanistan rauszugehen, warum sind sie dann Weihnachten 1979 überhaupt hineingekommen? Sie hätten sich ja die ganze Kurve reparieren können.

Zahma: Die Mujaheddin waren damals bereits so stark, daß sie Karmals Vorgänger Amin gestürzt hatten. Amin hatte mit seiner radikalen Revolution von oben alle gegen sich aufgebracht. Ich sah damals im Gefängnis. Sogar das Offizierskorps war schon vom Widerstand isoliert.

profil: Wären die Sowjets eingegriffen ...



Mujaheddin im Einsatz: Die Herren der Nacht bringen die Russen zum Weinen

Zahma: ... dann waren die Mujaheddin an die Macht gekommen, und es wäre für eine Intervention zu spät gewesen. Der Krenel hat sich allerdings in der Einschätzung unseres Widerstands verrechnet. Sie dachten, daß sie sich innerhalb Jahren mit dem Widerstand arrangieren haben würden und wieder abziehen könnten.

profil: Über den Krieg hört man die widersprechendsten Mitteilungen – einmal sind die Mujaheddin fertig, diese wieder haben sie Erfolge.

Zahma: Obwohl sie immer mehr Material einsetzen, gelingt es den Russen nicht, die Guerilla zu errögen. In der Nacht gehören die Städte den Widerstandskämpfern. Ich habe in Kabul gesehen, wie die sowjetischen Soldaten weinen, wenn sie ins Panzerschiff aufbrechen wollen, um die Männer von Konduktur Blaud zu befreien, die nur wenige Dutzend Kilometer südlich der Hauptstadt stationiert sind. ■■

تصوير

شناخته می‌شد، باری در حضور فرانتس جوزف اشتراوس^۱ نخست‌وزیر و حکمتیار در مونیخ اطلاع داد که یک افغانستانی مشهور به نام علی محمد زهما در وین درخواست پناهندگی کرده‌است. به دلیل دشمنی قدیمی حکمتیار با زهما مطمئناً اطلاعات منفی بسیاری در مورد او تراشیده شد. مشکلی هم وجود داشت و آن این که علی محمد زهما بی‌پروا در مورد مسائل نظر می‌داد. پلیس مهاجرت به جای این که بررسی‌های لازم را انجام دهد با پناهندگی پرفسور زهما مخالفت کرد. بعد از آن نهادهای مختلف دولتی و غیر دولتی به شمول وزارت عدلیه، وزارت خارجه، حزب سوسیال دموکرات اتریش که نخست‌وزیر عضو آن حزب بود، در قضیه مداخله کرده و این تلاش‌ها تأثیرگذار بود تا این که پس از سه ماه انتظار پُر از تنش، برگه پناهندگی با امضای وزیر کشور کارل بلیخا^۲ به ایشان اعطا شد. بلیخا کسی بود که در زمان جنبش‌های آزادی‌خواهی و شرایط بحرانی الجزایر، به گونه متعهدانه کار کرده بود و خود شخصاً قضیه پناهندگی زهما را بررسی و با مسئولیت خود آن مشکل را حل کرد. بدین گونه زمینه‌ای فراهم آمد که زیننده زهما به همراه دخترش صفیه و پسرش کاوه از پیشاور به وین بیایند و خانواده دوباره دور هم جمع شوند.

انتخابات می ۱۹۸۶ ریاست جمهوری در اتریش آشفتگی‌های سیاسی داخلی را در ادارات دولتی به میان آورد. کورت والدهایم^۳ به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد. اظهارات او در زمان کارزارهای انتخاباتی در خصوص چشم‌پوشی از جنایات جنگی در جنگ جهانی دوم به عنوان یک افسر نظامی بلندرتبه که در جنگ حضور داشته، جنجال‌هایی را در پی داشت. هرچند او در صحبت‌های خود گفته بود که در آن زمان ما از ابعاد جنگ بی‌خبر بودیم و به عنوان یک نظامی مسئولیت خود را انجام می‌دادیم. همزمان با این رویداد در آگست ۱۹۸۶ یورگ

1. Franz Josef Strauss

2. Karl Blecha (Born: April 16, 1933).

3. Kurt Waldheim

هایدر^۱ به عنوان رئیس جدید حزب آزادی خواهان اتریش تعیین شد که یک حزب بیگانه ستیز و افراطی دست راستی است.

زببنده و فرزندان پس از ورود به اتریش مجبور بودند که ابتدا در کمپ مرکزی در تریزکیشن^۲ مستقر شوند. سپس خانواده به همراه دیگر پناهنده‌ها به مهمان‌خانه‌ای در وایسین‌باخ^۳ واقع در جنوب اتریش منتقل شدند و بعدها در مدلینگ^۴ به خانه‌ای که مخصوص پناهندگان بود، رفتند و در آن جا کاوه توانست به مکتب برود. با وجود مدیریت خوب ساختمان توسط هلموت کوددیک^۵ آن‌ها از کمبود جا، لوله‌کشی غیر استاندارد و غیر بهداشتی و تعداد زیاد پناهندگان از کشورهای مختلف رنج می‌بردند.

علی محمد زهما با فلیکس آرماکورا، مسئول حقوق بشر افغانستان در سازمان ملل و نماینده مجلس نمایندگان اتریش ملاقات کرد و در مورد برقراری ارتباط با دنیای آکادمیک وین و شکایت از وضعیت دشوار معیشتی خانواده‌اش سخن گفت، اما آرماکورا به سخنان زهما اهتمام و توجه لازم را مبذول نداشت که این سبب رنجش زهما شد. آن‌ها در گذشته نیز با یکدیگر دیدارهایی داشتند. باری و پس از این دیدار زمانی که آرماکورا به دفتر کمیته اتریش در پیشاور آمده بود از صحبت‌هایش دانستم که با زهما برخورد خوبی نداشته‌است. آرماکورا، زهما را چپ‌گرای مشکوکی می‌دانست و این که از افغانستان چگونه جان به سلامت برده‌است برایش پرسش برانگیز بود. بعدها مشخص شد که آرماکورا از سیدبهاء‌الدین مجروح (۱۳۰۷ - ۱۳۶۷ ش.)، همکار قبلی زهما در دانشکده ادبیات دانشگاه کابل، خواستار معلومات در خصوص زهما شده بود. برای مجروح گروه‌های سیاسی چون آزادی خواهان، سوسیال دموکرات‌ها یا کمونیست‌ها

1. Jörg Haider

۲. Traiskirchen: شهری در ۲۰ کیلومتری وین.

3. Weissenbach

4. Mödling

5. Helmut Kodedik

تفاوتی نداشت و زهما نیز برایش همیشه به عنوان یک رقیب مطرح بود و او در خصوص زهما به آرماکورا گفته بود که او یک چپ‌گرای اصلاح‌ناپذیر است. از نظر آرماکورا، بهاء‌الدین مجروح یک روشن‌فکر مسئول و دانشمند باوقار بود که به ارزیابی‌هایش، بدون کدام تحقیق، بیشتر می‌توان اعتماد کرد. در فبروری ۱۹۸۹م. / بهمن ۱۳۶۷ش. آرماکورا آخرین فردی بود که در پیشاور مجروح را لحظاتی قبل از این که توسط اسلام‌گرایان ترور شود، دیده بود.^۱ معلوم بود که چقدر اطلاعات مغرضانه حکمتیار و مجروح در پرونده‌های مهاجرتی افراد در اتریش و برخی دیگر کشورهای اروپایی تأثیرات منفی داشت و ممکن بود که روند پذیرش پناهندگی را با تردید مواجه کند. پناهندگان چپ یا اصلاح‌گرا با وجود این که انسان‌های مهمی بودند اما از آن جایی که مطابق با تفکرات کسانی چون آرماکورا نبودند، پرونده‌های پناهندگی‌شان رد می‌شد.

در افغانستان تحولات سیاسی در حال آمدن بود و رئیس‌جمهور وقت از دانشمندان و صاحب‌نظران جهت سهم‌گیری در پروسه آشتی ملی دعوت کرد تا به وطن برگردند. در خرداد / جوزا ۱۳۶۹ش. علی محمد زهما نامه‌ای رسمی از رئیس‌جمهور نجیب‌الله دریافت کرد. در نامه چنین نوشته شده بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم

... از وطن دوست و شخصیت مشهور وطن علی‌رغم رنجی که به او و خانواده‌اش رسیده، صمیمانه دعوت می‌کنیم تا جهت تبادل نظر و مذاکره و همچنین برای ارتباط با دیگر شخصیت‌ها در سازماندهی مجدد دولت پس از عقب‌نشینی نیروهای شوروی و مشارکت در پایان قابل پیش‌بینی مداخلات خارجی به کابل مسافرت کنید. مصئونیت سیاسی و بازگشت امن تضمین شده و در صورتی که امکان مسافرت به کابل وجود ندارد، پیشنهادهای کتبی به صورت کاملاً محرمانه می‌تواند مفید واقع شود زیرا اکنون باید در مسالمت، زیست باهمی داشت و این

1. Felix Ermacora: Menschenrechte ohne Wenn und Aber, a.a.O., S. 168, 188.

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۱۵۷۱



بسم الله الرحمن الرحيم

شا غلی مسترز يو مانه دلي محمد زهما و

ازده نيمه کړه درانه بشه، کاکه واورخ يوهي ساپا ووش مشترک ما يا خصا بود ه ام، خودمان کله اگون فرست آن صورتگره تا کسه مې از ده بنده ها يوايه با همين ميان گډ اشته و از شهادت يک افغان کشمير يوپلده ويسته، طلب عبرت تمام.

بچن اړينه د هم است که افغانستان را کس يک خنک وحشي ويرا رخصتويست . هر خا يواد ه افلا ه يک جگړگونه، خود را از دست د اده و در يات اقتدار و تروري و با خنک شده و است، در ويا يک امن ساپا يېس اړينه مېس خود نيانه باه رسنه و يوا محفل شده و است، د بېر اړينه شپون هوسون، پکرمخوپوه ترانه ها و کاغذ ه خود گز يه و و در سرزمين هاي بيگانه سرگز د ان و مېا جرانه ، ووش با ورف آ ن ، غنيزهم سلسله جند و ويرا ي خاتمه نجاخته است .

براي اېين همه بد بختي ها و افغانستان د هرگز نه مایل ده انا نه امر سمول اشد ا ميکنه ، تصور نيکنم اگون مودل ا پيداشد گزوي سولويت يا يک ا ن طرف خوده زمزمه يوا از اېين امر جنتند يک شمار ها واد اده، خود يري چوزه پکرمخوپوه نيست ، در مودن با يه همه بکوشم تارا و بون رفت از خزان خوشن موجود را جنتگوييم ، مراد افغانستان نيخواهند بچن اړين تر ياي انتقا محوي ها را يوا پکار شونيد . آهيا اوترا زهمه به علاج عاود ازند تا ميا نندند در پناه آن گد شتر ائين امر اويون گزود مودتوجه سا ختنه ها آيند ه زيبا و صيون و مرغه بر اي خود و نشها آيند ه گشور شونيد .

بد بهبخت که ميا ميل خارجي بيتر اوتوا يل و اخلي در نشده بند بچون نقش د اشته اشد . در نکفر بد اخلاقت مسلحانه، خارجي واز جابيد و پکرمخوپوه پت تو با اتحاد دشوري نکلن و تا شرافد ايات نج طلبانه د اخلن را اخلي محده ود ميساخت ا گزيان و با نکل وجود نميد اشد، بهيقتا همت ها و ا لا و مراد افغانستان مې اين بهانه نصيف عيب و افغانستان ميخوايستند يوا اي اخلاقت خود يک راه حل افغاني و اسلامي را جنتگوييند .

با درک همين واقعيت بايد که سياست ضالحه ملي سه سال قبل از طرف طالبان گزود يد وسعي حاد فانه حمل اشد تا خواست يوا و نواع شروع تما يوهي هاي سياسي افغاني براي رسيدن به يک علاج اشد لا نه ود واد و ايد در نارنگرفته خود . بر اي تحقفا ين آرمان

-۶-

عيسيه در اند بنده، با چن پتروا حل ا سياسي واد لا نه يوا يمشکلات کنير تان يوه يمواري خويولا يا اديا نيام در بار يوا جواد فاکر و ا ايد .

مراد يوهوسونان ارتضا ميبودند د مودت ميکنه با جيت تباد ل ل نطر و ط اگر ميسکال، سا يوشکنيده ، متوا نياد ارتضا جدم، مودت نيده، سياسي و فزيکي تان و همچنان مودت يحداد تان به کنير سون اقايت محلي ا طبعيا يگان د اشته با شيد ، ما ا يين عهد ه حاد فانه ه عيش را در مودت تمام بشه ميبا نياد يوا يده همه به گاي اده و د و بار يوشکنيده شد ه ا يه گزود با يام .

با ايجوم در مودت تکه شوا يک بنده با هاره ه مسارت نيده افغانستان يوا رين فرست نميد دد . من ارتضا کا تا ميکنم تا يه اين تا مه هر چه اوترا يسخ در اده و ورا و ه و نظريه ک تار يوا رين فرميکنه همه افغانستان يوا در ا خا يوه در خارج کنير رجستر يوا يک راه کوه خود يوه بود . مې گاي ه مديان مستمک به استاد ه از عاشر مشترک در مودت ها ي نشا و يوا ارتضا نيده يوشند ويسته، مديان چا يوا و ملي را مطرح ميود که ارتوا فاد و حمايت فاد يه سر د افغانستان بر جويره را يافت .

هر وقت ه نديشه ها اطر يق ميگوي سا يوا ينده حاسبر يوشده است . اگس ن د پتروا يد رسالعت زميت با هي د اشد و ا ين اطر يق ا ز ا طيق آ نشي و تفاهم اگاو و نظريات افغانستان اگان به بر اشد . در چنين راه ملي همه افغانستان يوه يوه و هيچک نشکست نخواهد خود ، بلکه همه افغانستان يوه يوا خواهد شد .

براي نشا و خا يواد ه نجيب تان از خد اوند بزر نه صحت و سلامت آرزويکنم .

نجيب الله

رئيس جمهور افغانستان

(Signature)

کابل افغانستان
د لود ۱۳۶۸

تصوير ۶: دعوت نجيب الله (رئيس دولت) از علی محمد زهما، کابل، دلو ۱۳۶۸ خورشیدی

امر فقط از طريق آشتي و تفاهم افکار امکان پذير است.»

چقدر اين دعوت واهي بود و اگر زهما به کابل مي رفت برايش يک خودکشي به حساب مي آمد که بعدها در سرنوشت نجيب الله هم ديده شد. نجيب الله در ادعاهايش نه به عنوان يک رهبر کمونيست بلکه به عنوان رهبر يک سيستم چند حزبي و رهبري که علاقه مند همکاري با غرب به ويژه آمريکا و پاکستان است تبارز کرد که البته اين پيشنهادر داخل کشور مورد استقبال و حمايت واقع نشد. وي در سال ۱۳۷۵ ش. مجبور شد به دفتر سازمان ملل پناه ببرد. سرانجام در سال ۱۳۷۵ ش. از دفتر سازمان توسط طالبان دستگير شد و پس از شکنجه هاي بي رحمانه اعدام گرديد و جسدش در معرض نمايش عموم قرار گرفت.^۲

برای زهما و خانواده اش حدّ اقل در وين امنيت بود. او و همسرش با دريافت

1. Habibo Brechna: Die Geschichte Afghaništans, a.a.O., S. 364.
2. Conrad Schetter: Kleine Geschichte Afghaništans, a.a.O., S. 126.



تصویر ۶۱: فامیل زهما در وین؛ از چپ: جمیله، علی محمد زهما، کاوه، صفیه، زبینه، فهیمه و دهقان

تنخواه ناچیز هفت صد یورویی سوسیال روزگار می‌گذرانیدند. وضعیت بیماری دیابت زهما هر روز بالا می‌گرفت تا این که بینایی‌اش را تقریباً از دست داد. او به دیالیز نیز احتیاج داشت چیزی که سال‌ها در کابل دور از دسترس بود. در سال ۱۳۷۸ ش. کلیه‌ای به او اهدا شد که جان‌ش را نجات داد و کادر درمانی بیمارستانی در وین به بهترین نحو این عملیات را انجام دادند. پرفسور برونو واتشینگر عمل این پیوند را انجام داد.

هدف اصلی در غربت تحصیلات جامع و کامل برای فرزندان بود. فهیمه در بیمارستان عمومی به عنوان تحلیلگر بیوپزشکی مشغول به کار شد و با نور صفا



تصویر ۶۲: از چپ: نور صفا، صفیه، فهیمه، زبینه و علی محمد زهما - در روز فراغت فهیمه زهما از اکادمی پزشکی وین ۱۳۶۹ خورشیدی

ازدواج کرد. نور صفا سخنگو و هماهنگ کننده برنامه طولانی مدت کمیته اتریش برای افغانستان در پیشاور بود که بعدها با عنوان قنصل سفارت های اتریش در نیویورک، پرتوریا و تهران نیز خدمت کرد. جمیله در دانشگاه جان هاپکینز^۱ در مرلند^۲ تحصیل کرد و کارشناس علوم کامپیوتری در گروه تحقیقات ناسا و سپس گروه تحقیق و تکنولوژی SAIC در واشنگتن دی سی شد و اکنون در شرکت جنرال دینامیک مشغول به کار است. صفیه در رشته بیوشیمی تحصیل کرد و در قسمت مطالعات و تحقیقات سرطان در دانشگاه دامپزشکی وین کار می کند. دهقان در

1. John Hopkins University
2. Baltimore

رشته جامعه‌شناسی و آموزش از دانشگاه هامبورگ فارغ‌التحصیل شد و اکنون استاد علوم اجتماعی در یکی از دانشگاه‌های این شهر است. کاوه در دانشگاه بودنکولتور^۱ در وین بیوشیمی و مهندسی ژنتیک خواند و در یک شرکت داروسازی کار می‌کند.

در سال ۲۰۰۱م. / ۱۳۸۰ش. گودرون هزار^۲ کارشناس خاور میانه روزنامه اتریشی *استاندارد* با علی محمد زهما مصاحبه کرد. آنان در این گفت‌وگو به موضوع این که طالبان با فرهنگ چه کردند، نیز پرداختند. در این گفت‌وگو که با عنوان «افغانستانی‌ها حاصل غفلت غرب را درو می‌کنند» به چاپ رسید، آمده که پس از پایان اشغال شوروی، با آن که افغانستانی‌ها سهم بزرگی در شکستن جهان دو قطبی داشتند اما غرب، این کشور را به راحتی به حال خودش رها کرده است. بنابراین درست و منصفانه‌اش این بود که جامعه بین‌المللی از بازسازی کشور حمایت می‌کرد و به توسعه اقتصادی و اجتماعی افغانستان می‌پرداخت. منظور کمک مستقیم به مردم افغانستان است، نه گروه‌های خاص، و بهترین راه خدمت منزوی کردن ملاحا و جداکردنشان از مردم است. او مطمئن بود که مردم افغانستان می‌دانند که نباید از جنگ‌سالارهای قدیمی چیز خوبی انتظار داشته باشند. پاکستان در زمینه ظهور طالبان مقصر است. این که بسیاری از زنان هنوز برقع می‌پوشند و حتی هنوز کل بدنشان را می‌پوشانند برای او به عنوان یک مسأله فرهنگی باقی مانده است و آنچه که در توسعه اقتصادی بسیار مورد توجه است فرصت کاری و انجام وظایف گوناگون است. ظاهرشاه، ملاحایی را که مخالف سوادآموزی بودند مواخذه کرد و در آن زمان رابطه هم‌زیستی بسیار خوبی بین مسجد و سیاست وجود داشت. در سال‌های دهه هفتاد سده بیستم میلادی علی‌رغم این که بین زنان ثروتمند حجاب محبوب بود و پوشیدن آن به معنی این بود که آن‌ها مجبور به کارکردن نیستند با آن هم بندرت در کابل البته در روستاها

1. Universität für Bodenkultur

2. Gudrun Harrer

„Die Afghanen ernten die Folgen der Vernachlässigung“

Ali M. Zahma, Professor aus Kabul, über Zukunftsperspektiven

Gudrun Harrer

Wien – Ali Mohammed Zahma, Professor für Literatur und afghanische Geschichte in Kabul, zuletzt Mitglied der Akademie der Wissenschaften, kam 1985, während der sowjetischen Besetzung Afghanistans, als politischer Flüchtling nach Wien. Mit Lehrverbot und Gefängnis hatte er schon vor den Sowjets Bekanntheit gemacht, und Demokraten seines Schlags waren auch nach deren Abzug, unter den „Rabbanis“, wie er die Mujahedin nennt, unerwünscht. Liegend gern, sagt Zahma im Gespräch mit dem STANDARD, würde er Kabul bald wiedersehen.

Mit großem Schmerz spricht Zahma, der der schiitischen Gruppe der Hazara angehört, von der jüngsten Geschichte Afghanistans, davon, „was die Taliban unserer Kultur angetan haben“. Die Afghanen „ernten die Folgen der Vernachlässigung“: Nach dem Ende der sowjetischen Besetzung, während der die Afghanen einen großen Beitrag für die Freiheit der westlichen Welt leisteten, habe diese das Land einfach sich selbst überlassen. Deshalb sei es nur recht und billig, dass sich jetzt die internationale Gemeinschaft um den Wiederaufbau kümmere, das heißt, für die wirtschaftliche und soziale Entwicklung Afghanistans bezahle.

Hilfe für die Menschen – und zwar kollektive, nicht die Unterstützung einzelner Gruppen – ist auch der beste Weg, „die Mullahs von der Bevölkerung zu isolieren“, dazu gehört für ihn auch der Präsident der international anerkannten Regierung, Rabbani.



Ali Mohammed Zahma: Es ist wichtig, die Mullahs von der Bevölkerung zu isolieren.

Foto: Regine Hendrich

Am ehesten konzediert Zahma dem Gouverneur von Herat, Ismael Khan, Wandlungsfähigkeit, „er ist besser als die anderen, nicht so dogmatisch“.

Zahma ist davon überzeugt, dass die Afghanen wissen, dass sie von den alten Warlords nicht Gutes zu erwarten haben, die sich nun in genau jenen Gebieten, die ihnen Mitte der Neunzigerjahre von den Taliban abgenommen wurden, wieder zu etablieren versuchen – aber man dürfe ihnen das Feld nicht überlassen, „sonst werden wir wieder die alten Geschichten haben“.

Rolle für den König

Für den alten König, Zahir Shah, kann sich der Professor für den Moment deshalb durchaus eine Aufgabe vorstellen, wenn auch mehr als Symbolfigur. Das Taliban-Regime sieht er definitiv zusammenbrechen: Erstens sei ein Guerillakrieg in den Bergen nur mithilfe von außen –

die es heute nicht mehr gebe – und mit Unterstützung der lokalen Bevölkerung möglich, auch Letztere hätten die Taliban umso leichter verloren, als sie keine Wurzeln in Afghanistan hätten. An ihrem Aufkommen gibt Zahma Pakistan die Hauptschuld. Aber ihre Vorgänger, die „Rabbanis“, hätten den Taliban den Boden bereitet.

Von der Bonner Konferenz nächste Woche erwartet sich Zahma eine provisorische Regierung, die dann in Afghanistan eine Loya Jirga (Nationalversammlung) einberufen müsste. Wichtig sei natürlich auch eine Einbeziehung der Nachbarstaaten. Es sei die Stunde der Diplomatie.

Auf das Phänomen angesprochen, dass viele Frauen auch nach Abzug der Taliban in Kabul die Burka nicht abgelegt hätten beziehungsweise viele Afghaninnen in pakistanischen Flüchtlingslagern die Ganzkörperverhüllung tragen, sagt Zahma: Alles eine Frage der Erziehung, diese Dinge haben keine Macht über Menschen, die Erziehung haben – und Arbeit, darum sei wirtschaftliche Entwicklung so sehr notwendig. Das dritte Element, das nötig sei, „um den Schleier loszuwerden“, sei kulturelle Entwicklung.

Zahir Shah habe in seiner Regierungszeit versucht, so Zahma, den Mullahs Aufklärung entgegenzusetzen, und es gab eine ganz gute Koexistenz zwischen „Moschee und Politik“. In den Siebzigerjahren habe es in Kabul kaum Burkas gegeben, auf dem Land natürlich schon – übrigens wurde sie damals besonders von wohlhabenden Frauen getragen, als Zeichen, dass sie nicht arbeiten müssen.

برقع دیده می‌شد.^۱

زیبنده زهما تا زمان مرگش در سال ۲۰۱۵ م. / ۱۳۹۴ ش. از همسرش مراقبت کرد. برخلاف وضعیت بی‌ثبات بیماری، سرانجام علی محمد زهما آزادی و فراغتی توأم با مصئونیت را در وین تجربه کرد و از آن برای مطالعات بیشتر و سرودن اشعار تازه بهره برد. تا وقتی که چشم‌ها ضعیف نشده بود اشعار را با قلم خود می‌نوشت اما بعدها آن‌ها را روی نوار کاست ضبط می‌کرد و نگه می‌داشت زیرا صدا برایش بسیار مهم بود. شعر او به حدی دلنشین بود که حتی آن‌طور که من اطلاع دارم به طور مثال خانواده پشتوزبان انورزی در ایندیانا هم از این اشعار زیبا و تأثیرگذار لذت می‌بردند. اگر در حاشیه این نکته را عرض کنم هم بد نخواهد بود این که زهرا دختر انورزی و خواهرزاده فرانسوی من با یکدیگر ازدواج کردند و لذا اکنون من هم خویشان و بستگانی در افغانستان دارم. محمداکرم عثمان که یکی از شاگردان استاد زهما بود در سال ۱۳۹۶ ش. در سوئد درگذشت. او صاحب آثار بسیار و از روشن‌فکران و نویسندگان افغانستان بود که از سال ۱۳۷۱ ش. در سوئد زندگی می‌کرد. وی در یادداشتی بر دفتر شعر زهما نوشته‌است:

قلم‌زدن درباره استاد علی محمد زهما کاری بس دشوار است. او نه تنها مؤرخ، جامعه‌شناس، فلسفه‌شناس و ادبیات‌شناس است بلکه سنگ بنای ترجمه آثار سنگین و پذیرفته جهانی را نیز در کشور ما گذاشت و آثاری بس سنگین، شسته و زفته را تحویل پژوهشگران و محققان داد. استاد نه فقط در عرصه تدریس تاریخ و جامعه‌شناسی آموزگاری شناخته و شاخص دانشکده ادبیات کابل بود بلکه علم را با عمل درآمیخت و با زبانی فصیح و بی‌صداها شاگرد و دانش‌آموزبیداردل را آشنای واقعیت‌های اجتماعی کرد و به نبرد با استبداد حاکم فرستاد. بیان پُر از فضیلت و لطافت در اشعارش، او را به ققنوس دانشگاه کابل و استاد راستین شعر و ادب تبدیل کرده‌است. ... شعر و شاعری

1. Gudrun Harrer: "Die Afghanen ernten die Folgen der Vernachlässigung", Ali M. Zahma, Professor aus Kabul, über Zukunftsperspektiven, Der Standard, Wien, 24 / 25. November 2001.

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان | ۱۶۳

بخش ناشناخته شخصیت استاد زهماست. استاد بندرت طبع آزمایی کرده و قریحت سیّالش را مجال داده که در قالب های غزل، رباعی، چهارپاره و حتی قصیده خود را نشان بدهد و دنیای پررمز و راز روان روشن او را بازتاب دهد. مع الوصف از جمع آن همه کارهای جنبی و گهگاهی، دیوانی ارجمند فراهم آمده که محتویاتش سخت دلنشین، روح پرور و بیدارکننده می باشد.^۱

سی سال پس از فرار خانواده زهما که حالا بیشتر اعضای خانواده اتریشی و یک فرزندش آلمانی و یکی شهروند ایالات متحده امریکاست، آنان در جوامع میزبان ادغام بسیار موفقی داشتند اما متأسفانه این حضور موفق در افکار عامه اتریش نادیده گرفته شده است. این که آنان با استفاده از فرصت های تحصیلی و شغلی صاحب موقف اجتماعی و علمی قابل قبول شدند، ستودنی است.

افغانستان سرزمینی که قرار بود در آن از آزادی های غربی برای مدتی طولانی دفاع شود، اکنون دوباره در آستانه سقوط به دامن بنیادگرایی قرار گرفته است. از صلح هیچ خبری نیست و مردم در حال خروج از کشور هستند. به اساس گزارش دفتر هماهنگی امور انسانی سازمان ملل، سیاست ها در قبال پناهندگان در همه جا سختگیرانه تر شده است. این بر اساس سیاستی است که صدراعظم آلمان آنگلا مرکل علی رغم شعار «ما می توانیم» در قبال مهاجرین اتخاذ کرده است. این در حالی است که شمار قابل ملاحظه ای از باشندگان ۳۴ ولایت افغانستان با توجه به وضعیت نامناسب زندگی، مجبور به ترک کشور شدند. بیش از دو میلیون نفر از آنان در داخل کشور بی جا شدند. ۹/۳ میلیون از اتباع کشور به کمک های بشردوستانه فوری نیاز دارند. به گزارش سازمان ملل، در سال ۲۰۱۶م. / ۱۳۹۵ش.، ۱۴۱۸ قربانی غیر نظامی و در هشت ماه نخست سال ۲۰۱۷م. (۱۳۹۵ / ۹۶ش.)، بیش از ۱۶۲۹۰ نفر تلفات ناشی از حملات انتحاری وجود داشته است. در این

1. Brief von Mohammad Akram Osman, März 2005, Website der Zeitschrift Farda | Mohammad Akram Osman, geb. 1937 in Herat, war Afghanistans Botschafter in Tadschikistan und chargé d'affaires im Iran, ist Präsident des Afghan's Pen Club in Stockholm und war Präsident der Afghan's Writers Association in Kabul.

آسمان گزیند
آسمان

آسمان گزیند
زیر زمین
وزیرین چاک گردد و مرا فرو ببرد

گر که قصاب خلق زیر ساقش
بند از بند پیکر مرا ببرد
ساقش

ور صیاد طشت و مردم
خون گلنا طفل من
بشش کند شش
ظفل من

پیکر لاغرم بزیر رسم ستور
از صداوت بخاک و خون بکشد

نیل رخ
نور از دیده گان بپیلد
نرواید مرا بدش نهد

جه و رات چان سوخته ام
در فنا بگردم سر
دش

بیت و کلام
لا بئس الاثم الظالم

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۱۶۵۱

مورد عفو بین الملل قاطعانه می‌پرسد که چرا اتریش مانند آلمان برنامه خروج افغانستانی‌ها را متوقف نمی‌سازد؟ با آن هم اخیراً نزدیک ده هزار نفر که تعداد انگشت‌شماری داوطلب بودند، به افغانستان اخراج شدند. در نیمه نخست سال ۲۰۱۷ میلادی ۴۷۵ نفر از شهروندان افغان از اتریش و یا دیگر کشورهای اتحادیه اروپا اخراج شدند. وزارت داخله دلیل اصلی اخراج آن‌ها را ثبت نکرده است.^۱

در سال ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ میلادی مدیر دفتر هماهنگ‌کننده پناهندگی دولت اتریش کریستیان کنراد و فری مایر^۲ از اعضای مهم حزب کریستیان دموکرات، از وظایف خود استعفا دادند. آنان با هماهنگی مؤسسات غیر دولتی و اتحادیه صنعت‌کاران برای ایجاد بستر اقتصادی و پیشرفت برای پناهندگان پیشنهادهایی مطرح کردند. این پیشنهادها از جانب رسانه‌ها و بعضی از سیاستمداران حمایت نشد و در فضای عمومی نیز نتوانست حمایت سیاسی دولت را به دست آورد. با این که دولت اتریش طرحی برای پناهندگان نداشت، پیشنهادهای اینان را نیز قبول نکرد. اتریش در سال ۲۰۱۳ با بودجه ۵/۳ میلیون یورو و کمک ۳/۶ میلیون یورویی کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل، برنامه غذایی جهان را تمویل کرد. همزمان دولت اتریش ۲۳ میلیون یورو از خزانه ملی را به روزنامه‌کرون^۳ تنها برای تبلیغات در خصوص پناهندگان اختصاص داد که این خلاف سیاست واقعی کشور بود. کمک به پناهندگان در وین را در زمان حاکمیت دولت سوسیال - دموکرات‌ها و سبزها می‌توانیم به عنوان یک الگو در نظر بگیریم. مراجع قانون‌گذار، اداره فدرال، وزارت داخله و مالیه در مجموع در برابر مؤسسات غیر دولتی محدودیت‌های بی‌جا و نوعی حس بی‌اعتمادی را ایجاد کرده بودند و می‌گفتند که این مؤسسات فقط می‌خواهند برای خود کسب درآمد کنند. این در حالی است که اگر این مؤسسات دواطلبانه وجود نمی‌داشتند سیستم کمک‌رسانی به

1. Bianca Blei: *Rückkehr in ein Land der Gewalt*, *Der Standard*, Wien, 5. Oktober 2017.

2. Christian Konrad und Ferry Maier

3. die Kronen Zeitung

پناهندگان قطعاً سقوط می‌کرد.^۱

با گذشت زمان برای اغلب پناهندگان آسیب‌دیده افغانستان وضعیت به شدت تغییر کرد. در گذشته آن‌ها به طبقه متوسط تعلق داشتند اما در حال حاضر از ۴۵ هزار افغانستانی که در اتریش زندگی می‌کنند و تعداد زیادی از آن‌ها جوان هم هستند هیچ کدام تحصیلات رسمی ندارند. این جوانان از مناطق جنگ‌زده افغانستان و بعضاً نیز از ایران که در آن‌جا تحت فشار بوده‌اند، آمده‌اند. آنان از کشوری بدون ساختارهای دولتی ره‌سپار این‌جا شدند و مثل بسیاری از جوانان این‌جا، راه را گم کرده‌اند. هیچ گروه پناهنده دیگری مانند افغانستانی‌ها به چشم خصمانه نگریسته نمی‌شود زیرا آن‌ها در بسیاری از مکان‌های عمومی حضور دارند و اغلب مرتکب جرائم کوچک به گونه مکرر می‌شوند که این خود تبدیل به یک معضل در اتریش شده است. تنها ۶۷۰۰ نفر از آن‌ها شاغل هستند.^۲

برنامه‌های بازگرداندن اجباری کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل^۳ که از قدیم وجود داشته، نیازمند هماهنگی با تمام کشورهاست. به دلیل علاقه فراوان اروپا به دموکراسی غیر لیبرال، محدودیت‌های اجتماعی جدید و مشکلات مالی نهادهای وابسته به سازمان ملل و کمک‌های بشردوستانه به ابتکار عمل جامعه مدنی تکیه می‌خورد. دولت اتریش بازار پروژه‌های کمکی را به مردم و مؤسسات شخصی واگذار کرده و مردم اتریش این‌گونه در این امور انسانی سهیم هستند.^۴

با این حال دولت جدید فدرال اتریش با تشدید نگرانی‌ها در میان پناهندگان، تعداد لاگرها و کمپ‌های دولتی را کاهش داده و دست مؤسسات کمک‌رسان

1. Ferry Maier, Julia Ortner: Willkommen in Österreich. Was wir für Flüchtlinge leisten können und wo Österreich versagt hat, Innsbruck 2017, S. 17, 23, 46, 47, 113.

2. Edith Meinhart, Clemens Neuhold: Heimat bist Du...? Zu Problemen mit afghanischen Flüchtlingen, profil, Wien, Nr. 45, 6. November 2017.

3. UNHCR

4. Monika Krause: Das gute Projekt. Humanitäre Hilfsorganisationen und die Fragmentierung der Vernunft, Hamburg 2017, 123 ff. | Frank Adloff: Zivilgesellschaft. Theorie und politisch Praxis, Frankfurt-New York 2005.

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان | ۱۶۷

بزرگی چون کاریتاس و دیاکنی^۱ و دیگران را از این عرصه کوتاه کرده است. ایتالیا نیز اعلام کرد که از پل هوایی ایجاد شده بین ایتالیا و لیبی که یکی از برنامه های آژانس پناهندگان سازمان ملل بود، تحت فشار قرار دارد و گفت بحران های حقوق بشر به یک کمک بی شائبه ضرورت دارند.

مردم افغانستان در داخل و خارج از این کشور جنگ زده مجبور هستند که خود را با برنامه های جدید جهانی شدن مطابقت دهند. همان گونه که الیور راتکولب تاریخ شناس می گوید، از سال ۱۹۴۵ م. اتریشی ها به سمت یک دید و فکر کوچک و محلی رفتند و گرایش به سمت یک اروپایی آگاه را از خود نشان ندادند.^۲

1. Caritas, Dia konie & Co

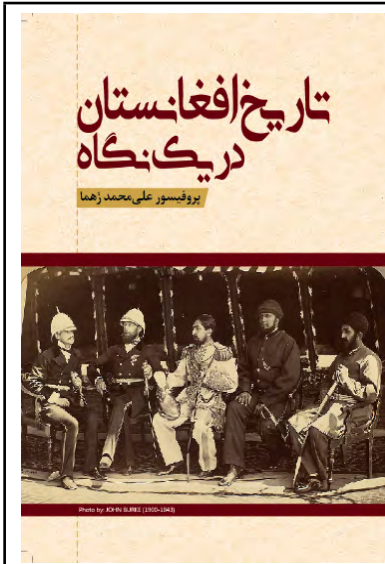
2. Oliver Rathkolb: Die paradoxe Republik. Österreich 1945 - 2015, Wien 2015, Seite 48, 57.

آثار علی محمد زهما

اسناد و مدارک زهما در کابل باقی ماند و شمار زیادی نیز متأسفانه از میان رفت. کارهایی که ثمرهٔ عمرش بود بیشترشان در حد دست نوشته باقی ماندند و تا کنون اقبال چاپ نیافتند.

فهرست آثار و ترجمه‌های پرفسور علی محمد زهما (چاپی و غیر چاپی)


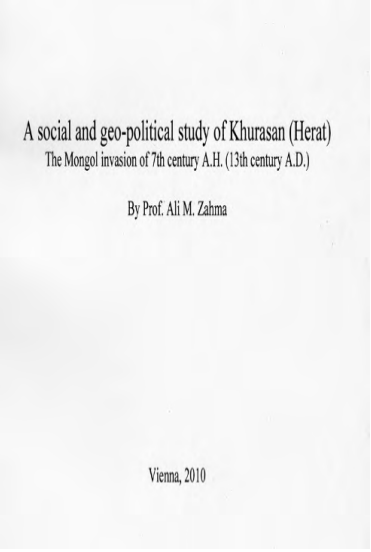
	<p>۱- مقالات اجتماعی و فلسفی علی محمد زهما، به کوشش حبیب الرحمن هاله، کابل، دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه کابل، ۱۳۳۹ خورشیدی، ۱۹۶، صفحه</p>
--	---



۲- تاریخ افغانستان در یک نگاه
علی محمد زهما، هرات، مؤسسه
پژوهشی بایسنغر، ۱۴۰۰ خورشیدی،
۲۳۸ صفحه



۳- تاریخ ادبیات افغانستان
علی محمد زهما
کابل، ۱۳۴۰ خورشیدی، ۱۱۰ صفحه
(چاپ شده در کتاب تاریخ ادبیات
پنج استاد با نگارش بخش «از ظهور
دین اسلام تا حمله مغول»)

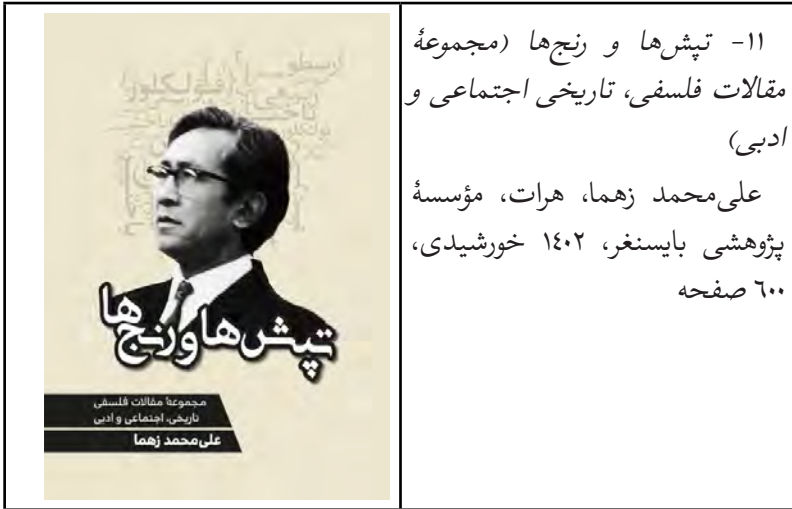
	<p>۴- <i>طنین</i> (برگزیده اشعار علی محمد زهما) علی محمد زهما، وین، ۲۰۰۵ م. / ۱۳۸۴ ش.، ۱۵۸ صفحه (چاپ دیگری از این اثر با افزوده‌ها به زودی در تهران منتشر خواهد شد)</p>
	<p>۵- <i>بررسی اجتماعی و ژئوپولیتیک خراسان (هرات)</i> علی محمد زهما، وین، ۲۰۱۰ م. / ۱۳۸۹ ش.، ۳۰ صفحه (این اثر کوچک پایان‌نامه کارشناسی ارشد ایشان در لندن در سال ۱۹۵۸ میلادی با راه‌نمایی آن کمبتون بوده‌است)</p>

۶- نظارت در رشتهٔ تعلیم و تربیه
علی محمد زهما، کابل، نسخهٔ
دست‌نویس در کتاب‌خانهٔ وزارت
معارف (ناچاپ و در دسترس نیست)

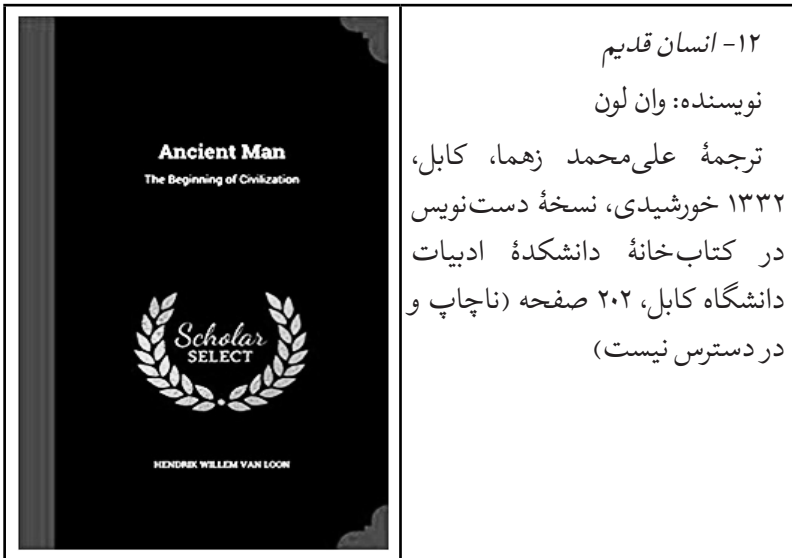


۷- ملوک کَرْت هرات
علی محمد زهما، هرات، مؤسسهٔ
پژوهشی بایسنغر، ۱۳۹۹، ۱۶۷ صفحه

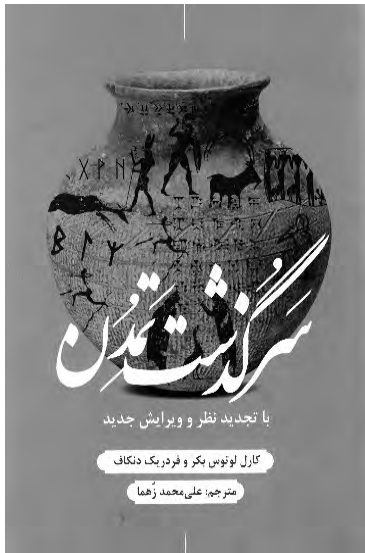
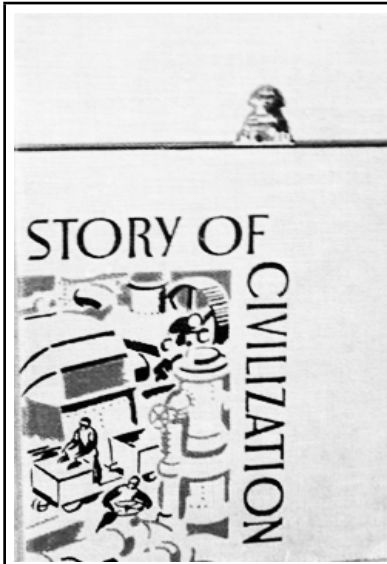
	<p>۸- اساسات علم اجتماع علی محمد زهما، کابل، نسخه دست نویس در کتابخانه دانشگاه کابل، ۳۸۸ صفحه (ناچاپ و در دسترس نیست)</p>
	<p>۹- جبر احتیاج و تحول اجتماع علی محمد زهما، کابل، ۱۳۴۹ خورشیدی، (ناچاپ و در دسترس نیست)</p>
	<p>۱۰- تعلیم و تربیه معلم علی محمد زهما، کابل، نسخه دست نویس در کتابخانه وزارت معارف، ۶۰ صفحه (ناچاپ و در دسترس نیست)</p>



فهرست کتاب‌های ترجمه شده پرفسور علی محمد زهما (از انگلیسی به فارسی) که پیش از این در برخی نهادها برای چاپ عرضه شده بود.



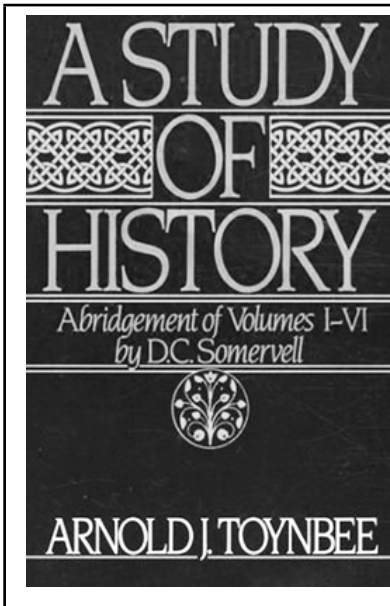
علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۱۷۵۱



۱۳- سرگذشت تمدن

نویسنده: کارل ل. بکر و فردریک
دنکاف

ترجمه علی محمد زهما، کابل (و
بعدها چندین بار در تهران)، ۱۹۵۸،
۶۱۱ صفحه

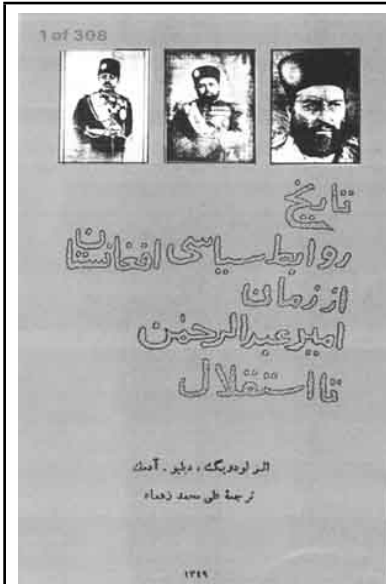


۱۴- پژوهشی در تاریخ

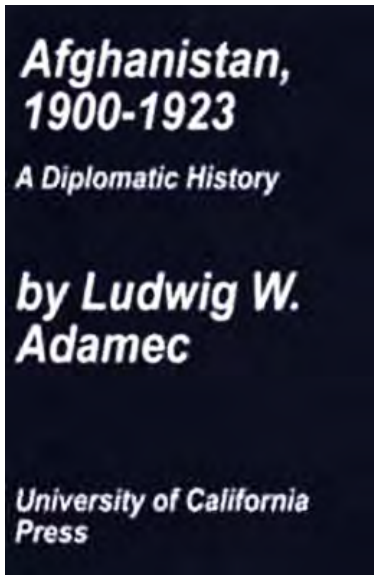
نویسنده: آرنولد توینبی

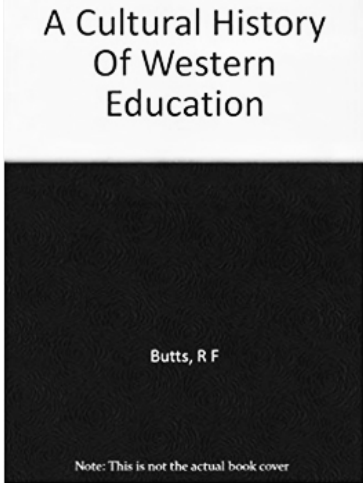
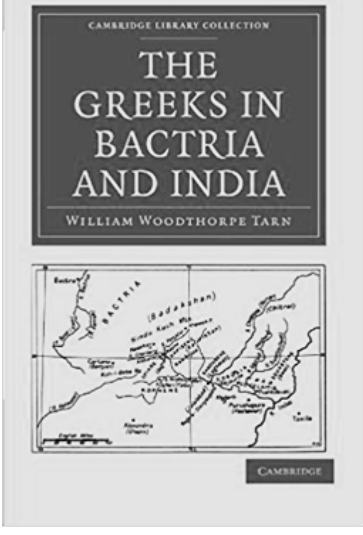
ترجمه علی محمد زهما، کابل، ۱۳۴۴
خورشیدی، نسخه دست‌نویس در
کتاب‌خانه دانشکده ادبیات دانشگاه
کابل، ۱۳۸۲ صفحه (ناچاپ و در
دسترس نیست)

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان | ۱۷۷



۱۵- تاریخ روابط سیاسی افغانستان
از زمان امیر عبدالرحمن تا استقلال
نویسنده: لودویگ و. آدمک (۱۹۶۱)
ترجمه علی محمد زهما، کابل،
مؤسسه نشراتی افغان کتاب و پوهنی
مطبعه، ۱۳۴۹ خورشیدی، ۳۰۰ صفحه



	<p>۱۶- تاریخ فرهنگ تعلیم و تربیه در غرب نویسنده: ر. فریمن بتس، نیویورک (۱۹۵۵) ترجمه علی محمد زهما نسخه دست نویس در کتابخانه دانشگاه کابل، ۱۹۶۶، ۱۸۳۹ صفحه (ناچاپ و در دسترس نیست)</p>
	<p>۱۷- یونانی‌ها در باکتريا و هند نویسنده: پرفسور ویلیام وودتورپ تارن (۱۹۶۴) ترجمه علی محمد زهما، نسخه دست نویس در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه کابل، ۱۱۵۸ صفحه (ناچاپ و در دسترس نیست)</p>

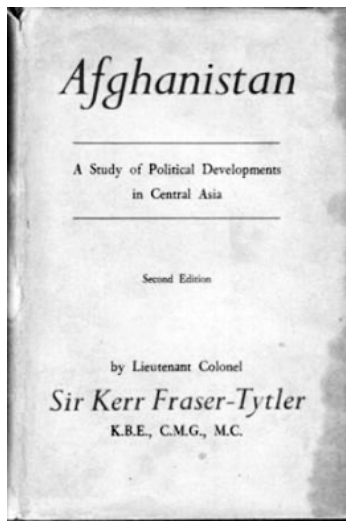
علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۱۷۹۱



۱۸- تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای
مرکزی تا قرن دوازدهم

نویسنده: و. و. بارتولد

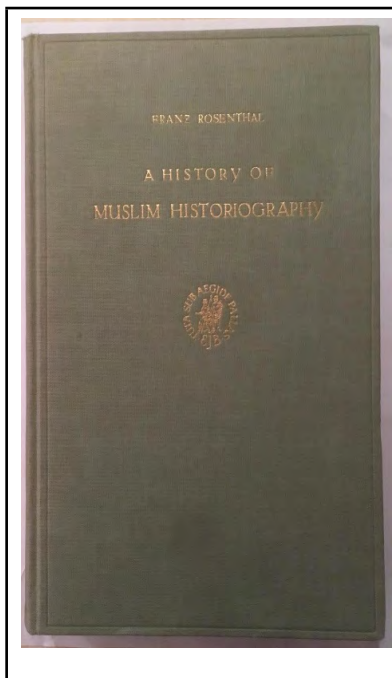
ترجمه علی محمد زهما، کابل،
دانشگاه کابل، ۱۳۴۴ خورشیدی،
۲۵۲ صفحه



۱۹- تاریخ سیاسی افغانستان

نویسنده: ویلیام کر فریزر تیتلر

ترجمه علی محمد زهما، کابل،
۱۹۶۰ تا ۱۹۶۱، ۶۷۸ صفحه (در
دست چاپ توسط مؤسسه پژوهشی
بایسنغر)



۲۰- تاریخ تاریخ‌نویسی در اسلام
نویسنده: فرانتس روزنتال (۱۹۵۲)
ترجمه علی محمد زهما، کابل،
۱۹۶۰ تا ۶۲ (در دست چاپ توسط
مؤسسه پژوهشی بایسنغر)

۲۱- اقتصاد افغانستان، زراعت و
شاهراه‌های تجارتي
نویسنده: پرفسور ستوارد
ترجمه علی محمد زهما، نسخه
دست‌نویس در کتابخانه بخش
فرهنگی سفارت امریکا، کابل،
۱۹۶۲، ۳۵۰ صفحه (ناچاپ و در
دسترس نیست)

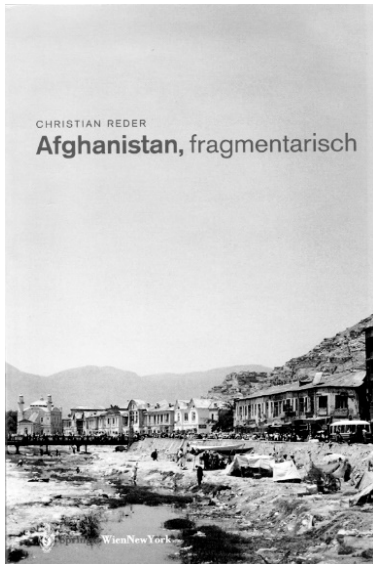
	<p>۲۲- قراختانیان و خوارزمشاهیان نویسنده: و. و. بارتولد ترجمه علی محمد زهما، کابل، نسخه دست نویس در کتابخانه دانشگاه کابل، ۱۹۶۶ (ناچاپ و در دسترس نیست)</p>
	<p>۲۳- مآخذ و مدارک تاریخی پیش و بعد از دوره مغول نویسنده: و. و. بارتولد ترجمه علی محمد زهما، کابل، نسخه دست نویس در کتابخانه دانشگاه کابل، ۱۹۶۷ (ناچاپ و در دسترس نیست)</p>
	<p>۲۴- جغرافیای تاریخی آسیای مرکزی نویسنده: و. و. بارتولد ترجمه علی محمد زهما، کابل، نسخه دست نویس در کتابخانه دانشگاه کابل، ۱۹۶۷ (ناچاپ و در دسترس نیست)</p>

	<p>۲۵- گیاه وحشی</p> <p>نویسنده: لوشون</p> <p>ترجمه علی محمد زهما، دانشگاه پکن، ۱۹۷۳</p>
	<p>۲۶- آی کیو</p> <p>نویسنده: لوشون</p> <p>ترجمه علی محمد زهما، دانشگاه پکن، ۱۹۷۳</p>
	<p>۲۷- منطق استقرایی</p> <p>جان استوارت میل (۱۸۷۲)</p> <p>ترجمه علی محمد زهما، کابل، نسخه دست‌نویس در کتابخانه وزارت معارف، ۱۹۶۶، ۳۲۰ صفحه (ناچاپ و در دسترس نیست)</p>

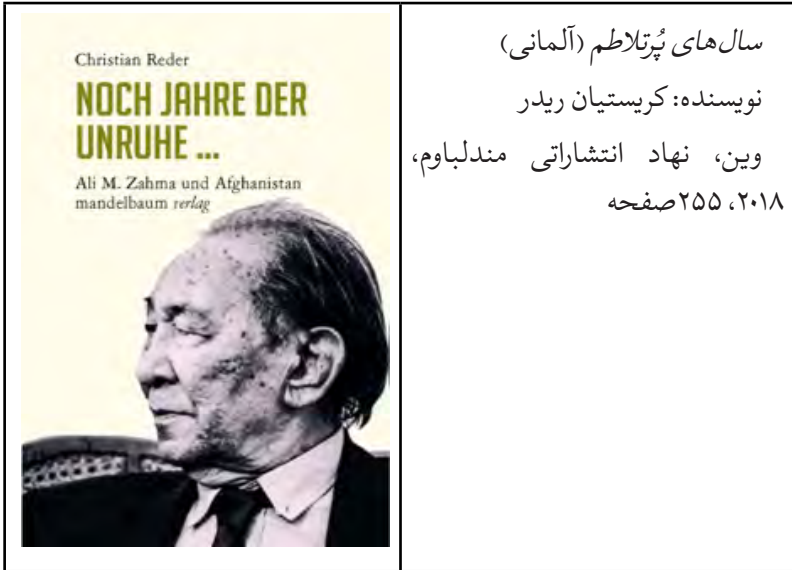
	<p>۲۸- منطق تحلیلی</p> <p>جان استوارت میل (۱۸۷۲)</p> <p>ترجمه علی محمد زهما، کابل، نسخه دست نویس در کتابخانه وزارت معارف، ۱۹۶۶، ۳۰۰ صفحه، (ناچاپ و در دسترس نیست)</p>
	<p>۲۹- مبارزه اساسی امروز تعلیم و تربیه در ممالک اسلامی</p> <p>نویسنده: کریفن</p> <p>ترجمه علی محمد زهما، کابل، نسخه دست نویس در کتابخانه تعلیم و تربیه، ۳۱ صفحه (ناچاپ و در دسترس نیست)</p>

آثار پرفسور کریستیان ریدر در پیوند با افغانستان و استاد علی محمد زهما

پرفسور کریستیان ریدر زاده ۱۳۲۳ خورشیدی / ۱۹۴۴ میلادی در بوداپست است. حاصل تلاش و پژوهش او تا کنون نگارش بیش از بیست کتاب و ده‌ها مقاله است. او سال‌ها در دانشگاه هنر در وین مشغول به کار بوده‌است. او از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۷۳ ش. مسئول کمیته اتریش برای افغانستان در پاکستان بوده و از نشانی این نهاد خدمات زیادی برای افغانستان انجام داده‌است. سابقه دوستی پرفسور کریستیان ریدر با استاد زهما به دوره مهاجرت استاد به اتریش در سال ۱۳۶۴ ش. بر می‌گردد. هرچند استاد زهما را از دیری بدین سو می‌شناخت و با آثارشان آشنایی داشت. کریستیان ریدر بعدها با نگارش کتابی درباره استاد زهما به زبان آلمانی دین نزدیک به چهار دهه دوستی را ادا کرد.



افغانستان قطعه قطعه (آلمانی)
گفت‌وگوهایی با علی محمد زهما
نویسنده: کریستیان ریدر
وین، نهاد انتشاراتی اشپیرینگر،
۲۰۰۴، ۲۰۷ صفحه



تاکنون تلاش‌های نافرجایی در زمینهٔ پیدا کردن آثار مفقودهٔ او انجام شده است. نامهٔ سرگشادهٔ علی محمد زهما به وزیر تحصیلات عالی افغانستان در پنجم دسامبر ۲۰۰۹ / ۱۴ آذر ۱۳۸۸؛ وین

وزیر محترم تحصیلات عالی!

با این نامهٔ سرگشاده می‌خواهم مطلبی را با شما در میان گذارم: من در سال‌های مصروفیت آکادمیک در پوهنتون (دانشگاه) کابل آثاری را ترجمه و تألیف نموده‌ام. یک بخش عمدهٔ این آثار بنا به شرایط سیاسی - اجتماعی آن زمان از نشر بازنگه داشته شد. هنگامی که من در سال ۱۹۸۵ میلادی [۱۳۶۴ خورشید] مجبور به ترک افغانستان شدم، بخش بزرگی از این آثار در کتابخانهٔ پوهنتون کابل موجود بود. در سال‌های جنگ داخلی در دههٔ نود میلادی که بالاخره به ویرانی شهر کابل انجامید، کتابخانهٔ پوهنتون کابل نیز به غارت رفت.

بعد از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ مجال میسر شد تا سراغ این دست‌نوشته‌ها را بگیرم و اطلاع یافتیم که اثری از این آثار در کتاب‌خانه پوهنتون وجود ندارد. من قسمت زیادی از عمرم را وقف کار علمی نموده‌ام و این که دست‌نوشته‌ها در کتاب‌خانه پوهنتون ضایع شده برای نویسنده آن هول‌انگیز است. هرچند که افغانستان کنونی نیز در بحران سیاسی - اجتماعی به سر می‌برد ولی با این همه خواهش من از شما این است که هیئتی را مؤظف نمایید تا این دست‌نوشته‌ها را ردیابی نماید.

در زیر عناوین آثار گم‌شده‌ام را می‌آورم:

۱. تاریخ فرهنگی تعلیم و تربیت غربی، مؤلف پرفسور آن. اف. باتس (ترجمه)؛
۲. بررسی تاریخ، مؤلف پرفسور ای. جی. توینبی (ترجمه)؛
۳. منطق تحلیلی، اسم مؤلف را فراموش کرده‌ام (ترجمه)؛
۴. منطق استقرایی، اسم مؤلف را فراموش کرده‌ام (ترجمه)؛
۵. یونانی‌ها در باکتریا و هند، مؤلف پرفسور وی. وی. تارن (ترجمه)؛
۶. اساسات جامعه‌شناسی، مؤلف علی محمد زهما؛
۷. تاریخ اجتماعی و سیاسی آسیای میانه (بخش دوم)، مؤلف پرفسور بارتولد (ترجمه)؛
۸. نتایج تاریخی قبل و بعد از دوره مغول، مؤلف پرفسور بارتولد (ترجمه)؛
۹. جغرافیای تاریخی آسیای میانه، مؤلف پرفسور بارتولد (ترجمه).

با احترام

علی محمد زهما

نامه سرگشاده از علی زهما به وزیر تحصیلات عالی افغانستان

وین، پنجم دسامبر ۲۰۰۹

وزیر محترم تحصیلات عالی!

با این نامه سرگشاده می خواهم مطلبی را با شما در میان گذارم:

من در سالهای مصروفیت آکادمیک در پوهنتون (دانشگاه) کابل آثاری را ترجمه و تالیف نموده ام. یک بخش عمده از این آثار بنا بر شرایط سیاسی اجتماعی آن زمان از نشر باز نگهداشته شد.

هنگامیکه من در سال ۱۹۸۵ میلادی مجبور به ترک افغانستان شدم، بخش بزرگی از این آثار در کتابخانه پوهنتون کابل موجود بود. در سال های جنگ داخلی در دهه نود میلادی، که بالاخره به ویرانی شهر کابل انجامید، کتابخانه پوهنتون کابل نیز به غارت رفت.

بعد از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ مجالی میسر شد تا سراغ این دست نوشته ها را بگیرم و اطلاع یابم که اثری از این آثار در کتابخانه پوهنتون وجود ندارد.

من قسمت زیادی از عمرم را وقف کار علمی نموده ام و اینکه دست نوشته ها در کتابخانه پوهنتون ضایع شده برای نویسنده آن هول انگیز است. هر چند که افغانستان کنونی نیز در بحران سیاسی اجتماعی بسر می برد، ولی با این همه خواهش من از شما این است که هیئتی را موظف نمایند تا این دست نوشته ها را اردیابی نمایند.

در زیر عناوین آثار گم شده ام را می آورم:

۱. تاریخ فرهنگی تعلیم و تربیه، مؤلف پروفسور تبس، ترجمه علی محمد زهما
۲. تحقق و بررسی در تاریخ، مؤلف پروفسور تاینی، ترجمه علی محمد زهما
۳. منطق تعلیمی، اسم مؤلف فراموش شده، ترجمه علی محمد زهما
۴. منطق استقرایی، اسم مؤلف فراموش شده، ترجمه علی محمد زهما
۵. یونانی ها در بالکتریا و هند، مؤلف پروفسور تارن، ترجمه علی محمد زهما
۶. اساسات علم اجتماع، مؤلف علی محمد زهما
۷. آسیای مرکزی تا قرن نوزدهم (بخش دوم)، مؤلف پروفسور بارتولد، ترجمه علی محمد زهما
۸. ماخذ و مدارک تاریخی پیش و بعد از دوره مغل، مؤلف پروفسور بارتولد، ترجمه علی محمد زهما
۹. جغرافیای تاریخی آسیای مرکزی، مؤلف پروفسور بارتولد، ترجمه علی محمد زهما

با حرمت

علی محمد زهما

تصویر ۶۵: نامه سرگشاده به وزیر تحصیلات عالی افغانستان، وین، ۱۴ آذر ۱۳۸۸ش. / پنجم

دسامبر ۲۰۰۹م.

آخرین سفر به کابل

در سال ۲۰۰۳م. / ۱۳۸۲ش. من به همراه زهما و زیننده و دامادشان نور صفا به عنوان هماهنگ‌کننده از فرانکفورت به کابل، بخشی که کمتر زیر تهدید طالبان بود، سفر کردیم. زهما بعد از بیست سال و احتمالاً برای آخرین بار به آن جا آمده بود و مجالی بود که به میهنش سفر کند. فرصتی برای من نیز دوباره فراهم شده بود تا مطالب کتابم *افغانستان قطعه قطعه* را تکمیل کنم.^۱ اظهارات زیننده زهما پیش از این در بخش سخنان او آمد. صحبت‌های همسرش هم در مورد چین در قسمت پکن آورده شده است. در این جا صحبت‌هایی را که با زهما در راه‌های کابل ویران شده داشتیم بار دیگر نقل خواهم کرد. پیشاپیش می‌توان تصور کرد که وضعیت چقدر باید اندوه‌بار باشد. من درباره چشم‌اندازهای این وضعیت و نظریات زهما در این خصوص نوشته‌ام. باید بیفزایم که اگر چه در آن زمان نیروهای آمریکایی منجی مردم محسوب می‌شدند اما چیزی به طور اساسی تغییر نکرده بود. کرسیان ویدر: در کنار افغان‌های آمریکایی که در حال حاضر در کابل تأثیرگذار هستند و ما آن‌ها را چند مرتبه در سفر خود در آن جا ملاقات کردیم، نوام چامسکی نیز آمریکا را جزء دولت‌های سرکش به حساب می‌آورد و می‌گوید که این کشور متعهد به قوانین و میثاق‌های بین‌المللی نیست.^۲ این کارهای امریکا در

1. Texte aus: Christian Reder: *Afghanistan, fragmentarisch*, a.a.O., S. 29 ff.

2. Noam Chomsky: *War Against People. Menschenrechte und Schurkenstaaten*, Hamburg 2002, S. 7.



تصویر ۶۶: از چپ: کریستیان ریدر، قمر وکیلی معین وزارت کار و امور اجتماعی، علی محمد زهما و نور صفا، کابل - ۱۳۸۲ خورشیدی

واقع تأثیرگذار نیست اما این کشور برای خود اجازه انجام چنین اموری را می‌دهد. نرمان بیرنهام^۱ که مدرّس دانشگاه و یک میانه‌رو است، در مجلات مطرحی چون بررسی حزبی^۲، بررسی چپ نو^۳ و ملت^۴ تأثیر بسزایی داشته است. او در کتاب خود به نام پس از پیشرفت؛ اصلاحات اجتماعی آمریکا و سوسیالیسم اروپایی در قرن بیستم^۵ خاطرنشان می‌کند که ایالات متحده که به اصطلاح عقب مانده بود، باید ارتباطی با جهان اندیشه‌ای که در اروپا شکل گرفته بود پیدا می‌کرد. این دیگر در مورد سرزمین موعود در دوردست‌ها نیست بلکه مربوط به سرزمینی است که دست‌یافتنی و قابل تجربه است. البته منظور او زمانی بود که همبستگی بین

1. Norman Birnbaum

2. *Partisan Review*

3. *New Left Review*

4. *The Nation*

5. *After Progress. American Social Reform and European Socialism in the Twentieth Century*

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۱۹۱۱



تصویر ۶۷: از چپ: علی محمد زهما، کریستیان ریدر، زبینه زهما، کابل - ۱۳۸۲ خورشیدی

همه امکان پذیر بود.^۱

در بررسی گسترده‌ای که توسط نیویورک تایمز انجام شد این ایده‌ها انسانی و همدلانه به حساب آمد. اگر چه با توجه به واقعیت‌های اقتصادی هرگونه ارتباط

1. Norman Birnbaum: *After Progress. American Social Reform and European Socialism in the Twentieth Century*, Oxford-New York 2001, S. 382.

عملی نادیده گرفته می‌شد و هیچ کدام از این‌ها با یک اقتصاد رو به رشد سازگار نبود. من نمی‌خواهم با توجه به تفاوت‌های فاحش در رفاه عامه، بدبینانه به نظر برسم اما پرسش‌هایی مشابه در افغانستان نیز مطرح می‌شود. اندیشیدن به یک دولت مرفه برای تندروها به همان گونه که در جاهای دیگر مشکل است، به همان سان برای تندروهای افغانستان نیز دشوار می‌باشد.

علی محمد زهما: در این جا شرایط اساسی بسیاری وجود دارد که باید به آن‌ها بیشتر توجه شود و این کاملاً مخالف تفاوت‌های آشکار میان وضعیت معیشتی و سیستم‌های سیاسی است. برای افغانستان این بدین معنی است که چگونه به تدریج بر فئودالیسم و زندگی قبیله‌ای غلبه کنیم؟ با تأمین رفاه مردم عادی بسیار سریع مشخص می‌شود که کدام موانع باید حذف شوند. تفکر قبیله‌ای به معنای تشکیل گروه برای آسیب‌رساندن به بقیه در جنگ بسیار بالا گرفته است. گسترش بازارهای داخلی این امر را دوباره کاهش می‌دهد. افغان‌ها معمولاً کشاورزان، دامداران و بازرگانان خوب و فعالی هستند. در این صورت است که کاهش چشم‌گیری در درگیری‌ها به وجود خواهد آمد، همچنان با تغییر سیستم آموزش در طولانی مدت نیز چنین گشایشی حاصل می‌شود. باید این کار به صورت عملی انجام شود تا در افغانستان زودتر مشاهده گردد.

کریستیان ریدر: تقریباً ده سال پیش در جلال‌آباد با فرمانده شاه‌زاده که فردی دوران‌دیش و فصیح بود و حدود چهل سال سن داشت هم صحبت شدم. او به مانند یک اروپایی طبیعت را بسیار دوست داشت. برای توسعه کشور و سیستم کشاورزی کاملاً اکولوژیک، رودخانه‌های تمیز، باغ‌های زیبا و تغذیه خوب، برای همه برنامه‌های عالی داشت. او تمام این مسائل را از قبل در ذهن خود تصور کرده بود اما به قوانینی که خدمات اجتماعی شامل جاده‌ها، موتورها، مکاتب و بیمارستان‌ها را پوشش دهد توجهی نداشت. او هم به اقتصاد جنگی عادت کرده بود؛ جایی که گروه‌ها به اندازه‌ای قوی بودند که از طریق خراج، مالیات و

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۱۹۳۱

تجارت با این و آن امرار معاش می‌کردند. با این همه در منطقه او کسی خشخاش نمی‌کاشت.

علی محمد زهما: در درجه اول تخصیص اولویت‌ها بر اساس پتانسیل‌ها کار درستی است. البته ما می‌دانیم که حدود ده درصد مردم در جاهای دیگر در کشاورزی کار می‌کنند اما چگونه باید چنین تغییرات شدیدی را جذب کنیم؟ این واقعیت که اکثر آن‌ها می‌توانند حد اقل تا حدی از خانواده خود حمایت کنند، در افغانستان است. بسیاری از چیزها را می‌توان با اصلاحات ارضی هوشمند بهبود بخشید. حتی در زمان جنگ داخلی به‌ویژه در هزاره‌جات و جمهوری مسعود، کارهای مثبتی مانند سیستم مالیاتی، مکتب و نظام صحتی، مدارس دخترانه و جاده‌سازی اجرا شد. رد شدن از پنج مرحله سوسیالیسم مبهم همان طور که تبلیغ می‌شود تنها به فاجعه منجر شده است. واکنش به آن یعنی دوران طالبان فاجعه‌ای در جهت دیگری بود. این اکنون به همه روشن و هویدا است.

کریستیان ریدر: افغانستان برای مدت‌های مدیدی کشوری باز و تجارت‌محور بود. در دوران باستان لاجوردش به مصر می‌رفت و مکانی عالی برای تجارت بود. امروزه همه فقط در مورد هروئین صحبت می‌کنند. زیرساخت‌های دافع، کشور را نسبت به وجد و اشتیاق جهان‌گردان منزوی کرده است. از طرف دیگر، حوزه اقتصاد آسیای میانه دوباره آرام‌آرام ظهور می‌کند و جاده ابریشم باید با کمک اتحادیه اروپا به‌ویژه چین احیا شود.

علی محمد زهما: طبیعتاً شرایط انجام این جنبش اقتصادی با تمرکز تمام قوا و امکانات محتمل است، در غیر این صورت همه چیز دوباره از کار می‌افتد و از بین می‌رود. در چنین دیدگاه‌هایی باید به منافع بین‌المللی نیز فکر شود. انگیزه‌های اقتصادی وجود دارند، به عنوان مثال خط لوله را از ترکمنستان وارد کشور کنیم و به بندر گوادر در پاکستان برسانیم.

کریستیان ریدر: با این حال سرمایه‌گذاری‌ها فقط در مناطق وابسته و به اندازه

کافی امن انجام می‌شوند. در حال حاضر همه جا صحبت از دموکراسی است. انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی چندین بار (۱۳۸۴، ۱۳۸۹ و ۱۳۹۳ ش.) برگزار شده‌است. تا اکنون ده میلیون رأی‌دهنده واجد شرایط تحت نظر ناظران بین‌المللی ثبت شده‌اند. آیا به این‌ها می‌توان خوش‌بین بود؟

علی محمد زهما: دولت افغانستان تا کنون همواره از هم پاشیده بوده و باید خود را دوباره منسجم کند. فرایندها باید به صورت گروهی و نه فردی انجام شود و رفتارهای از هم‌گسیخته قومی دوباره تحت کنترل قرار گیرد و البته که بسیار دشوار خواهد بود. نهادهای درگیر در این زمینه هماهنگ عمل نمی‌کنند. از نظر ما اختلاف نظرهای بسیار فاحشی که در این ناهماهنگی‌ها موجود هستند در تقسیم‌بندی‌ها پنهان هستند. ما یک ملت نیستیم و بلکه از قبایل مختلف تشکیل شده‌ایم.

کریستیان ریدر: اما اول و مهم‌تر از همه باید در مورد اصول، کاری کرد. اصولی چون حقوق بشر، حقوق اساسی، محاکم عادی، رویه‌های عادلانه، امنیت حقوقی، سیستم‌های کنترل، تحریم‌ها، محو شکنجه و مجازات اعدام. در مورد اعدام شاید مردم اصلاً از این کشتن‌ها اطلاع هم پیدا نکنند. امروزه گفته می‌شود که ۴۰ درصد از مجاهدین، قربانی جنگ‌های داخلی شدند. صدها هزار غیر نظامی در این میان کشته شدند. بنابراین با این استانداردهای کنونی و مسائلی چون افتخار، انتقام و غیرت ظرفیت بسیار زیادی برای خشونت وجود دارد. از سوی دیگر، ظاهراً قصاص دوباره محدود شده‌است.

علی محمد زهما: رویکرد کاهش رفتارهای پرتنش را کاملاً می‌توان تشخیص داد ولی مطمئناً از میان بردن نشان خسته‌کننده و زمانبر خواهد بود. اتفاق خوب این خواهد بود که در وهله نخست از مردم شهر انتظار رود تا در کاهش تنش‌ها ایفای نقش کنند. گروه‌های قومی (مثل ما هزاره‌ها) بالاخره به امنیت قانونی و حمایت

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۱۹۵۱

در برابر تبعیض نیاز دارند، اکنون این موضوعات فراموش شده است و به همین دلیل نیز جنگ‌های اخیر افغانستان جنگ‌های قومی بوده است. جنگ فقط در مراحل پایانی به جنگ قومی تبدیل شد، درست زمانی که دیگر نمی‌شد همچون یوگسلاوی به نهادهای دولتی رده بالا اعتماد کرد. در مورد احزاب نیمه دموکراتیک کمبود تجربه وجود دارد. خود احزاب متخصص پایه و اساس این موضوع نیستند. از طرف دیگر، ما یک دموکراسی قبیله‌ای توسعه یافته (لویه جرگه) داریم که به زعم خود مردم سالار است و اصالتی افغانی / پشتونی دارد که در واقع نوعی سیستم پدرسالارانه‌ای بیش نیست و به دلیل دستکاری و سوء استفاده هرگز مؤثر واقع نبوده و اخیراً نیز مورد بی‌مهری قرار گرفته است. موضوعاتی نیز هستند که در ذات مردم ریشه دارند و عادت آنان شده است. مردم حس نیاز و کمبودی در خود نمی‌بینند و از بیرون هم چیزی را نمی‌پذیرند. در غرب هم زمان زیادی در برگرفت تا چنین ساختارهایی به ثبات دست پیدا کرد.

کریستیان ریدر: با این حال به نظر من استانداردهای به دست آمده دوباره تضعیف خواهند شد. برای ما دموکراسی بیشتر معمولاً به معنای پولیسی است که رسانه‌ها آن را در دست گرفته و هدایت می‌کنند. این که ایالات متحده زندانیان القاعده را مثل اختطافی‌ها از روند رسیدگی قضایی عادی خارج می‌کنند و حق دفاع و دسترسی به دادگاه کیفری بین المللی را از آن‌ها می‌گیرند مطمئناً درست نیست.

علی محمد زهما: این به عنوان بخشی از اقدامات جنگی تلقی می‌شود که با ضرب و جرح و حتی کشتن بدون کوچک‌ترین دلیل و یا تجاوز بدون قائل شدن هیچ‌گونه حق دفاع و حمایت همراه است. می‌توان عدالت را دوباره تأمین کرد و دیگر جامعه را با این موضوعات فریب نداد.

کریستیان ریدر: در اندونزی در کمپینی که برای حزب سرخ‌ها و حزب آبی‌ها برگزار شده بود، شرکت کردم. هیچ‌کس واقعاً نمی‌توانست تفاوت‌های محتوایی

آن‌ها را برای من مشخصاً توضیح دهد اما خوش‌بینی‌های فراوانی وجود داشت، حدّ اقل برای من گرایش‌های موازی به سوی دموکراسی به حساب می‌رفت اما اشکال و توسعه این احزاب برایم پرسش برانگیز بود و می‌توانست فریبنده باشد. با وجود نیروهای قدرتمند رقیب در هر جامعه‌ای و حتی غرب، آنچه اهمیت دارد دفاع از دستاوردهاست.

علی محمد زهما: به بازی گرفتن و عدم شفافیت در هر جا خطر به حساب می‌آید. پول زیادی به افغانستان سرازیر شده اما بخش قابل توجهی از آن یا به عنوان سود و یا به اشکال مختلف از کشور خارج می‌شود. همانند طرح مارشال اروپا، نیروهای محرکه‌ای باید در اختیار داشت و فشارهایی نیز برای اجرای سریع همواره اعمال شود. موارد مشابه باید بررسی و از آن‌ها درس گرفته شود.

کریستیان ریدر: در دولت افرادی هستند که در سطح بین‌المللی تجربه دارند. **علی محمد زهما:** بیا به دفاتری که به آن جا رفته بودیم دوباره سری بزنیم. کارمندان بسیاری است که فقط نگاه می‌کنند و به انتظار نشسته‌اند. تکاپوی زیادی اصلاً دیده نمی‌شود.

کریستیان ریدر: خوب، غرب سیستم‌های کنترل دقیق‌تری دارد. این که مردم به اصطلاح شرقی ذاتاً خرابکارتر هستند، مزخرف است. این امر را اخیراً رسوایی‌های عظیم در شرکت‌های بزرگ بار دیگر اثبات کرده است. مردم خیلی با هم تفاوت ندارند. من که از پذیرفتن امتناع می‌کنم، چون بیشتر شباهت‌ها را می‌بینم: زد و بندهای همه جایی، ساختارهای غیر رسمی و گروه‌های شبیه به مافیا؛ هر جا که فرصت دست دهد آن را غنیمت می‌شمارند. در مورد قبیله‌ای کردن جامعه بسیار صحبت می‌شود که دقیقاً بر چنین وابستگی‌های درونی می‌توان غلبه کرد.

۱. برنامه مارشال، عنوان موفقیت‌آمیزترین پروژه سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا پس از جنگ جهانی دوم است که به بسیاری از کشورهای اروپای غربی کمک کرد تا اقتصاد خود را پس از جنگ بازسازی کنند. (مترجم)

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۱۹۷۱

راه دیگری به نظر من برای دستیابی به این هدف وجود ندارد. دانشگاه‌ها هم سیستم‌های مداخله و به بازی گرفتن خود را دارند. قطعاً این‌ها وضعیت مدرنی است که در این جا در جهت معکوس معنی یافته‌است.

علی محمد زهما: باندبازی و قبیله‌گرایی در همه جا هست. از زد و بندهای خانواده جورج بوش گرفته تا هر گروه دیگری که به تجارت سیاسی به نوعی دخیل است. چنین شرایطی سبب تحول ساختارها می‌شود اما برای ما همه چیز بسیار سخت و دشوار است. ایالات متحده آمریکا از آن جا که بر اساس سیستم کار می‌کند، متلاشی نخواهد شد اما افغانستان در حال حاضر و همیشه در حال متلاشی شدن است. این‌ها شاید استعاره به نظر برسند ولی شاید با همین توازن ساختار قبیله‌ای بتوان اثباتش کرد.

کریستیان ریدر: مردی چون برلوسکنی بخش‌های عظیمی از جامعه ایتالیا را با خانواده خود و مافیای مدل جدیدشان به دست می‌گیرد. در همه جا ترس از افراد قدرتمند چه در ایتالیا یا افغانستان یا جایی دیگر وضعیت را بدتر خواهد کرد. بسیاری از ایتالیایی‌ها از این وضعیت شرمگین هستند و اکنون با اقداماتی که در سیستم قضایی و حقوقی این کشور انجام شده، کاری از دست افراد قدرتمند بر نمی‌آید. هر گاه از واژه شرقی در جوامع ما بحث به میان می‌آید، سنت‌های مردسالارانه، اقتدارگرا و احترام به مردان قدرتمند به ذهن‌ها متبادر می‌شود. در اروپا البته نیز نوع جدید آن را ما تجربه می‌کنیم. آیا چیزی شبیه به این، آن گونه که اکنون در ایالات متحده وجود دارد، دوباره در اروپا ظهور خواهد کرد؟ به نظر من که منتفی است.

علی محمد زهما: با این حال در کشورهای شرقی فرصت‌های توسعه مسایل حرفه‌ای و اجتماعی بسیار کمتری وجود دارد. هر کس نماینده فرد دیگری است. بندرت بدون ارتباطات، کاری انجام می‌شود. من در چنین روش‌های بحرانی تهدید فاشیسم پنهانی جدیدی که شکل قدیمی خود را از دست داده، احساس

می‌کنم. کسانی که این مسأله را مسخره می‌دانند دنیا را آن طور واقعی که باید ببینند، نمی‌بینند. من برای افغانستان یک مرد قدرتمند نمی‌خواهم. باید گروه‌های متعهدی تشکیل شوند که واقعاً بخواهند برای کشور کاری انجام دهند. من کاملاً معتقدم که مردمان به اصطلاح عادی در سراسر جهان می‌توانند یکدیگر را درک کنند. آن‌ها درگیری‌ها را ایجاد نمی‌کنند. این دولت‌های کنترل‌نشده هستند که کلاً باعث نگرانی می‌شوند و اغلب هم خطرناک هستند.

کریستیان ریدر: این که استقلال برای افغانستان چه معنایی می‌تواند داشته باشد باید اول از بیرون به آن نگریسته شود. بعضی از کشورهای از نظر فرهنگی اسلامی ولی سکولار (بسیار متفاوت از افغانستان) از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، خسارات بسیاری دیده‌اند. شریک دور یا نزدیک و یا شاید شریک خیالی مستحکم آن‌ها از بین رفت. بسیاری از کسانی که در کشورهای سوسیالیستی آموزش دیده‌اند، به زبان روسی صحبت می‌کنند؛ به طور مثال در سوریه بدون ارائه جای‌گزین مناسب برای روسیه، اوضاع بسیار به هم خواهد ریخت. دفاع از یک افغانستان کاملاً مستقل - موضوعی که راجع به آن اکنون بحث زیادی می‌شود - به معنی انزوای این کشور است.

علی محمد زهما: در سرتاسر منطقه پیوندهای خطرناک وجود دارد. مبارک، اسد، صدام حسین بدون ارتباطات پیچیده‌شان با قدرت‌های خارجی قابل تصور نیستند. این مسأله در غرب بسیار شفاف‌تر است. کره شمالی هرگز نمی‌توانست بمب اتمی خود را به تنهایی به سرانجام برساند. دولت‌های مصری بدون کمک‌های خارجی فقط مدت کوتاهی زنده می‌مانند. اردن، فرزند اول انگلیس، اکنون با حمایت ایالات متحده زندگی می‌کند. همان طور که می‌دانیم صدام در ابتدا چون دشمن ایران بود مورد علاقه ایالات متحده بود، بعدها دیگر جوابگو نبود و حالا دیگر وجود ندارد. حتی آمریکایی‌ها هم نمی‌دانند که در آن جا چه پیش خواهد آمد.

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان | ۱۹۹۱

کریستیان ریدر: مداخله اخیر نظامی در افغانستان را که همه هم صحبت‌های ما آن را مثبت می‌انگارند، خطر نفوذ اقتصادی و سیاسی در آن کشور به حساب می‌آید. مثل برنامه مارشال در اروپا که هم‌زمان یک مداخله گسترده بی‌چون‌وچرا نیز بود و مشخصاً برنامه تجارت اتوماسیون را بر عهده گرفت.

علی محمد زهما: سازمان ملل باید تهاجمی‌تر عمل می‌کرد. ایالات متحده و متحدانش مطمئناً بهترین راه حل نبودند. سازمان ملل به تنهایی می‌توانست کشور را از نوع جدید استعمار محافظت کند. این می‌توانست ترس مردم را بر طرف کند. وقتی دولت باثبات ایجاد شد، نیروها باید بروند. چه مدت طول می‌کشد! من که جرأت پیش‌گویی آن را ندارم.

کریستیان ریدر: بیایید یک بار دیگر به اتفاقات گذشته نگاهی بیندازیم. بهترین زمان در افغانستان چه وقت بود؟ اصلاً آیا چنین زمانی وجود داشته است؟

علی محمد زهما: دقیقاً زمانی که من می‌توانستم کم و بیش بدون استرس در دانشگاه کار کنم و علم بیاموزم؛ سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۰ ش. زمانی که هنوز پادشاهی بود. از زمان اعلام جمهوری توسط داوود در سال ۱۳۵۲ ش.، اوضاع عجیب و راه‌ها سریعاً بسته شدند. کار و فعالیت برای من ممنوع شد و در حصر خانگی ماندم. مسلماً به این خاطر که من اولین نفری بودم که در دانشگاه کابل مواضع انتقادی اتخاذ کردم و برای تحلیل‌های اجتماعی تلاش داشتم و مباحث مورد بحث بین‌المللی را ارائه کردم. با توجه به تاریخ و بدون اغراق و مجامله سخن گفتم. گروه‌های چپ مترقی - که در آن زمان ما آن‌ها را چپ می‌انگاشتیم - برخلاف جریان نیروهای راست بنیادگرا بودند. در آن زمان گروه‌های دیگری نیز مثل پرچمی‌ها تشکیل شدند اما به محض بستن پیمان با شوروی همه چیز با مشکل مواجه شد. من مخالف این مسأله بودم زیرا که در چنین راهی فقط خشونت وجود داشت. در همه بخش‌های آسیای میانه رد پایی از شوروی به چشم می‌خورد. چندین دهه درگیری‌ها و جدال‌های مخفی و زیرزمینی ادامه داشت و

اکنون دوباره فوران کرده‌است. مارکسیسم - لنینیسم^۱ در این کشورها موفق نبود؛ این موضوع برای مدت‌ها قابل فهم بود. امنیت اجتماعی و آموزش همگانی که جزء موفقیت‌های اندک قرار داشتند، سرانجام سقوط کردند. سی‌چهل سال پیش زمانی که درباره‌اش صحبت می‌کنیم، ما در سیستم کاملاً دوقطبی شرق - غرب زندگی می‌کردیم. تلاش‌های ما هماهنگ همه تلاش‌هایی که متفقین انجام می‌دادند بندرت پذیرفته می‌شد. اگر طرفداران قدیمی، آن‌هایی که ما با آن‌ها جو روشن‌فکری و دانشجویی را شکل دادیم، امروز می‌بودند، می‌توانستند در مورد چشم‌اندازها و اشتباهات بحث کنند اما تقریباً همه آن‌ها یا مردانند یا یکدیگر را کشته‌اند و یا در زندان‌ها ناپدید شده‌اند. در نهایت ما خودمان خود را نابود کردیم. بهترین کار این بود که با داوود که باعث شد ما جمهوری شویم، ادامه می‌دادیم و اعتقاد راسخ من این است که روس‌ها او را متهم کردند و از بین بردند. من او را قبل از پایان ظالمانه‌اش، با این که مدت‌ها بود از تدریس ممنوع شده بودم، بسیار کوتاه ملاقات کردم. او می‌خواست که از من در مقابل پرچمی‌ها محافظت کند و ملاقات ما را این گونه توجیه کرد. او بسیار بلندپرواز اما در دیدگاه‌هایش بسیار سختگیرانه برخورد می‌کرد و نرمش نشان نمی‌داد. در حضور برژنف^۲ در مسکو، با عصبانیت و بدون امضای پروتکل همکاری، از جا پرید و با این کار حکم اعدام خود را قطعی کرد. پس از مدت‌های طولانی، غرب بدون انجام کار زیادی فقط می‌خواست که شوروی این خون‌ریزی را ادامه دهد. نیروهای دموکراتیک که دیگر ضعیف شده بودند، نه آن زمان و نه بعد از آن مورد حمایت قرار نگرفتند. چرا عملیات علیه القاعده این قدر دیر انجام گرفت؟ کلاً برخلاف این که بسیاری از مسائل روشن شده‌اند، بسیاری از زمینه‌ها هنوز در تاریکی مانده‌اند.

کریستیان ریدر: آیا چرخش به سوی سوسیالیسم واقع‌گرا در کابل ماهیتی از نوع

۱. مارکسیسم - لنینیسم یک ایدئولوژی کمونیستی است و جنبش اصلی کمونیست‌ها در سده بیستم است. (مترجم)

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۲۰۱۱

ضیاع وقت نداشت و یک ورود دیرهنگام بی معنی نبود؟ سرخوشی کمونیستی بسیاری از روشن فکران که از زمان پیمان هیتلر - استالین شروع شد، بعدها با حمله به مجارستان در ۱۹۵۶م. / ۱۳۳۵ش. و پراگ در ۱۹۶۸م. / ۱۳۴۷ش. پایان یافت. شروع خودانحلالی حزب کمونیست اتحاد شوروی^۱ به عنوان مرجع اصلی از مدت ها قبل قابل پیش بینی بود. هیچ یک از دانشجویان غربی سال های دهه ۱۳۴۰ش. نیز چنین کمونیسمی را نمی خواست. مائوسم هم شاید به دلیل قرب جغرافیایی و همجواری تبدیل به مسأله ای شد و برای مدتی طولانی هم باقی ماند. از گروه های تروریستی در آلمان، ایتالیا و ایالات متحده^۲ که شاید از بین رفته باشند، در ارتباط با تروریسم جدید خیلی کم بحث می شود.

علی محمد زهما: در آن زمان به صورت بنیادی خواستار تغییرات بودیم. طرفدار ائتلاف قدرت با همسایه بودیم. ما صبور نبودیم و انتخاب زیادی هم نداشتیم. هرگز نتوانستم ترهکی و گرایشش به شوروی را تحمل کنم. من هم بعد از به قدرت رسیدنش دستگیر شدم و بدترین حالات را تجربه کردم. آن ها فوراً به کشتن من اقدام نکردند، احتمالاً به این دلیل که فکر می کردند ممکن است دوباره به من احتیاج پیدا کنند و این هم احتمالاً نظر شوروی بود. ظاهراً همه کسانی که مطابق دستور آن ها رفتار نمی کردند و به جهات دیگری هم تعلق نداشتند، نباید از صحنه حذف می شدند. در اواخر، رئیس خاد اسدالله سروری مأمور بازجویی شخصی من در تمام شکنجه ها شد. من به طرز عجیب و غافلگیرکننده ای به سبب تهاجم

1. KPdSU

2. RAF: Red Army Faction:

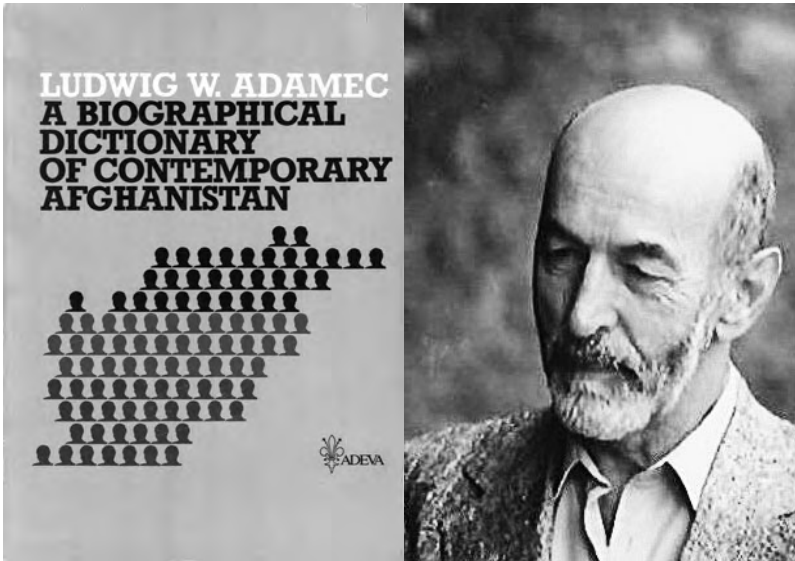
گروه تروریستی در آلمان که به مدت سه دهه از سال ۱۹۷۰م. به بمب گذاری، ترور، آدم ربایی، دزدی از بانک ها می پرداختند.

- Red Brigades:

- گروه تروریستی در ایتالیا در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی؛

- Black Panther:

- گروهی در ایالات متحده بین سال های ۱۹۶۶ تا ۱۹۸۲م. که با تبعیض نژادی مبارزه می کردند. (مترجم)



ZAHMA, ALI MUHAMMAD

علی محمد زهما*

Born 1928 in Kandahar, the son of Jan Muhammad (of Oruzgan, banished by Amir Abdur Rahman to Kandahar). Attended Ahmad Shah Baba School, Kandahar to 10th grade, then transferred and graduated from Habibia High School, Kabul. Graduated from Faculty of Letters, Kabul University, 1950. Went to Britain and attended SOAS, London, writing a Masters Thesis on Afghan history. Member, Ministry of Education, writing textbooks, 1952–54. Went to England for research in the British Museum and India Office, 1956–71. Associate Professor, Kabul University. Sent to China by the Musa Shafiq government, 1971, and taught Dari Language and Literature at Peking University. Returned to Afghanistan, 1974. Unemployed, 1974–78. Imprisoned, 1979–80. Hospitalized as a result of his imprisonment. Adviser, Academy of Sciences, 1980. Appointed, Member, Presidium of the Union of Afghan Writers. Appointed, President, Committee of Historians, 1984. Went to India for medical treatment and in June, 1985, to Hungary, from where he went with members of his family to Vienna, Austria. Author of a number of books and well-known translator of some 30 books by Adamec, Berthold, Fraser-Tytler, Rosenthal, and others.

تصویر ۶۸: لودویگ و. آدمک، وین ۱۹۲۴ میلادی / ۱۳۰۳ خورشیدی

نظامی شوروی از زندان آزاد شدم. برای این که زنده بمانم مجبور شدم که بازی را شروع کنم، یعنی از سر اجبار باید باهوش می بودم. غالباً سکوت می کردم و لبخند می زدم و رازداری می کردم تا این که بالاخره توانستم از کشور خارج شوم.

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۲۰۳۱

کریستیان ریدر: یکی از همکاران شما در دانشکده ادبیات، سیدبهاء الدین مجروح بود که او هم نویسنده و شاعر بود که در پیشاور به قتل رسید. چه رابطه‌ای بین شما وجود داشت؟

علی محمد زهما: خیلی کوتاه اگر بگویم این که ما مخالفان سیاسی بودیم. او مرا به ناسزا یک کمونیست می خواند و من نگرش محافظه کارانه او را تحمل نمی کردم. در میان دانشجویان محبوب نبود. او فرزند خانواده‌ای مستبد و پدرش وزیر بود. مجروح در میان پناهندگان، برخلاف بنیادگرایان، سرسختانه خواستار بازگشت ظاهرشاه بود. وی به بنیادگرایان تمایلی نداشت و به همین سبب گروهی را برای قتلش استخدام کردند. او بدون شک فرد توانمندی بود. لودویگ و. آدمک که در ایالات متحده تدریس می کند و خودش اهل اتریش و همسرش یک افغان است، در کتابش با عنوان فرهنگ رجال معاصر افغانستان در مورد ما دو نفر می نویسد که اساتید دانشگاه بودیم.^۱ آدمک مرا برای تدریس در دانشگاه آریزونا دعوت کرد اما وزارت خارجه ما در آن زمان دعوت را قبول نکرد و من را برای دو سال به پکن فرستادند.^۲

1. Ludwig W. Adamec: *A Biographical Dictionary of Contemporary Afghanistan*, Graz 1987.
۲. لودویگ و. آدمک مقالات زیادی با تمرکز بر افغانستان نوشته است. اولین بار زهما را در اتریش ملاقات می کند و این سرآغاز دوستی طولانی ای می شود. او در سال ۱۹۲۴م. / ۱۳۰۳ش. در وین تولد شده است. در سنین پایین بیتیم می شود و در دوران جوانی اغلب به عنوان جوانی بدون قاعده ضد نازی در بازداشت بوده است. آخرین ماه ها را در اردوگاه کار اجباری مورینگن گذرانده و سپس تحصیل کرده و سفرهای بسیاری در ایالات متحده انجام داده، استاد دانشگاه مطالعات خاور میانه، عربی و فارسی شده است. مرکز مطالعات شرقی دانشگاه آریزونا را تأسیس کرده است. همزمان با اولین کار دانشگاهی زهما مطالعه اجتماعی و ژئوپلیتیک خراسان (هرات)، آدمک توجهش بسیار جلب شد و از دانشکده ادبیات و علوم انسانی در آریزونا طی نامه ای رسمی به تاریخ ۱۲ مرداد / اسد ۱۳۴۹ش. به دانشگاه کابل نظرش را اعلام کرد و در آن زمان او از شهرتی بین المللی برخوردار بود.

“Mr. Zahmas work is original in the sense that it examines an area that many Western scholars consider on the periphery of Islamic empires and therefore often avoid. The section of Mr. Zahma’s book that covers geographical areas of historical significance will be especially useful to Western scholars specializing in this field. The historical section of Mr. Zahma’s book reads

کریستیان ریدر: برای فلیکس آرماکورا که سال‌ها به عنوان کارشناس سازمان ملل با افغانستان در ارتباط بود، مجروح منبع مهم اطلاعاتی به شمار می‌رفت. ما نیز با هر دو در ارتباط بودیم.

علی محمد زهما: روشن است که فلیکس آرماکورا نباید تبعیضانه برخورد می‌کرد. به عنوان مثال، هرچند آرماکورا به عنوان عضو پارلمان اتریش، من را به ملاقات پذیرفت اما به طور آشکاری نادیده گرفت. دسیسه‌های بسیاری وجود داشت تا اطلاعات به گونه نادرست به وزارت‌خانه‌های تصمیم‌گیرنده اتریش در مورد پناهندگان برسد.

کریستیان ریدر: در چند روز گذشته ما بسیاری از دوستان و آشنایان قدیمی شما را ملاقات کرده‌ایم که حالا در موقعیت‌های سیاسی افراد فعال، شهردار، رئیس دانشگاه و وزیر هستند. چه احساسی در این خصوص دارید؟

علی محمد زهما: بالاخره بازگشت پس از این همه سال‌ها مرا بسیار متأثر کرده‌است. حس مواجهه با وضعیت تازه در من بیدار شده‌است. از حضور در کابل و شهری که وحشت در آن به پایان رسیده، بسیار خوش هستم البته هم‌زمان نگرانی‌هایی هم دارم. برای رسیدن به شرایط عادی و ساخت نیمی از زیرساخت‌ها به بیست تا بیست و پنج سال زمان نیاز است که در آن زمان من نخواهم بود و بیش از این عمر نخواهم کرد. آنچه مردم به ما می‌گویند یک چیز است و آنچه در درونشان است چیز دیگری را نشان می‌دهد. کاملاً هویداست که به زمان زیادی نیاز است. آنان که از بیرون به کشور بر می‌گردند از وضعیت خشنود نیستند. آنان که با پیشینه متفاوت و ثروت‌های هنگفت از یک پس‌منظر دیگر وارد می‌شوند

well, and the historical anecdotes - which ought to me true even if they are not - contribute to make the book an interesting and readable, as well as useful work. I think that the book should be published and I will take a copy of Mr. Zahma's manuscript to offer it for publication to the Muslim World or some other publishers with specialization in Middle East studies." (<https://www.nationalfonds.org/ludwigwadamec.html> | wikipedia: Ludwig W. Adamec | Brief von Ludwig W. Adamec vom 3. August 1970).

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان | ۲۰۵

تبدیل به رقیبی برای مردم در این جا خواهند شد و این خود سبب بروز تشنج و تضاد در جامعه می شود.

کریستیان ریدر: این بیشتر در مورد پناهندگان و آوارگان صادق است. در اتریش پس از جنگ، این کار کوتاه بینی به حساب می آمد. با نگاهی به گذشته به کسانی که بزنگشتند باید تبریک گفت. در دانشگاه های اشغال شده توسط فکرها ی کهنه و قدیمی و گرفتار در آب و هوای چند دهه قبل آن ها چه می توانستند انجام دهند؟

علی محمد زهما: حدّ اقل در اتریش زیرساخت هایی وجود داشته اما واقعاً چه کسی می تواند دانشگاه کابل را به سطحی برساند که برای خارجی ها جذاب باشد، باید کارشناسان خارجی را استخدام کنند. ساختمان دانشگاه از نو باید طراحی و اعمار شود. قدیمی های مانده از چند دهه قبل از کجا می توانند این کارها را انجام دهند؟!

کریستیان ریدر: در خصوص تدریس شما در دانشگاه کابل این برای من هم جای پرسش است. هرچند ارائه محتوای مفید به ویژه در ساحات فنی و اداری، کار بسیار دشواری است.

علی محمد زهما: باید گروه های علاقه مند تشکیل دهند تا سال ها با هم کار کنند و تأثیرگذار باشند.

کریستیان ریدر: اگر با ادبیات شروع کنید و موضوع اصلی خود را در کنار تاریخ قرار دهید، بسیار پربار و غنی خواهد بود. این که شاعر و صوفی بزرگ مولانا جلال الدین از بلخ افغانستان امروزی آمده است می تواند بسیار مورد توجه باشد.

علی محمد زهما: از شعرای کلاسیک من از رابعه بلخی شاعری محبوب و سپس از سنایی، خواجه عبدالله انصاری، عنصری و جامی و در دوره معاصر از عبدالحق بیتاب، قاری عبدالله و واصف باختری باید نام ببرم.

کریستیان ریدر: منطقی است که دانشگاه را به گونه برجسته و بزرگ به عنوان یک

مرکز آموزشی لیبرال و چندصدایی به دو زبان رسمی فارسی و پشتو شروع کرد تا صدای همه شنیده شود.

علی محمد زهما: هند از این نظر قطعاً رقیب قدرتمندی است. سیستم آموزش انگلیسی هنوز هم آن‌جا کار می‌کند. در ریاضیات، فیزیک و علوم کامپیوتر به استانداردهای بسیار بالا دست یافته‌اند. در مقایسه با پاکستان و یا ایران، هند به دلیل سکولار بودن مطمئناً به مکانی جذاب برای انجام فعالیت‌ها تبدیل می‌شود. ما هم قبلاً این راه را رفته‌ایم. از طریق دخالت شوروی است که بنیادگرایی دینی تا این حد قدرتمند شده است. همه هم‌نسل‌های من در مدارس که خیلی هم مذهبی نبودند، تحصیل کردند. آن روزگار یک مدرسه فرانسوی و یک مدرسه آلمانی در کابل وجود داشت. آن‌جا درس‌های علوم دینی هم داشتیم ولی کسی اگر مایل نبود می‌توانست شرکت نکند. بنیادگرایی اصلاً وجود نداشت و این واژه به گوش کسی نخورده بود.

کریستیان ریدر: اما اگر فارغ‌التحصیلان دانشگاه به خصوص اساتید به مشکل مالی مواجه شوند و نتوانند هزینه‌های زندگی را تأمین کنند چه باید انجام شود تا دوباره در دام بنیادگرایی نیفتند؟ نویسنده لبنانی، امین معلوف در مورد دستورالعمل‌های دانشگاه‌های خاور میانه چنین می‌گفت: «استانداردها در همه این کشورها بسیار پایین است. اکثر دانشجویان این دانشگاه‌ها چیزی عملی نمی‌آموزند. شغلی پیدا نمی‌کنند. هیچ ساختاری نمی‌یابند که انگیزه زندگی مناسبی را ممکن سازد. هر کس که در خارج تحصیل کند، سعی می‌کند همان‌جا بماند.»^۱ بدون داشتن استانداردهای مناسب، نخبگان و دانشمندان وطن را به مقصد غرب ترک می‌کنند. وقتی تحصیل‌کردگان و حتی پزشکان، با دانش و تجربه خود نتوانند کاری را در وطن شروع کنند و به سختی زندگی را بگذرانند مجبور هستند که از میهن بگریزند.

1. Amin Maalouf im Gespräch mit Christian Reder. In: Transferprojekt Damaskus, a.a.O., S. 359.

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان | ۲۰۷۱

علی محمد زهما: من فقط می‌توانم تجربه خود را با شما شریک بسازم. وقتی فارغ‌التحصیل شدم زندگی را بسیار به دشواری می‌گذراندم، چیزی که در بسیاری از دوستانم مشاهده نمی‌شد ولی این باعث نشد که من دست از تلاش بردارم. ما حقوق بسیار ناچیزی دریافت می‌کردیم و کارهای مختلفی برای به دست آوردن دستمزد انجام می‌دادیم ولی قطعاً چشم‌اندازهایی وجود داشت. من توانستم به لندن، استکهلم و پکن سفر کنم. کار جالبی داشتم تا این که همه چیز خراب شد. طبیعتاً کارهای مؤقت زیادی از نوشتن کتاب‌ها تا کارمندی انجام دادم. از نظر ظاهر، اوضاع باشکوه‌تر از آنچه که دیده می‌شد به نظر می‌رسید. تحت نظر کمونیست‌ها، همه چیز کاملاً رو به نابودی بود. معلم‌های روسی که به آن‌جا فرستاده شده بودند، بیشتر شبیه کارگران بودند. ما به آن‌ها می‌خندیدیم. اکنون که همه چیز از میان رفته‌است. اگر مشکل سلامتی نداشتم بسیار مشتاق بودم که با حدّ اقل دستمزد دوباره در دانشگاه کابل تدریس کنم؛ حال که دیگر در زندان نیستم.

کریستیان ریدر: استانداردهای آموزشی غربی در همه جا آن قدر بالا نبود، در هنگامی که جهان سوم در دهه ۱۹۷۰ میلادی در آرامش به سر می‌برد رشته‌هایی چون پزشکی، طب سنتی، طب سوزنی، محصولات با تکنولوژی پایین، انرژی خورشیدی، کارگاه‌های صنایع دستی، استفاده از دوچرخه و حفظ محیط زیست توسعه نیافتند. اگر این موارد انکشاف می‌کردند امروز می‌توانست یک پشتوانه خوبی برای کشورهای عقب‌مانده باشد.

علی محمد زهما: برای شناسایی ظرفیت‌ها و نیازمندی‌ها به چیزهای زیادی نیاز است که شامل مشارکت فنی با جوامع پیشرفته نیز هست. چه کسی باید سِمَت‌ها و مسئولیت‌های مدیریتی را به عهده بگیرد؟ وقتی دانشگاه خوب نداریم، فرزندانمان از کجا یاد بگیرند؟ اساساً دانش تا آن‌جا که ممکن است باید رایگان در اختیار دیگران قرار بگیرد. کارهای بسیاری باید در این‌جا صورت گیرد.

کریستیان ریدر: انتقال دانش به عنوان مبنایی برای توسعه جوامع متفاوت باید صورت گیرد و این آرمان شهر ماست. به طور مثال در هر روستای کوچکی باید کامپیوتر شخصی در دسترس مردم باشد و هزینه‌های اینترنت آن تأمین شود و دسترسی آزاد به علوم مورد نیاز وجود داشته باشد. چنین رویکردهایی را در برنامه‌ریزی‌ها شنیده‌ایم. وزیر تحصیلات عالی نیز در مورد برنامه‌های دانشگاهی گسترده در مناطق مختلف خبر داد.

علی محمد زهما: رویکردهای غیر متمرکز به نظر جالب می‌آیند ولی می‌توانند منجر به تقاضای بیش از حد و از دست دادن استانداردها بشوند. به علاوه، ساختارهای سیاسی نیز باید تغییر کنند. برای داشتن مدارس و دانشگاه‌های آزاد، دین نباید هیچ تأثیری بر آن‌ها داشته باشد. این موضوع را تاریخ دانش در غرب صریحاً نشان می‌دهد. مؤسسات باید آزادانه کار کنند که البته تا آن‌جا راه طولانی در پیش است. اکنون برای این نظم جدید، مدارس مناسب و یک نهاد تربیت معلم خوب، صنعتگران و تکنسین‌های ماهر سریعاً نیاز است.

کریستیان ریدر: اما با فشارهای وارد بر جامعه به عنوان عواقب پس از جنگ چه می‌توان کرد؟ در آفریقای جنوبی و آمریکای جنوبی، کمیته‌های حقیقت‌یاب برخی موارد را شفاف ساختند اما حتی با گذشت پنجاه سال از آخرین جنگ جهانی در اتریش، سوئیس، ایتالیا، آلمان، فرانسه و دانمارک سخنان نازی‌ها از طرف جامعه پذیرفته شده و تفسیرهای کاملاً متضاد از تاریخ، باعث تفرقه بین مردم می‌شود. حتی سیستم آموزشی مناسب، اگر در خانواده‌ها روحیه مثبت وجود نداشته باشد، شاید کارساز نباشد. در گذشته نزدیک تحت چنین شرایط دشواری مردم چگونه واکنش نشان داده‌اند؟

علی محمد زهما: این مسأله مطمئناً در افغانستان نیز بسیار پیچیده خواهد بود، جایی که اتهامات هیچ‌گاه پایان نمی‌پذیرند. بنابراین در مورد رادیکالیسم طالبان نباید به دور از اختلافات قبیله‌ای قضاوت کرد. ریشه سیاسی آن‌ها از

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۲۰۹۱

پاکستان و مدارس دینی نشأت می‌گیرد. هنوز یک مسأله باقی‌ست، این که در پاکستان چگونه اوضاع ادامه پیدا کرد؟ این یک موضوع پرسش‌برانگیز است. پتانسیل بحران بسیار بالاست، آن‌هایی که به دلیل پناهندگی به ایران مسائل بدی را تجربه کردند در این میان نقش دارند. شمال ناآرام همچنان نقطه بحران باقی ماند. مطمئن هستم که بدون سربازان بین‌المللی، دوباره جنگ را از سر می‌گیرند چون تا دیروز مخالفان سرسختی بودند. مسأله مهم این است که با وجود همه این زمینه‌ها هنوز هم تا حد زیادی نقاط تاریک وجود دارد. از دولت جدید افغانستان انتظار دارم که زحمت کشف این مسأله را قبول کند. فقط زمانی که جنایتکاران آزادانه گشت و گذار نکنند و پیگرد عادلانه‌ای وجود داشته باشد می‌تواند یک شروع تازه به حساب بیاید. بدون درک ابتدایی از گذشته و حوادث آن توقع کار مفیدی نباید داشت.

کریستیان ریدر: در پایان جنگ‌های طولانی منطقه‌ای اگر هیچ مداخله موفق‌پایداری وجود نداشته باشد، این فرضیه وجود دارد که خستگی آخرین فرصت است. چنین نمونه‌هایی در آفریقا مشاهده شده و ایرلند شمالی هم چنین مرحله‌ای را تجربه کرده است. در مقیاسی بزرگ‌تر جنگ ۳۰ ساله اروپا در چنین الگویی جا می‌گیرد. یک سوم جمعیت اروپا در صحنه‌های جنگ جان باختند. هیچ کس نمی‌دانست قضیه از چه قرار است. به سبب این تجربه، شفاف‌سازی جریان‌ات جان تازه‌ای گرفت. آیا این نظریه خستگی به عنوان امیدی مبهم در نبردهایی که بارها و بارها شعله‌ور می‌شوند در مورد افغانستان وفق می‌کند؟

علی محمد زهما: شفاف‌سازی مطمئناً در محافل وسیع کارکرد داشته است. مردم نیز آرامش بیشتری یافته‌اند. این عواقب تا چه اندازه پایدارند، من جرأتش را ندارم که چیزی بگویم.

این آخرین گفته‌های او در آن زمان بود.

این گفت‌وگوشنود پانزده سال پیش در سال ۱۳۸۲ خورشیدی (۲۰۰۳ م.) در کابل

اتفاق افتاد و اگر در آن زمان ثبت نمی‌شد چنین گمان می‌رفت که هم اکنون (سال ۱۳۹۷ش.) این مصاحبه انجام شده است. این گفت‌وگوشنود همچنان واضح می‌سازد که پروسه اجرای امور چقدر زمانبر است و من وقتی به عقب می‌نگرم می‌توانم آن را یکی از تجارب روشن فکری بنامم. ادیان مختلف که طرفداران خود را دارند، هیچ وقت مشکلی برای هم ایجاد نمی‌کنند. باور من این است تضادهایی که اخیراً در بین مذاهب و ادیان به وجود آمده نتیجه اقدامات مبلغین متعصب بوده و آنان از این وضعیت سود می‌برند. در کشورهای مختلف اسلامی که من به آن‌ها سفر داشتم اینان و مبلغین متعصب سبب اصلی توقف و تعطیل برنامه‌های من شده‌اند. در یک موقعیت تحریک‌آمیز و نومیدانه سیاسی، در بهار کابل ویران هنوز هم فرصت‌ها و امیدواری‌ها وجود دارد.^۱ این عبارات می‌تواند آغازی دوباره باشد و زمان تغییر آگاهانه به حساب بیاید.^۲

ما که به کابل آمدیم، در محیطی ناآشنا در صدد ارزیابی فرصت‌های شغلی برای مردم بودیم و می‌خواستیم کاری انجام دهیم که ارزشش را داشته باشد و از آن نتیجه مثبت بگیریم. با وجود فاصله چشم‌گیر طبقاتی میان فقیر و غنی در افغانستان ما نمی‌توانستیم یک کار بزرگ انجام دهیم اما می‌خواستیم در جهت کاهش این فاصله تأثیرگذار باشیم. در این راستا از هر دو طرف یعنی مردم و نهادهای بین‌المللی توقع می‌رود که این تغییر انجام شود اما بسیار دشوار است که در کوتاه‌مدت این تغییرات عملی شود. تجارب عمده پناهندگانی که از نظر فرهنگی با ما کاملاً متفاوت هستند و نظریات مبهمی داشتند بعد از گذشت بیست سال این است که خود را بازنده حس می‌کنند. رویارویی با این تجربه ابتدایی که به بازندگان تعلق می‌باشد در هر جایی ممکن است دیده شود. عبور از

1. Christian Reder: Die fremde Religion war nie ein Problem, was geglaubt wird schon. In: Christian Reder: Lesebuch Projekte. Vorgriffe, Ausbrüche in die Ferne, Wien - New York 2006, S. 395 ff.

2. Texte aus: Christian Reder: *Afghanistan, fragmentarisch*, a.a.O., S. 7 ff., 13 ff.

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۲۱۱

جنگ سرد به سمت جهانی شدن و اعلام جنگ بر ضد تروریسم وضعیت سیاسی جهان را شکل داد. رویارویی شرق و غرب شکل گرفت و تقویت شد و افغانستان میدان و جغرافیای مبارزه این دو ابرقدرت گردید. وقتی به گذشته نگاه کنیم این تضاد آنان برای مؤسسات غیر دولتی کمک رسان یک فاجعه بود. در واقع جهادی وجود نداشت و مردم این کشور و جغرافیای آن به عنوان آزمایشگاه جنگ و نبرد اینان مورد استفاده قرار گرفتند.

فرصت‌هایی که ما علاقه‌مند آن بودیم، موجود بود. چیزی که جنون ویرانگری را ترویج کرد، افرادی بودند که مدت‌ها به بی‌نظمی و بی‌برنامگی فراتر از حد تصور عادت کرده بودند؛ مخصوصاً آن‌هایی که از جانب رژیم تحت آزار و اذیت قرار گرفته بودند. پناهندگان که در ابتدا بسیار امیدوار بودند سپس به عنوان نیروهای دموکراتیک کنار گذاشته شدند. ما برای همکاری با آن‌ها به دنبالشان می‌گشتیم. البته امروزه مشخص است که آن‌ها آخرین کسانی بودند که می‌خواستند توانایی‌های خود را به فرصت تبدیل کنند. این موضوع به عنوان تجربه اصلی این سال‌ها به شمار می‌رود. آن افراد می‌توانند امروز در جراید کابل تجربیات خود را بازگو کنند که متأسفانه این فرصت برایشان فراهم نمی‌شود.

از یک طرف اینان سعی می‌کنند برای به دست آوردن موفقیت، برای مردم چیزی بدهند. از طرف دیگر، مردم هم باید حاضر باشند که این علاقه‌مندی را نشان دهند و نباید این قضیه یک سوپیه باشد، چراکه در آن صورت قابل تحمل نخواهد بود. باید هر دو طرف مشخصاً فضایی ایجاد کنند که بتوانند مستقل و بدون کنترل همدیگر به کار خود ادامه دهند. بنابراین، این نیز به ابتکار عمل خصوصی و خودسازماندهی در چشم‌انداز جهانی آن است که معنا پیدا می‌کند. اریک هابسباوم (۱۹۱۷ - ۲۰۱۲ م.) در قرن جدید در مورد بیشتر جاهای دنیا این گونه می‌نویسد: «بیش از این نمی‌توان از دولت‌های کارآمد سخن به میان آورد و من فکر می‌کنم این چیزی کاملاً جدید است.» این مورد درباره‌ی آلبانی و همچنین قفقاز و

یا افغانستان صدق می‌کند. چیزی که در آن‌جا نمایان است و مدت‌هاست که در مناطق میانه‌رو قابل توجه است روش‌های عمل‌کرد رادیکالی، ساختارهای ناپایدار، اضمحلال، خودانزویی و از دست‌دادن روابط است تا گروه‌های اجتماعی خصمانه در کنار هم زندگی کنند. به عنوان عوامل ثبات‌بنیادی چیزی که او می‌گوید اینست: «آینده آن‌ها مبهم است.»^۱

افغانستان سرزمینی رؤیایی با تنوعی باورنکردنی است زیرا از خوشایندترین آب و هوا برخوردار است و در این مورد فقط با تبریز و سمرقند قابل مقایسه است. این توصیفات همیشه در کابل نقل می‌شوند. دوستان افغانستانی من هم همیشه از باغ‌ها، شکوفه‌ها، گل‌ها و میوه‌های فوق‌العاده صحبت می‌کنند و به یاد می‌آورند از بهشتی که توسط کوه‌های مرتفع محصور شده‌اند. کابل با ارتفاع ۱۸۰۰ متر بالاتر از سطح دریا شهری‌ست که می‌توان به عنوان جایی برای زندگی سالم در نظر گرفت. کسانی که در سال ۱۳۵۰ ش. در پیشاور پاکستان برای سازماندهی کمک‌ها به پناهندگان افغانستانی اقدام کردند در آن زمان مرزهای افغانستان به روی‌شان بسته بود. برای خارجی‌ها همانند پناهندگان، گذر از مرز ناممکن بود. آنان فقط می‌توانستند به شکل غیر قانونی از نواحی مرزی پکتیا و جلال‌آباد تا نورستان داخل کشور شوند. دسترسی به کابل، خیالی بیش نبود. نام کابل در همه جا بر سر زبان‌ها بود اما دور از دسترس می‌نمود. از کابل فقط چند تصویر و داستان‌های قدیمی در ذهن مردم بود. کابل نمادی از آزادی‌های فردی در افغانستان بود و روزگار خوبی داشت. جهانگردان اروپایی که قصد سفر به هند را داشتند از این شهر می‌گذشتند. مدت‌هاست که از آن کابل دیگر چیزی بر جای نمانده است.

پس از سال‌های جنگ اولین چیزی که به چشم می‌آید گرد و خاک، شلوغی جمعیت، ترافیک سنگین، بی‌نظمی و بازارهای درهم‌ریخته است. از باغ‌های معروف فقط بقایای خشکیده آن‌ها باقی مانده است. مکروریان‌ها، ساختمان‌هایی

1. Eric Hobsbawm: *The New Century*, London 2000, S. 36, 46, 167.

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۲۱۳۱



تصویر ۶۹: کابل ۱۳۸۲ خورشیدی

که در دهه ۱۳۴۰ش. توسط روس‌ها اعمار شده‌اند نشان از پویایی اقتصادی و اجتماعی شهر در آن زمان دارد. از زمان جنگ سرد و دوقطبی شدن جهان چیزی در شهر قابل شناسایی نیست. آب‌نمای (فواژه) میدان پشتونستان خشک و تا حدودی ویران شده‌است. ورودی هوتل کابل توسط آوار بسته شده و اکنون در حال بازسازی آن هستند. از جنگ‌های داخلی نشانه‌های زیادی در شهر دیده می‌شود. جنگی که مردم در آن دخیل نبودند و تنها قدرت‌نمایی جنگ سالاران بود. غرب کابل عمدتاً ویران شده‌است. تأسیسات و خانه‌های مردم به کلی از بین رفته و در بعضی جاها فقط دیوارها بر جای مانده‌است. اکنون بعضی مردم در این ویرانه‌ها شب و روز خود را می‌گذرانند و برای بعضی نیز به محل فروش اجناس ضروری و ابتدایی مورد نیاز زندگی تبدیل شده‌است.

قیمت آرد، برنج و گوشت مشخصاً بالا رفته و تقریباً بیست درصد قیمت اروپاست. علت تورم اقتصادی به نظر مردم چاپ پول‌های جدید در آلمان است. حقوق ماهیانه اکثر کارمندان دولت که آن هم با کندی و تأخیر پرداخت می‌شود چیزی در حدود ۵۰ یورو است که بسیار ناچیز است.

جایگاه ویژه برای غرفه‌های کتاب وجود دارد. بیشتر کتاب‌ها به زبان انگلیسی هستند که بازچاپ شده‌اند. دو سوم کسانی که از آن‌جا می‌گذرند، مردان هستند و تقریباً نیمی از زنان خود را در برقع پوشانده‌اند. آن‌هایی که با خجالت دست‌های شان برای درخواست پول به سمت دیگران دراز می‌شود اکثراً خانم‌هایی هستند که خود سرپرست خانواده‌شان هستند و همسران خود را از دست داده‌اند. در پارک‌های شلوغ و نامنظم شهر مردانی روی ویلچر کنار هم نشسته‌اند که عمدتاً قربانیان ماین هستند.

آب رودخانه کابل به سبب خشکسالی سال‌های پسین خشک و بستر رودخانه به زباله‌دانی شهر تبدیل شده‌است. بوی زباله‌های سوخته اطراف رودخانه را فرا گرفته‌است. در آن سوی دیگر، تلفن‌های موبایل و کافه‌های اینترنت ارتباط آسان



تصویر ۷۰: صرافان بازار شهزاده‌ها، کابل - ۱۳۸۲ خورشیدی

با دنیا را فراهم کرده است. صدها تاکسی زردرنگ در کنار خیابان‌ها به امید کسب درآمد مشغول به کار هستند. اثری از سه چرخه‌های ریکشا که اغلب در پاکستان و پیشاور دیده می‌شود در این جا نیست. در کابل رانندگی از سمت راست جاده است و در پاکستان از سمت چپ که این هم از طرف خارجی‌ها تعیین شده و مردم مجبور بودند خود را با آن وفق دهند. تقریباً در همه جا می‌توان اتوبوس‌های بنز آلمانی را دید. این اتوبوس‌های استفاده‌شده را بازرگانان از آلمان به کابل آورده‌اند و صاحبان آنان به کشور تولیدکننده افتخار می‌کنند. کامیون‌های باربری که با طرح‌ها و نقش‌های جالبی رنگ‌آمیزی شده‌اند در حمل‌ونقل جاده‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرند. در سرای شهزاده و بازار صراف‌ها با این که در طول دوره جنگ چند بار مورد دستبرد قرار گرفته، اما دسته‌های پول آشکارا همه جا دیده می‌شود. در کوچۀ مرغ‌ها فروشندگان عتیقه و جواهرات به کار مشغول هستند که از پیشاور نقل مکان کرده‌اند و روی قدرت خرید خارجی‌ها حساب ویژه باز کرده‌اند.

صاحبان مشاغل دیگر نیز از جاهای مختلف کم‌کم در حال برگشت به کشور هستند. خانه یکی از ژنرالان سابق وفادار به دکتر نجیب‌الله که اکنون به مهمان‌خانه «آسا» تبدیل شده یکی از جاهایی است که خارجی‌ها خود را در آن راحت حس می‌کنند. در این مهمان‌خانه همه از هدف سفر یکدیگر به افغانستان می‌پرسند.

این‌جا به جای شبکه خبری سی‌ان‌ان از بی‌بی‌سی که اخبار متعادل‌تری را منتشر می‌کند، استفاده می‌کنند. شبکه خبری عربی الجزیره را کسی دنبال نمی‌کند. در فواصل بخش‌های مختلف اخبار، وضعیت آب و هوا پخش می‌شود و از هوای آفتابی شهر و کشور خبر می‌دهد تا حدّ اقل موقعیت خوب جغرافیایی این سرزمین پهناور را یادآوری کند. زیرنویس‌ها پیوسته از صبح تا به شب از جست‌وجوی عناصر ضد آمریکایی در عراق خبر می‌دهند. مصاحبه انتقادی با یکی از وزرای کابینه عربستان سعودی (از کشورهای صادرکننده بنیادگرایی) در حال پخش است که به نظر می‌رسد با توجه به جوّ ضد عربی کنونی در افغانستان با استقبال مواجه شده‌است.

در محوطه‌ای در داخل فرودگاه کابل لاشه‌های هواپیماهای از کارافتاده را جمع کرده‌اند. در درب ورودی دهلیز فرودگاه نوشته شده که «به کابل خوش آمدید» و عکسی از احمدشاه مسعود قهرمان فقید کشور در آن‌جا نصب شده‌است. او سرانجام قربانی عملیات تروریستی یک عرب تونسی شد. هواپیماهای صلیب سرخ و سازمان ملل و شرکت‌های بین‌المللی نشان از حضور جامعه بین‌المللی به شکل اضطراری در کابل دارد. مردم از سراسر جهان در آن‌جا جمع شده‌اند. اکنون سه میلیون نفر (سه برابر تعداد قبل از جنگ) در این شهر ساکن هستند. با وجود این، جوّی بدون خشونت و دوستانه و به دور از خطر به وجود آمده‌است. ترجیح می‌دهیم که در ترافیک سنگین شهر فاصله‌مان را با ماشین‌های زرهی که متعلق به نیروهای حافظ صلح ترکیه است حفظ کنیم، چرا که چند روز پیش یک اتوبوس سربازان آلمانی مورد حمله قرار گرفته بود. حضور نظامیان بر تپه‌ها و

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان | ۲۱۷

بلندی‌ها خیلی به چشم نمی‌آید. مقبره نادرخان در نتیجه اصابت گلوله‌ها تقریباً تخریب شده‌است. ما در بالای این تپه با نیروهای آلمان و هلند مواجه شدیم. عصبی به نظر می‌رسیدند و علاقه‌ای به برقراری تماس با ما نداشتند. منطقه وسیع سفارت آمریکا که گسترش یافته شدیداً تحت محافظت قرار دارد. شب‌ها سر و صدایی از تیراندازی در خیابان‌ها به گوش نمی‌رسید.

وضعیت در کابل چنین است اما اگر بخواهید از کابل به ولایات دیگر سفر کنید احتمال این که در بین راه‌ها اموال شما مورد سرقت قرار بگیرد، بسیار بالاست. مسافرت برای همه خطرناک است. نیروهای طالبان، حزب اسلامی و القاعده در حالت تهاجمی و حتی جدی‌تر از قبل در حال برگشتن به منطقه هستند. این گروه‌ها سرسخت هستند و از طریق جنگ و ابزارهای مدرن شکست نمی‌خورند. ژان کریستف روفین در کتاب *امپراتوری و بربری‌های جدید* برای چنین مناطقی از جهان چنین اظهار نظر می‌کند: «بخش بزرگی از مناطق کاوش شده به حالت اولیه خود برگشته‌اند. دسترسی به این مناطق دشوار است و کنترل این ساحات به دست مردم افتاده‌است و هیچ کس این جا آرامش ندارد و با هرگونه نفوذ بیگانگان خصمانه برخورد می‌کنند.»^۱

این موضوع مختص افغانستان نیست. بر اساس یافته‌های نوید کرمانی در کتاب *شرق زیبای نوین*، در بین همسایه‌های افغانستان آن‌هایی که متمدن‌تر هستند کمتر از بقیه دچار بحران شده‌اند. از سال ۱۳۵۹ ش. ما توانستیم این افول را که از تأثیرات دیکتاتوری نظامی و افزایش اسلامگرایی بود، به صورتی ملموس تجربه کنیم. کرمانی می‌نویسد: «پاکستان روزگاری الگوی یک ملت مدرن بود. شهروندانش از گروه‌های مختلف قومی در کنار هم جمع بودند اما امروزه زوال دولت‌ش درسی برای همگان است. حتی در بسیاری از شهرها حضور مدیریت دولتی به حدّ اقل رسیده‌است. از سیستم جمع‌آوری زباله و بهداشت، آموزش و

1. Jean - Christophe Rufin: *Das Reich und die Neuen Barbaren*, Berlin 1993. S. 33.

حمل‌ونقل عمومی محلی تا ساخت‌وساز راه‌ها، دولت همه خدمات خود را به حد اقل رسانده است. اما به خاطر این کارها زندگی در آن‌جا متوقف نمی‌شود و شکل و ساختار نوینی پیدا می‌کند.^۱ با جنگ یا بدون آن همه چیز یکسان خواهد بود. همبستگی‌زدایی و دفاع مسلحانه از خود‌آنارشیزمی را سبب شده که به هر قیمتی فرد برای زنده ماندن خود تلاش می‌کند.

صدها مؤسسه کمک‌رسانی در مناطقی از کابل که تخریب نشده، مستقر شده‌اند تا بتوانند به فعالیت‌های خود بپردازند. از لوحه‌های آن‌ها می‌توان دریافت که فرهنگ پروژه‌سازی در این‌جا پُرنگ است که در وضعیت کنونی امری ناممکن را ممکن ساخته است. همچنان در کنار این‌ها به صورت واضح مؤسسات خصوصی نیز به فعالیت آغاز کرده‌اند. این مؤسسات که غیر انتفاعی هستند می‌کوشند با شناسایی ضرورت‌ها و نیازمندی‌های اجتماعی با همدلی و همکاری به فعالیت بپردازند. کارشناسانی از سراسر جهان آمده‌اند تا برای زنان، کودکان و یتیمان، مکاتب، مراقبت‌های بهداشتی و هر چیزی که دوباره می‌شود ساخت کاری انجام دهند؛ حد اقل این چیزی است که لوحه‌ها می‌گویند. چنین سیستمی بسیار مهم تلقی می‌شود، امری که در کشورهای ثروتمند شدیداً رو به کاهش است. ما با چند کارمند مؤسسات کمک‌رسانی صحبت کردیم، آن‌ها کم‌حرف و متمرکز به کارهای خود بودند. کارفرمایان مؤسسات از نیروهای محلی خود رضایت فوق‌العاده داشتند. به عنوان مثال یکی از این مؤسسات که از کالیفرنیا آمده بود اکنون در حال طراحی یک هتل زیبا در کنار بند غرقه (دریاچه کوهستانی) با خانه‌های ویلایی و امکان قایق‌رانی است. امکان سنجی‌های اولیه و نقشه‌ها کاملاً انجام شده است.

مدت‌هاست که این کشور مانند سایر کشورها به اینترنت دسترسی پیدا کرده است. دولت اعلام آمادگی کرده که از برنامه‌های بازسازی استقبال خواهد

1. Navid Kermani: *Schöner neuer Orient*. Berichte von Städten und Kriegen, München 2003, S. 67.

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۲۱۹۱

کرد. حتی در طول منازعات، نقشه و جغرافیای جنگ پیوسته به روزرسانی می شد و موجود بود.^۱ مؤسسات غیر دولتی هم نشان می دهند که چه می کنند و در حال انجام چه کاری هستند. یک صفحه اینترنتی با نام «راه‌نمای زندگی در کابل» ایجاد شده که برای مهمانان خارجی و گردشگران اطلاعات زیر را فراهم می‌کند.^۲ به عنوان مثال: مهمان‌خانه گندمک، دویچه هوف (خانه آلمانی‌ها در کابل) گران‌ترین مکانی که در حال حاضر می‌توانید غذا بخورید و یا آیریش پاب^۳ (محل محبوب توریست‌ها) که به دلیل تهدیدهای بالای توریستی فعلاً تعطیل است. اما آن غذاهای خوش طعم و متنوع افغانستان که می‌شد در کنار خانواده‌ها آن‌ها را تجربه کرد، در رستوران‌ها بندرت پیدا می‌شد. کتاب‌های معلوماتی در مورد افغانستان هم وجود داشت. کتاب‌هایی چون *تختی برای خواب* و *انسان دوستی در بحران* که روزنامه‌نگار نیویورکی دیوید ریف فرزند سوزان سونتاک^۴ نوشته، برای شما پیشنهاد می‌شود. عنوان این کتاب‌ها کارهای پرمعنای برتولت برشت را به ذهن تداعی می‌کند.

تازمانی که اصلاحات اساسی در سیستم‌های حقوقی بین‌المللی صورت نگیرد، سرنوشت بیش از ۲۰ میلیون پناهنده در سراسر جهان بسیار بدبینانه خواهد بود. پناهندگانی که هر کدام حدّ اقل یک تخت برای خواب در شب احتیاج دارند ولی در شرایط فعلی هیچ چیزی تغییر نمی‌کند. دیوید ریف می‌نویسد: «انسانیت به معنای موفقیت نیست بلکه نمادی از شکست است. تا دهه ۱۳۴۰ش. مؤسسات کمک‌رسان طوری رفتار می‌کردند که نیت خیرشان زیر سوال رفته بود که آیا مؤسسات قصد کمک دارند یا نه؟ در حالی که نهادهای مختلف سازمان ملل، بانک جهانی، نهادهای غیر دولتی بزرگ جهانی و تعداد بسیاری از فعالان سیاسی

1. Regierungs - Homepage: afghangovernment.com/Wiederaufbauprogramm: rebuild-afghanistan.com | Verlauf von Kämpfen: www.lib.utexas.edu/maps/afghanistan.html

2. The Survival Guide to Kabul: www.kabulguide.net.

3. Irish Pub

4. Susan Sontag

کوچک‌تر، حضوری فعالانه دارند.»^۱

با کمک هند شرکت هواپیمایی آریانا دوباره شروع به فعالیت کرده و سیستم حمل‌ونقل شهری (ملی بس) دوباره به کار افتاده‌است. کشور فرانسه در مکتب‌سازی کمک می‌کند. شبکهٔ انکشافی آقاخان ۷۵ میلیون دالر آمریکایی برای کمک به افغانستان بودجه تعیین کرده‌است. بنابراین پل‌ها ساخته می‌شوند، برنامه‌های منطقه‌ای حمایت می‌شوند و کابل از شبکه «GSM» یا تلفن همراه برخوردار شده‌است. پزشکان بدون مرز با ۶۸ نیروی بین‌المللی و ۴۰۶ نیروی محلی خدمت‌رسانی می‌کنند. آنان در سال ۱۳۸۳ ش. پس از به قتل رسیدن پنج نفر از همکارانشان توسط طالبان در بادغیس بعد از ۲۴ سال خدمات خود را در افغانستان به تعلیق در آوردند. هزینه‌های بازسازی ۱۴/۵ میلیارد دالر آمریکایی برآورد شده و جمهوری فدرال آلمان با ۳۲۰ میلیون یورو بزرگ‌ترین قرارداد چندجانبه را در بین همهٔ کشورهای اتحادیهٔ اروپا ارائه کرده‌است. برای «GTZ» یا نهاد همکاری‌های فنی آلمان^۲ چشم‌اندازهای طولانی مدت به وجود آمده‌است.^۳ به هر حال وعدهٔ انجام تعهدات که عمومی مطرح می‌شود دلخوری‌هایی نیز در میان ذینفعان به وجود آورده‌است. رقم‌های نجومی نتایج طولانی مدت خواهند داشت. مشاورها در همه جا رفت و آمد دارند و برنامه‌های بسیاری برای آبادی مناطق زلزله‌زده، ماین‌پاکی و راه‌سازی در حال انجام است. آژانس‌های کارایی در حال ظهور هستند. پست سریع دی‌اچ‌ال (DHL) وجود دارد. قابل توجه است که صدها دکان و کارگاه کوچک در سراسر شهر باز شده‌اند. در مکالمهٔ کوتاهی که هنگام ناهار با شهردار کابل انور جگدلک داشتم، از اظهارات کنایه‌آمیزش برداشت خوش‌بینانه‌ای داشتم زیرا که توجه به مشکلاتی چون تأمین آب، برق، دفع زباله، فاضلاب، حمل‌ونقل و ساخت‌وساز جاده‌ها و مجتمع‌های مسکونی

1. David Rieff: *A Bed for the Night. Humanitarianism in Crisis*, New York 2002, S. 21, 116.

2. GTZ, die Gesellschaft für technische Zusammenarbeit.

3. www.akdn.org | www.msf.org | www.gtz.de | www.bmz.de.



تصویر ۷۱: محمدانور جگدک شهردار کابل - ۱۳۸۲ خورشیدی

بود. او این برنامه‌ها را به صورت غیر تشریفاتی در جلسه‌ای با حضور ما، به سه معاون خود ارائه کرد. هر کدام از این معاونان حوزه کاری مشخص داشتند. یکی در حوزه‌ی تنظیف و دفع زباله، دیگری برای ساخت و ساز خیابان‌ها و معاون دیگر در حوزه‌ی حفظ و مرمت شهر کهنه؛ این برنامه‌ی روزانه‌ی اوست.

با کمک سازمان ملل، روشنایی خیابان‌ها تا حد زیادی بازسازی و راه‌اندازی شده‌است. چیزی که بسیار ضروری بود، تعویض کامیون‌های کهنه‌ی ساخت شوروی با کامیون‌های زباله‌ی جدید بود. تانکرهای آب آشامیدنی اهدایی جاپان

می‌تواند اندکی وضعیت آب‌رسانی به مردم محروم را سر و سامان ببخشد. پناهندگانی که در کمپ‌ها جمع شده‌اند باید سریعاً امکان بازگشتشان به محل زندگی قبلی فراهم شود. شماری از برنامه‌های کمک‌رسانی ناقص انجام می‌شوند که این ناهماهنگی‌ها در این وضعیت دردآور است. همهٔ ادارات دولتی در مورد کمک‌های مالی و برنامه‌ریزی پروژه‌ها به نهادهای خارجی متکی‌اند. برنامه‌های خرد و کوچک این‌جا و آن‌جا در حال انجام است اما مشکل عمده زیرساخت‌هاست که تا کنون توجه چندانی را برنینگیخته است. در این فرصتی که برای بازسازی و توسعهٔ شهری کابل فراهم شده به نظر می‌رسد مثل هر جای دیگری که انرژی و سرمایه از خود آن کشور نیست، نباید توقع زیادی برای ایجاد و ساخت عناصر مدرن شهری داشته باشیم. هرگونه مشارکت بین‌المللی از تحقیقات علمی گرفته تا مقالات جالب مهندسان در این شرایط استقبال می‌شود اما نگرانی‌های جدی در مورد امکان اجرای برنامه‌ها، تأمین هزینه‌ها و تداوم همکاری‌ها وجود دارد.

کاری که شهردار کابل (انور جگدلک) انجام می‌دهد پیچیدگی‌های خاص خود را دارد. او به عنوان فرمانده‌ای برجسته از منطقه‌ای در ننگرهار، شهردار این شهر است. وی در ورزش کشتی گویا از قهرمانان بوده و هنوز هم قد و قامت تنومندش قابل توجه است. او هم‌زمان رئیس کمیتهٔ ملی المپیک نیز هست. به عنوان رئیس این نهاد از بازی‌های بین‌المللی ورزشکاران افغانستان سخن می‌گوید. از چند ماه قبل شکست تیم ملی فوتبال افغانستان با نتیجهٔ ده بر صفر در مقابل ایران و نیز چهار بر صفر در برابر هند یاد می‌کند که کمی اوضاع اکنون بهتر شده و اخیراً پیروزی کوچکی در برابر تیم ملی فوتبال قزاقستان به دست آمده است. تحصیل در رشتهٔ ادبیات فارسی نیز شهرتی برای او رقم زده است.

پس از گذشت چند روز از سفر ما در کابل و گفت‌وگوهای فراوان، این توقع در ما به وجود آمده که باید با حماقت‌های تاریخی این کشور خداحافظی شود تا از تاریکی پشت سر دور و دورتر شوند اما کسی تمایل به صحبت از گذشته را ندارد.

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۲۲۳۱

راننده‌های تاکسی در مورد محدودیت‌های خسته‌کن گذشته با هم شوخی می‌کنند که حتی ممکن بوده گاهی به سبب پخش آهنگ در تاکسی به زندان بیفتند. یکی از راننده‌های تاکسی با خنده می‌گوید: «در افغانستان چیزی نمانده و مثل یک باغ خشک است. امیدواریم که با کمک‌های خارجی دوباره این کشور رشد کند و سرسبز شود. دزدان سابق دوباره جیب‌های بزرگی برای دزدی دوخته‌اند.»

نجیب یکی از کودکان کار در محله‌ای که ما اکنون در آن جا هستیم، می‌گوید از صبح زود به کار شروع می‌کند و بعد از ظهرها به مکتب می‌رود. او که پدرش در جنگ کشته شده، می‌خواهد تعمیرکار / مستری موتر شود. آن روز با یک یورویی که گرفت درآمد خوبی به دست آورد. او را پدرش به خاطر دکتر نجیب‌الله، نجیب نام گذاشته، مردی که اکنون زنده نیست. نجیب‌الله که رئیس سابق خاد و آخرین رئیس جمهور حکومت کمونیستی در کابل بود، با ورود طالبان به پایتخت به صورت وحشیانه‌ای به قتل رسید. احمدشاه مسعود مهم‌ترین رقیب او که دیگر برای خود قهرمانی شده تصویرش همه جا نصب است، عمدتاً در موردش صحبت می‌کنند و عکسش در طاق‌ها گذاشته شده است. به نظر می‌رسد که اگر کسی در بحث کردن میانه‌روی را رعایت کند، تبدیل به کد جدیدی خواهد شد. مداخله نظامی امریکا و ناتو که با شکست طالبان قدرت را در دست گرفتند اکنون مورد استقبال قرار گرفته است اما باید با مجوز سازمان ملل صورت می‌گرفت. این نظری است که مدام شنیده می‌شود و از نظر سیاسی تناقض دارد که اگر حمله ۱۱ سپتامبر اتفاق نمی‌افتاد چنین کمکی نیز وجود نمی‌داشت. همچنان که دوباره با گرم شدن موضوع عراق توجه به افغانستان کمتر شده است.

این ترس وجود دارد که اگر سربازان خارجی نباشند عده‌ای دست به سلاح ببرند. به ویژه از جانب برخی گروه‌های شورشی در جنوب که اکثراً پشتون‌ها هستند و از جانب برخی‌ها حمایت می‌شوند، این نگرانی وجود دارد. کسی نمی‌داند که آیا نزدیک شدن به طالبان ممکن است یا نه و در این خصوص دیدگاه‌های متفاوتی

وجود دارد. اکنون در کابل چه طرف بنیادگرا و چه کمونیست باشد بیان دیدگاه‌ها دشوار است و جرأت زیادی می‌طلبد. سکولار، لیبرال و یا چپگراها در این کشور با مشکلات زیادی مواجه هستند. هواداران‌شان مرده‌اند و یا دور از کشور به سر می‌برند. به نظر می‌رسد که مدت‌هاست خطی میان مدرنیست‌ها و سنت‌گرایان و میان شهرنشینان و روستائیان در این جا کشیده شده‌است.

بسیاری از افرادی که با ما صحبت کردند، یکدیگر را از قبل می‌شناختند. آنان اغلب افرادی بودند که یکدیگر را پس از پانزده یا بیست سال به آغوش می‌کشیدند. تنش‌های ناشی از وابستگی‌های مختلف یا مواضع سیاسی بلافاصله آشکار نمی‌شوند. به نظر می‌رسد که بیشترشان بسیار تجربه کرده‌اند که دوستی‌ها را محتاطانه به پیش ببرند. با این حساب هر کسی باید بر بی‌اعتمادی خود غلبه کند. خیلی‌ها دلایل خودشان را دارند که احساس کنند یک قربانی هستند. زندگی‌ها، مسیرهای زندگی، چشم‌اندازهای زندگی، شبکه‌ی روابط و هزاران چیز دیگر همه نابود شده‌اند. فقط بیش از یک میلیون کشته خلاصه‌ای از ژرفای فاجعه‌است.

این که بسیاری از تبعید حتی به گونه‌ی موقتی برمی‌گردند، می‌تواند نشانه‌ای از عزیمت و گشایش باشد. به عنوان مثال دکتر عبدالله عثمان میان ایالات متحده و کابل در رفت و آمد است و از پروژه‌ی مراقبت بین المللی یتیمان نظارت می‌کند. با او دیداری تنظیم شد. به کمک ایشان امکان دیدار با شماری از اعضای کابینه‌ی دولت انتقالی نیز میسر شد. این موقعیت برای غیر روزنامه‌نگاران به سادگی فراهم نمی‌شود که بتوان در زمانی کوتاه تعدادی از افراد بلندرتبه‌ی کشور را یک جا ملاقات کرد. بیشتر وزیران (از مجموع سی وزیر کابینه) شاید در خارج از کشور باشند. با این حال با معینان این وزارت‌ها بدون هیچ مشکلی می‌توان قرار ملاقات تنظیم کرد. به عنوان مثال قمر وکیلی معین شهدا و معلولین وزارت کار و امور اجتماعی مسئولیت همه‌ی معلولین جنگ و خانواده‌های شهدا را بر عهده دارد. او

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان | ۲۲۵۱

و شوهرش که سال‌هاست به عنوان آموزگار در شهر کسل آلمان زندگی می‌کردند برای تأسیس یک نهاد در ابتدا به صورت مؤقت به کابل برگشتند. برای دستیابی به اهدافش لازم بود که او با نهادهای غیر دولتی چون مؤسسه فرهنگی آینه و مؤسسه غیر دولتی واشنگتن - پاریس همکاری‌هایی داشته باشد. او برای احیای فرهنگی و رسانه‌های مستقل در افغانستان تلاش می‌کند و این نهادها در عوض، برنامه‌هایش را حمایت مالی می‌کنند.^۱ وی به آلمانی توضیح می‌دهد که تا به حال ۳۷۰۰ آموزگار زن در کابل برای ورود به نظام معارف درخواست داده‌اند. در این میان حدود دوهزار دختر می‌توانند ترک تحصیل خود را جبران کنند. کتب درسی و همچنین کتاب‌های دستور زبان برای ترجمه و چاپ مجدد مهم خواهند بود. همکاری‌ها قرار است که برای همهٔ یتیمان جنگ، خانواده‌های شهدا، زمینۀ آموزش فعالیت‌های فنی و حرفه‌ای را مهیا کند. به دلیل فعالیت بسیار نامنظم مکتب در جریان جنگ‌ها، وقت زیادی برای آماده‌سازی مکاتب نیاز است. او پی‌هم تأکید می‌کند که این شوق زنان و دختران برای فرصت‌های آموزشی و در مجموع قدرت زنان افغان بسیار دلگرم‌کننده است. ایجاد مشاغل نیمه‌وقت که تعادلی میان شغل و خانواده برقرار باشد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار خواهد بود. تا زمانی که سیستم پُست در کشور ساخته شود، او از طریق آدرس پستی خود در کسل آلمان با سفارت‌خانه‌ها در ارتباط است. با توجه به این که بهبود شرایط در کشور مدت زمان زیادی را در بر خواهد گرفت، کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل از اعمار و ادارهٔ اردوگاه‌های پناهندگان در نزدیک مرزها حمایت می‌کند. از سال ۱۳۷۱ش. این کار در افغانستان آغاز شده و موفقیت‌هایی حاصل شده است. از سال ۱۳۷۳ش. و با آغاز موج جدید پناهندگی، سیاست‌های محدودکننده‌ای در پاکستان و ایران در خصوص پناهندگان روی دست گرفته شده است. در آن زمان هیچ کس ایده‌ای نداشت که این موج پناهندگان کجا ساکن خواهند شد. سپس

1. Cooperating Organizations for Afghanistan Reconstruction: www.womenforwomen.org | andere damals genannte Links nicht mehr aktuell.

با کمک اتحادیه اروپا و سازمان بین‌المللی مهاجرت هزینه‌های اسکان مجدد در حدود ۴۰۰۰ یورو برای افغان‌هایی که قصد بازگشت به افغانستان را داشتند تا تابستان ۱۳۸۲ ش. پرداخت شد، به‌ویژه آنانی که به تخصصشان نیاز فوری بود. بیشتر این کسان از پاکستان و ایران به کشور بازگشتند. به دنبال آن از اتحادیه اروپا ۳۸۴ نفر (از آلمان ۱۴۳ نفر، از اتریش ۱۶ نفر، از سوئیس ۱۲ نفر) و از آمریکا ۳۸۳ نفر برگشتند. توزیع پناهندگان در ۴۱ کشور نشان‌دهنده آن است که چقدر گریز و فرار از کشور پرزنگ بوده است.^۱

شبکه‌ای از نهادهای رضاکار نیز جدا از این برنامه‌ها، ابتکارات سازمان‌یافته‌ای را انجام می‌دهند. در سال ۱۳۸۲ ش. در اروپا ۳۶۵ هزار نفر و در شمال آمریکا ۳۰۰ هزار نفر از افغانستان زندگی می‌کردند.^۲ در روسیه هیچ سخنی در این باب مطرح نمی‌شود و اطلاعاتی در دسترس نیست. از افراد ساکن در اروپا و آمریکا بسیاری از آن‌ها چندتابعیتی هستند. با فرض این که همه برگردند، شاید که زندگی‌های آن‌ها دوباره از بین برود. جهانی شدن تفاوت‌هایی در نگرش اینان و علایق حرفه‌ای آن‌ها ایجاد کرده است که هرچند شاید کمکی به بازسازی کشور بکند اما برای خودشان نوعی محدودیت محسوب می‌شود.

دکتر بشیراحمد زکریا استاد دانشگاه کلمبیا و وکیل قادر امیرجار از دانشگاه جورج واشنگتن از جمله مددکاران مؤقت هستند. وکیل امیرجار مشاور دولت در طرح حقوقی جدید مشغول به کار است. زکریا می‌گوید:

همه وزارت‌خانه‌ها در این طرح دخیل هستند. اساساً نشان می‌دهد که یک ادغام قانونی تا چه حد موفق است. پیش‌نویس قانون اساسی در دست تهیه است. در صورت امکان، انتخابات باید در سال ۱۳۸۳ ش. برنامه‌ریزی شود تا در سال ۱۳۸۴ ش. برگزار شود. قانون اساسی زمان شاه هنوز مورد بحث است. این قانون از همه جوانب مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

1. EU - Return of Qualified Afghans Programme: www.iom-rqa.org | www.reliefweb.int.

2. Daten aus Der Standard, Wien, 31. Juli 2003.

در افغانستان جدید اگر دین با سیاست آمیخته شود کاملاً یک تمرین اشتباه خواهد بود. جهت‌های مختلف نیاز به فضای آزاد و دموکراتیک دارند و از این راه می‌توان با افراد و اعتقادات مختلف کنار آمد. باید تلاش کرد که قانون خانواده کنونی که بر اساس سنت‌های سختگیرانه اجتماعی تعیین شده به یک اصل قانونی تبدیل نشود. ضروری است یک قانون اساسی جدید، دموکراتیک، قابل کنترل از طرف نهادهای مدنی تهیه شود. قانونی که بتواند تضادها و ظلم و تبعیض را از میان بردارد و فرصت‌های ایجاد شکل‌های پایدارتر همکاری را در نظر بگیرد و خطر بنیادگرایی را خنثی و کنترل کند.

در گذشته دورتر اردوگاه‌های فلسطین مرکز جذبی بود برای نیروهایی که تمایل به خشونت داشتند. در دوره تجاوز شوروی و نیز در دوره تسلط طالبان و با تغییر شرایط بسیاری از این نیروها به افغانستان نقل مکان کردند. در این دوره حضور هزاران مبارز از پاکستان، خاورمیانه، شمال آفریقا و چین این موضوع را اثبات می‌کند. این چنین بین المللی سازی مسأله جدیدی بود و چالش‌های خاص خود را آفرید. اکنون اتصال به جهان وطنی مستقل گذشته مهم است.

کسانی که از غرب به کشور برمی‌گردند می‌توانند عامل مهم و تأثیرگذاری به حساب آیند و سبب جذب کمک‌ها شوند. مشکل فعلی این است که کمک‌ها در یک تضاد قرار گرفته و خارجی‌ها با دادن امکانات و فراهم کردن منابع مادی می‌خواهند حقوق و آزادی‌های فردی مردم و نهادها را سلب کنند. هفت تا هشت میلیون آمریکایی مسلمان در حال حاضر تحت تبعیضی باور نکردنی قرار دارند و بدون درد دست داشتن مجوز قانونی مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند.

ایستگاه‌های تلویزیونی وابسته به دولت مانند فاکس نیوز هم این وضعیت را دامن می‌زنند. در زندان‌های گوانتانامو، بگرام و دیه‌گوگارسیا عدالت تأمین نمی‌شود. به عنوان یک افغان که مدت‌ها در آمریکا زندگی کردم و از هواداران حزب دموکرات هستم همه این‌ها را کاملاً تهدید آمیزی دانم. این جای یک الگوی خوب که تأثیرگذار باشد وجود ندارد.

بانوی جوانی به نام آسیه که او نیز در این جمع شرکت داشت و در آمریکا بزرگ شده و به زودی تحصیلاتش را در رشته حقوق آغاز می‌کند، می‌گوید: «تبعیض‌ها در آمریکا فعلاً شکل عادی به خود گرفته و من به عنوان یک فرد افغانی - امریکایی باز هم انتخابم زندگی کردن در این کشور خواهد بود.»

در یکی از جلسات بحث و بررسی در مورد قانون اساسی درخواست می‌شود که در درجه اول در مورد تأمین حقوق زنان و اقلیت‌ها، مذهب و آزادی مذهبی، شرایط نامزدی ریاست جمهوری و حقوق افغان‌های خارج از کشور صحبت شود. در جلسه دیگری معین نشراتی وزارت اطلاعات و فرهنگ عبدالحمید مبارز چنین عنوان می‌کند که چقدر زمینه کاری از رسانه، تلویزیون، رادیو و موزیم‌ها گرفته تا بازسازی مراکز فرهنگی وسعت دارد و بدون مرز است. تعدادی روزنامه و مجله به عنوان مثال هفته‌نامه دوزبانه کابل (انگلیسی و فارسی) در اوضاع فعلی شروع به کار کرده‌اند. او فکر می‌کند که یک کتاب‌خانه ملی خوب از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از سهام موزیم ملی تازه بازسازی شده فقط یک چهارم باقی مانده است. وزیر او در کنفرانسی در پاریس مشغول مذاکره درباره این گونه مشکلات بود که بدون کمک‌های گسترده از جانب یونسکو نمی‌توان با بسیاری از مشکلات مقابله کرد. در بخش امور تکنولوژی و تجاری تغییرات مهمی اتفاق افتاده که از جمله به گسترش استفاده از تلفن‌های همراه در حد قابل توجهی باید اشاره کرد.

همچنین در مذاکرات با عبدالرحمان سلیم معین وزارت حج و اوقاف و محمد نظری رئیس مالی این وزارت در ابتدا به امور اداری پرداخته شد و در آخر عمدتاً درباره هماهنگی‌های سفر حج صحبت کردیم که با وجود شرایط بحرانی در سال گذشته ۲۵,۰۰۰ نفر با هزینه ابتدایی ۱,۵۵۰ دالر به آنجا مسافرت کردند. پس از این که قراردادها بسته شد حجاج از چهار شهر بزرگ از طریق شرکت هوایی آریانا به سوی عربستان پرواز کردند. در جریان این گفت‌وگوها یکی از رهبران گروه طالبان از جانب معین حج و اوقاف سخت محکوم شد که بحث‌ها و مجادلاتی

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۲۲۹۱

را برانگیخت. او مسئولیت این امر را به خارجی‌ها نسبت می‌دهد که از طریق فرایندهایی توسط گروه‌های مخفی و از خارج کشور کنترل می‌شود. در مورد نقش خود سلیم با این نمی‌توان وارد بحث شد. از دید او هر پاکستانی و عرب سعودی باید جداگانه مورد بررسی قرار گیرد. بن‌لادن و پیروانش کاری به دولت خود ندارند و تابعیت او هم مدت‌هاست که از اعتبار ساقط شده‌است.

با آن هم معین وزارت حج و اوقاف می‌کوشید از خود فردی لیبرال و متعهد به اصول نشان دهد اما تمام رفتارهایش شبیه به یک بنیادگرا بود. او می‌گوید که اصلاحات باید محتاطانه انجام شود که اگر چنین نشود سبب ترویج بنیادگرایی در میان طالبان خواهد شد. بعد از این همه حوادث تلخ بر سر مردم، نباید کاری کنیم که طالبان بیشتر تحریک شوند. هیچ‌کس نباید در اعتقادات خود دلزده و یا تشویق به انجام کاری خلاف میل خود شود. برخلاف نظام ضعیف مکتب، سطح معلومات به صورت جدی بالا رفته‌است و این نویدی برای این جامعه‌است. نشرات باید توسط دولت نظارت شود همان‌گونه که در دهه‌های قبلی چنین بود. بقایای استوپه‌ها و عبادتگاه‌های بودایی در گوشه و کنار کشور نشان می‌دهد کسانی که در گذشته‌ها در پی تخریب این بناها بودند، شناخت درستی از اسلام نداشتند. البته که باید آن سوی دیگر این ادعا را هم دید یعنی آیا مسلمانان افغانستان آن تحمل و مدارای مذهبی را دارند که دیگر ادیان را در این کشور تحمل کنند؟ باری یک بهایی در کنفرانس ادیان در کشور آمریکا از سلیم پرسیده بود که اگر در کابل می‌بودم آیا به دلیل داشتن دین دیگری جز اسلام، کشته نمی‌شدم؟!

در مسیر راه کنار دبیرستان / لیسه ویرانه‌ی غازی توقیفی می‌کنیم که فقط یک قالب بتونی بدون دیوارهای جانبی در دست تعمیر است. مدیر مکتب ما را به نوشیدن چای دعوت می‌کند. او تعریف می‌کند که با این برنامه‌ریزی مؤقت به این زودی‌ها چیزی تغییر نخواهد کرد اما در زمستان به علت هزینه‌های گرمایش سنتی، تعطیلات طولانی در پیش خواهیم داشت. راکت‌پرانی و حملات موشکی



تصویر ۷۲: از چپ: ساختمان بزرگ و ویرانه سیلو در کابل | دایرستان / لیسه غازی، کابل - ۱۳۸۲
خورشیدی

و درگیری‌های خیابانی در دوره جنگ داخلی توسط شبه نظامیان حزب اسلامی و رقیبانشان در این منطقه خسارات بسیار به بار آورده است. قتل عام هزاره‌ها در این جا اتفاق افتاده است. در پژوهش‌های مستقل اعلام شد که تلفات راکت پرانی‌های کور نیروهای وابسته به حکمتیار فاجعه‌ای بزرگ‌تر از ده سال اشغال شوروی را به بار آورد. در مجموع جنگ در کابل جان تقریباً ۶۰ تا ۸۰ هزار انسان بی‌گناه را گرفت. در شهری که ۳۰۰ تا ۶۰۰ هزار نفر زندگی می‌کردند اکنون دو میلیون نفر زندگی می‌کنند.^۱ از ساختمان سینمای بریکوت فقط سازه اصلی

1. Conrad Schetter: Ethnizität und ethnische Konflikte in Afghanistan, a.a.O., S. 492, 493.

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۲۳۱۱



تصویر ۷۳: علی محمد زهما، دانشگاه کابل - ۱۳۸۲ خورشیدی

ساختمان در کنار خیابان باقی مانده است. در دامنه کوه، دانشگاه پلی تکنیک افغانستان است که دست نخورده و سالم باقی مانده است. این دانشگاه فنی هدیه ای از جانب شوروی است. کارخانه بزرگ نان یا سیلو هم با برج بلندش که در همان نزدیکی هاست سوراخ سوراخ شده است و نشانه دوستی شوروی بوده است.

ایالات متحده زودتر از همه به تأسیس دانشگاه کابل علاقه نشان داده‌است. با نگاهی به گذشته، این دانشگاه در آغاز دهه ۱۳۱۰ ش. بعد از جنگ جهانی دوم وسیعاً گسترش یافت. بندرت محوطه دانشگاهی با چنین وسعت در اروپا یافت می‌شود. زمین آن هم هدیه‌ای است از جانب خانواده رئیس جمهور محمد داوود که در کودتای ۱۳۵۷ ش. کشته شد و در مورد تلاش‌هایش در زمینه نوسازی سخن بسیار است. دانشکده‌ها هر کدام ساختمان‌هایی شبیه خوابگاه‌های مدرن دارند که عمدتاً در طول درگیری‌های جنگ سالم مانده‌اند. ویرانی‌های پشت‌نماها قابل مشاهده نیستند. ما از دانشجویان در هر جا خواسته‌های یکسانی شنیدیم: «ما استاد، معلومات، کتاب و انگیزه بیرونی احتیاج داریم.»

پاسخ شریف فایز وزیر تحصیلات عالی را می‌توانید در «هفته‌نامه کابل» بخوانید: «دانشگاه‌های جدیدی در هرات، مزار شریف، بلخ، ننگرهار و قندهار برنامه‌ریزی شده‌اند. دانشگاه آمریکایی در بیروت به عنوان الگو در نظر گرفته شده‌است. از جانب بنیاد افغان - ترک و بنیاد احمدشاه مسعود کمک‌های مالی بسزایی در نظر است و گفت‌وگوهایی با کره جنوبی در رابطه با مراکز فناوری اطلاعات در چهار ولایت صورت گرفته‌است. این گفت‌وگوها حول کتاب‌خانه‌ها، دسترسی به اینترنت و دوره‌های آموزش از راه دور انجام می‌شود.» او ادامه می‌دهد: «ما برای پاسخ‌گویی به نیازهای اقتصادی و توسعه جامعه، باید دانشگاه‌های خود را اصلاح کنیم. به گمان من باید در تمام دانشگاه‌ها مدیریت تدریس شود، چون امروزه مدیریت در افغانستان دچار فساد و انحراف شده‌است.»^۱

در وزارت تحصیلات عالی با پرفسور محمد صابر خویشکی نماینده وزیر، در مورد فرصت‌ها و چاپ کتب صحبت کردیم. این فشرده سخنان اوست:

ما باید با دانشگاهی که نیاز فوری به همه چیز داشت و مستقلاً در مورد پذیرش

1. Sharif Faez, Minister für höhere Bildung, im Gespräch mit Abdul Akbar, Kabul Weekly, 11. Juni 2003

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان | ۲۳۳

و انتشار کتاب‌های درسی تصمیم می‌گرفت، هماهنگ می‌شدیم. مصوّباتی که توسط وزارت خانه انجام می‌شود فرمالیته و صوری به حساب می‌آیند. زمانی که با معاون علمی دانشگاه کابل پرفسور عارض ملاقات کردیم این مسأله بلافاصله تأیید شد. از طرف دانشگاه‌هایی در ایالات متحده مثل دانشگاه پردو از ایندیانا، دانشگاه کلمبیا، بنیاد SABRE کتاب‌های زیادی به زبان انگلیسی اهدا شده‌است. با این همه در قسمت کتب و منابع به زبان‌های ملی کمبود زیادی هنوز حس می‌شود. کمبود بودجه در این امر وجود دارد و هنوز ابتکار عملی از جانب خارجی‌ها پیشنهاد نشده که نویسندگان افغانستانی را ترغیب کند تا آثارشان را چاپ کنند. ما پیش از این با شاه‌محمود، تاجر کتاب در دکانش در هتل اینترکانتیننتال ملاقات کرده بودیم. او به ادبیات اروپا هم آشنا است و کتاب فروش کابل که توسط اسن سیرستاد^۱ نوشته شده به او تقدیم شده‌است. شخصیت شاه‌محمود در این کتاب به نام «سلطان خان» با نگرش افراطی یک مرد افغان تصویر شده و شاه‌محمود با این تصویر هیچ مشکلی هم ندارد و شاید تا هنوز خودش هم آن کتاب را نخوانده باشد. دکان اصلی‌شان در مرکز شهر توسط پسرش ایرج محمد در نزدیکی هتل مصطفی اداره می‌شود که مجهز به آثار کلاسیک ادبیات، سفرنامه‌های چندزبانه، نسخه‌هایی کپی از پاکستان و هند و نسخه‌های جدیدی از لندن و نیویورک است. باور ما این هست که این کتاب برای مخاطبان خیالی نوشته شده‌است اما بدیهی است بسیاری چیزها در کابل وجود دارد که در جاهای دیگر هیچ معنایی ندارند. به ما توصیه می‌شود که در لاهور کتاب‌ها را چاپ کنیم. چون در پاکستان کپی رایت (حق چاپ) هیچ مفهومی ندارد، بنابراین هزینه کتاب کمتر خواهد بود. در مورد فروش کتاب‌های مربوط به افغانستان ما نگرانی نداریم. دو هزار نسخه به تازگی به فروش رفتند و به چاپ بعدی روان کردیم. ایده تأسیس یک انتشارات در کابل در مکالماتی که با زهما داشتیم شکل گرفت، اما این حرکت یک حضور مستمر می‌طلبد. شاه‌محمود ملقب به سلطان خان

1. Asne Seierstadt

می‌تواند در این کار یک گزینه باشد، ولی اگر یک افغان در رأس آن باشد این کار به ثمر نخواهد رسید چرا که او به این کار به عنوان یک فرصت اقتصادی نگاه می‌کند. شاه محمود می‌گفت: «بهتر است که توسط تکنوکرات‌های اروپایی این کار را پیش ببریم. وقتی ما افغان‌ها خودمان رهبر انتخاب کنیم، اشتباه از کار در می‌آید. آن‌ها با هم کار نمی‌کنند و مردم رنج می‌برند.» این نقل قولی است که از کتاب ذکر شده اما در این جا نقصی وجود دارد: «ما هنوز نخبگان خود را به دست نیاوردیم و جایی که نخبگان حاکم باشند آن جا خلأ وجود نخواهد داشت.»^۱

فقط یک ناظر دقیق مانند نوید کرمانی در چارچوب فضای بین‌المللی فرصت خاصی را می‌بیند: «به نظر من اگر موضوعات مواد مخدر، موج پناهندگان و شعاع اتمی در مرزها مورد دقت قرار نگیرد این مناطق به سیاستمداران و جنگسالاران واگذار خواهد شد. اگر این موارد در شمال هند و آسیای میانه جدی گرفته نشود یک روز به شکل بسیار بی‌شرمانه مشکلات بروز خواهد کرد^۲ اما تناسب تا سال ۱۳۹۴ش. این گونه است که: جامعه بین‌المللی در افغانستان هشتاد و پنج میلیارد دالر برای امور نظامی هزینه می‌کند ولی برای ساخت و ساز فقط هفت میلیارد دالر اختصاص می‌یابد.»

1. Asne Seierstad: *Der Buchhändler aus Kabul. Eine Familiengeschichte*, München 2003, S. 302.

2. Navid Kermani: *Schöner neuer Orient*, a.a.O., S. 89 f.

موقف‌گرفتن در بارهٔ اوضاع افغانستان

یکی از همکاران قدیمی روزنامهٔ زایت مایکل لودرس در مورد تحولات خاور میانه این‌گونه نقدی وارد می‌کند:

برای القاعده و داعش هر دو می‌توان بر روی آنان برچسب «ساخت آمریکا» زد. طالبان افغانستان و القاعده و اسامه بن لادن با هم ادغام شدند و از اسلام رادیکال الهام گرفتند. اینان تحت نفوذ عربستان سعودی و وهابی‌ها و مدرسه‌های دینی در پاکستان و نواحی مرزی افغانستان هستند که همانند جنگ مجاهدین در سال‌های قبل توسط سیا (CIA) تمویل می‌شد. در یک نظرایدئولوژیک میان وهابیت، اسامه بن لادن و یا داعش تفاوتی وجود ندارد. برای اینان دشمنشان کسی است که به اسلام ایمان نداشته باشد.¹

از لحاظ منطقه‌ای می‌توان ادعا کرد که ده میلیون نفر تحت کنترل جهادی‌ها و داعش بودند تا این که در مهر / میزان ۱۳۹۶ ش. از شهر کویری رقه در سوریه به عنوان آخرین پایتخت خلافت به صورت شرم‌آوری از شبه نظامیان کُرد سوری به فرماندهی روجای فلات^۲ رانده شدند. به خاطر این بحران‌های اخیر در میان مسلمانان، استفاده از اسلام به عنوان ابزار جنگ توسط وهابی‌ها ادامه دارد. قربانیان زیاد و کشته‌شدگان بی‌نام و نشان این بحران، توجه جهان را به‌ویژه به گروه

1. Michael Lüders: Wer den Wind sät. Was westliche Politik im Orient anrichtet, München 2017, S. 28, 35, 171.

2. Kurdin Rojda Felat

داعش جلب کرد. اینان همه در اروپا زندگی می‌کردند و از طرف داعش تحریک می‌شدند و در افغانستان نیز به رقیب طالبان تبدیل شدند. تتو زامر^۱ در هفته‌نامه هامبورگی زایت^۲ در تیر / سرطان ۱۳۹۶ ش. چنین می‌نویسد:

از مدت‌ها بدین سوطرح این که از هندوکش چگونه دفاع شود به فراموشی سپرده شده است. بعد از جنگ مجاهدین با نیروهای شوروی در دهه شصت خورشیدی که با حمایت آمریکا به پیش می‌رفت، آمریکا این بار با هم‌پیمانان خود دوباره در این کشور در جنگی طولانی که تاکنون هفده سال به طول انجامیده گرفتار شده است. آمریکا از سال ۱۳۸۰ ش. حدود هزار میلیارد برای جنگ و ۶۵ میلیارد برای آموزش و ۱۲۰ میلیارد دلار برای بازسازی هزینه کرده‌اند. دولت فدرال آلمان تا سال ۱۳۹۴ ش. ۸/۸ میلیارد یورو به اضافه ۴/۳ میلیارد یورو برای کمک‌های توسعه‌ای در نظر گرفته بود. بیان و اعلام آمار دقیق در این حوزه بسیار مشکل است. در یک نگاه واقع‌بینانه، هر سال حدود یک میلیارد یورو هزینه جنگ می‌شود و مؤسسه تحقیقات اقتصادی آلمان^۳ این مبلغ را ۲/۵ تا ۳ میلیارد یورو محاسبه می‌کند.^۴

تتو زامر می‌افزاید: «در این جا راه حل نظامی وجود ندارد، بهترین حالت، یک راه حل سیاسی است که حتی اگر با مذاکره با طالبان میانه‌رو انجام شود.» مجله هامبورگی اشپیگل که اکثراً خوش‌بینانه نظر می‌دهد، سرانجام چنین اظهار نظر کرد که:

دانه‌هایی که غرب کاشته همه جا رشد می‌کنند. در کابل هم گروهی جوان، لیبرال و زبده که بسیاری نیز خانم هستند به وجود آمده است. خصومت‌های قومی گسترده که پدرانشان ره‌نمونشان می‌کردند و بر اساس آن کشور را طبقه‌بندی کرده بودند، دیگر وجود ندارد. جوانان دیگر نمی‌خواهند به

1. Theo Sommer

2. Die Zeit

3. das Deutsche Institut für Wirtschaftsforschung (DIW Berlin).

4. Theo Sommer: Der endlose Krieg, Zeit online, 4. Juli 2017.

بزرگ ترها گوش دهند؛ بزرگ ترهایی که اسلحه دارند امانی توانند بخوانند و چیزی بنویسند. با وجود همه ستیزه جویی ها بسیاری از موارد به ویژه مواردی چون ساخت و ساز جاده ها و شاه راه ها، کیفیت بهداشت و درمان و آموزش بهتر شده اند. این کشور، زنان رهبری چون خلبان، چتر باز و کارآفرین (صاحبان شرکت ها) را تربیت کرده است. تقریباً در همه ولایات زنانی هستند که ایستگاه های رادیویی و روزنامه ها را مدیریت می کنند. روزانه ده ها ایستگاه تلویزیونی گفت و گوهای سیاسی تولید می کنند و اخبار به سراسر جهان می فرستند. هشتاد درصد افغانستانی ها از تلفون همراه استفاده می کنند و هر ساله ده ها هزار نفر از دانشگاه ها و مراکز علمی فارغ التحصیل می شوند. هزاران جوان در خارج تحصیل کرده اند.^۱

از سوی دیگر، هندوستان علی رغم ناسیونالیسم ستیزه جوی خودش، آزادی چند فرهنگی گسترش نیافته پاکستان و افغانستان را به شدت مورد انتقاد قرار می دهد. پس از حملات تروریستی بمبئی در نوامبر ۲۰۰۸ م. که مردم از خبر توافق دولت پاکستان با طالبان به هم ریخته بودند و مشخص شد که دره زیبای سوات در شمال غرب طبق شریعت واگذار شده است، دوصدهزار نفر بلافاصله از آن جا فرار کردند و این اتفاق بسیار واضح در اروپا به چشم آمد. چنین تضعیف چشم گیر دولت نشان داد که تهدید برای مدتی بس طولانی باقی خواهد ماند. وقتی در سفر بودم این نظرات را می خواندم: «همه دین ها یکی نیستند، ولی اصولگرایان چنین هستند» و یا «ملت یک اعتقادی، دعوتی آشکار به طالبان است». این ها عناوین دیدگاه های نویسندگانی که بر مدارای مذهبی افراد تأکید دارند در روزنامه ساندی تایمز دهلی جدید است.^۲ انتقادات مداومی بر همکاری پیچیده ارتش پاکستان و سرویس اطلاعات مخفی آی اس آی با افراطگرایان وجود دارد. از یک سو پاکستان و سازمان جاسوسی آن کمک های مالی گسترده از آمریکا دریافت

1. Afghanistan: Die Saat des Westens, *Der Spiegel*, Hamburg, Nr. 29/2017.

2. *Sunday Times*, New Delhi, 15. und 22. Februar 2009.

می‌کند و از سوی دیگر با بنیادگراها و سازمان‌های تروریستی در دوهزار کیلومتر مرزهای افغانستان همکاری می‌کند. این برای خود آمریکا و مردم غیر نظامی یک هشدار و تهدید جدی است و تبعات اقتصادی منفی به بار خواهد آورد.

پاکستان همچنین حضور هواپیماهای بدون سرنشین (پهپاد) ایالات متحده و تلفات جانبی آشکار آن‌ها برای مردمان آن منطقه را در مرز مشترکش با افغانستان به طول دوهزار کیلومتر بدون هیچ اعتراضی قبول کرده است. این عمل کرد متناقض ظاهراً کشور را تحت فشارهای بین‌المللی علیه بنیادگرایان قرار داده است.^۱

احمد رشید خبرنگار برجسته پاکستانی در خصوص جنبش‌های بنیادگرایی، دیدگاه‌هایی منتقدانه دارد و آن‌ها را «تبار به هرج و مرج رفته» می‌خواند. از دید او ایالات متحده در طول سالیان طولانی به جای آن که در پی ایجاد ساختارهای دموکراتیک و ساخت زیربنای اقتصادی در این کشور باشد، به جنگ سالاران در جریان جنگ کمک کرده و آنان را با رشوه دادن به همکاری واداشته است. جو بایدن معاون رئیس‌جمهور پیشین آمریکا (باراک اوباما) باری گفته بود که آمریکا جنگ سالاران را جای‌گزین طالبان کرد، این سخن او کاملاً درست است اما کدام جنگ سالاران مسئول این وضعیت هستند؟ بدیهی است که وزیر دفاع پیشین دونالد رامسفلد، پاول ولفویتز، رئیس بانک جهانی و زلمی خلیل‌زاد به عنوان یک نومحافظه‌کار و مقام ارشد آمریکایی افغان‌تبار - که با یکی از فمینیست‌های سابق اتریش با نام شریل برنارد ازدواج کرده - در این خصوص در درجه نخست مسئول هستند. ناتو برای پیروزی و یا تغییر شکل مأموریت نظامی خود به توسعه، بازسازی و حکومتداری خوب استراتژی واضحی نداشت. نهایتاً اوضاع به سود بنیادگرایان به پیش رفت. هرچه دامنه جنگ گسترش یافت، طالبان و قلمروشان

1. Die nunmehr gestoppte US - Hilfe für Pakistan belaufe sich bisher auf 33 Milliarden US - Dollar: Thomas Vieregge: Gespräch mit Afghanistans Ex - Präsident Hamid Karzai, Die Presse, Wien, 13. Jänner 2018.

کمک‌های آمریکا به پاکستان تاکنون ۳۳ میلیارد دلار آمریکا بوده است؛ توماس ویرگژ: در گفت‌وگو با حامد کرزی رئیس‌جمهور پیشین افغانستان.

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۲۳۹۱

ریشه دارتر و گسترده تر شدند. با آن که شاید در مواردی لزوماً قانون شریعت برای برخی از مردم انتخاب نخست نباشد اما به هر حال بودن آن را از نبود هر نوع قانون دیگر ترجیح می دهند. نیازمندی ها و وابستگی ها پیوسته در حال ظهورست و جنگ بر ضد تروریسم نیز اولویت دارد. افغانستانی ها به یک سیستم حکمرانی نیاز دارند که قادر باشد به مردم خدماتی فارغ از قومیت، مذهب، زبان و جنسیت بدون فساد ارائه کند. روزنامه نگاران منتقد افغانستانی و یا افسران پلیس اکنون شدیداً در معرض تهدید قرار دارند. رشید معتقد است که بنیادگرایی در یک خلأ سیاسی شکوفا خواهد شد و پاکستان شروعی دوباره را در سال ۲۰۰۸ میلادی شاهد بوده و افغانستان کماکان بستر مناسب برای این گونه فعالیت هاست.

دولت حامد کرزی توماس اشوایش کمیسر پیشین مواد مخدر ایالات متحده را به مشارکت در معاملات مواد مخدر متهم کرد.^۱ حال به روشنی در می یابیم که فساد تا به کجاها نفوذ کرده بوده است.

ملالی یوسفزی دختری هفده ساله در پی یک حمله مسلحانه در پاکستان به شدت زخمی شد و در سال ۲۰۱۴ میلادی در پی شناخت جهانی و اظهارات فمینیستی تأثیرگذار برنده جایزه صلح نوبل شد. چنین صداهایی یک مدل جدید ملت سازی از پاکستان را نمایش می دهد که سیستم قدرت آن منظم شده و فراتر از مرزهای خود تأثیرگذار شده است. فقط پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عرب طالبان را به رسمیت شناختند. برنامه شان این بود که یک گروه متفاوت طالبان میانه رو را در یک دولت فراگیر شامل بسازند و حمایت بین المللی برای آن کسب کنند.

در افغانستان، ملالی جو یا نماینده مجلس در سال ۱۳۸۶ ش. به دلیل انتقادهای شدید درباره این که با حمایت های آمریکا بسیاری از جنگ سالاران و جنایتکاران به قدرت رسیده اند، برای مدت سه سال از حضور در مجلس منع شد. اجازه ورود

1. Thomas Schweich: In der Opium Hölle, Frankfurter Rundschau, 15. August 2008.



تصویر ۷۴: از چپ: ملالی یوسفزی، زادهٔ ۱۹۹۷ پاکستان | ملالی جويا، زادهٔ ۱۹۷۸ افغانستان

به ایالات متحده را نیز نداشت. او به عنوان یک فعال حقوق زنان مدام تهدید می‌شد اما همچنان شجاعانه و بی‌پروا خواستار خروج نیروهای مسلح خارجی از کشور بود. از نظر او نیروهای خارجی اشغالگر هستند و برای طالبان بهانهٔ جنگ و ادامهٔ ناآرامی خواهند بود.

او معتقد است که اگر بخواهیم تغییر سیاسی به وجود بیاید باید جنگ سالاران در قبال جنایات جنگی خود در دادگاه بین‌المللی حاضر و محاکمه شوند. تنها در این صورت است که حامیان آن‌ها نیز موقف خود را از دست خواهند داد و از این که ماشه برای شروع جنگ غیر نظامی جدیدی کشیده شود، جلوگیری می‌شود. آن‌گونه که ملالی جويا توضیح می‌دهد علی‌رغم ده‌ها مورد قتل عام‌های هولناک کسی مسئولیت این حوادث را برعهده نمی‌گیرد و حتی نمایندگان آمریکایی نیز در این خصوص موافقت نشان می‌دهند. در کنار خلع سلاح جنگ سالاران و نیروهای شبه نظامی آن‌ها، باید جامعهٔ جهانی از سیاستمداران دموکراتیک و احزاب ضد افراطی حمایت کند تا دموکراسی واقعی در کشور به وجود بیاید. نهادهای غیر دولتی فاسد غربی منابع مالی زیادی را غارت کردند. تقریباً دو هزار

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۲۴۱۱

مؤسسه غیر دولتی دخیل در این برنامه‌ها از هر پروژه و برنامه‌ای به عنوان یک زمینه تجاری استفاده می‌کنند و از این راه کانالی ساخته‌اند که بتوانند پول‌ها را به بیرون از کشور منتقل کنند.^۱

برنارد لوئیس کارشناس مسائل خاور میانه در کتاب خشم دنیای عرب می‌نویسد مانیفست اسلامگرایان برگرفته از حرکت‌هایی نظیر حرکت مهدی^۲ در خرطوم سودان که ده سال در برابر انگلیسی‌ها مقاومت کرد و سنوسی در لیبی در قرن ۱۹ میلادی است. از همان زمان اسلامگرایان می‌خواستند امپراطوری تشکیل دهند و از این روی ملت‌های خرد و کوچک برایشان اهمیت نداشت. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی برای سکولارها، عرب‌ها و جنبش‌های سوسیالیستی یک عقب‌گرد ویرانگر بود و علاقه‌مندی به بنیادگرایی شدیداً گسترش یافت. سپس تبلیغات وسیعی صورت گرفت که جنگجویان بنیادگرا برنده جنگ سرد در افغانستان شدند و ارتش سرخ قدرتمند را شکست دادند و فروپاشی امپراطوری شوروی را کلید زدند. اسامه بن لادن در نامه‌ای به آمریکا در سال ۲۰۰۲ م. با لحنی سلطنت‌مآبانه از آمریکایی‌ها خواست که به اسلام روی بیاورند و هرچه زودتر ممالک اسلامی را ترک کنند، در غیر آن به سرنوشت شوروی دچار خواهند شد. برنارد لوئیس می‌گوید افغانستانی که فقط با هویت اسلامی تعریف می‌شود به معنای عروسک خیمه شب‌بازی پاکستان خواهد بود. در مقابل، افغانستانی که با ملیت قومی‌اش تعریف می‌شود یک همسایه بالقوه خطرناک است که بر منطقه پشتون‌نشین در شمال غرب پاکستان ادعای ارضی دارد و احتمالاً طرف هند را هم بگیرد. بنیادگرایی دینی - سیاسی که بر پایه شکست تجددگرایی باشد

1. Malalai Joya: Ich erhebe meine Stimme. Eine Frau kämpft gegen den Krieg in Afghanistan, München 2009, S.170, 178, 280, 285, 286, 287 | Dokumentarfilm Enemies of Happiness, Dänemark 2006.

صدایم را بلند می‌کنم. یک زن در حال جنگ در افغانستان است، مونیخ ۲۰۰۹ م.
۲. محمد احمد سودانی مشهور به «مهدی یا مهدی سودانی» رهبر طریقه سامانیه بود و در ۱۸۸۱ م. ادعای مهدویت کرد. (ویراستار)

قابل کنترل نیست، وحشت در حال حاضر بدترین چیزی است که مسلمانان را خشمگین می‌کند و ما را به یاد جنگ‌های بی‌پایان مذهبی در اروپا می‌اندازد. لوئیس ابعاد داخلی و خارجی را بررسی می‌کند و می‌نویسد: «مسیحیت و اسلام دو دینی هستند که تمدن‌ها را شکل داده‌اند، این دو نه به دلیل اختلاف‌ها بلکه به دلیل شباهت‌های‌شان با یکدیگر در تضادند.»^۱ حتی بنیادگرایی هم ابتدا از گروه‌های پروتستان ایالات متحده شروع شد. فرانکو کاردینی در کتاب *اروپا و اسلام* با مثال‌های زیاد می‌گوید آنچه که بین مسلمانان و اروپا اتفاق افتاده سوء تفاهم‌هایی بیش نبوده است.^۲

برنارد لوئیس به عنوان خاورشناس برجسته انگلیسی - آمریکایی، کسی که مدت‌ها در دانشگاه لندن و پرینستون تدریس کرده، توانست مطالب جدی در این خصوص مطرح کند. او در سال ۱۹۵۳ میلادی در مقاله‌ای با عنوان «کمونیسم و اسلام» خطر جدی جنگ سرد را نشان داد. او در همان زمان استدلال‌های خود را داشت و معتقد بود که عده زیادی از خداباوران در درازمدت آتئیسم را تحمل نخواهند کرد و به همین دلیل مقاومت اسلامی در برابر اندیشه‌های کمونیستی ظهور خواهد کرد. به نظر او این جاست که از اسلام خشونت‌گرا استفاده ابزاری صورت می‌گیرد. رئیس جمهور ایالات متحده دوايت آیزنهاور (۱۸۹۰ - ۱۹۶۹ م.) به عنوان طرفدار استفاده از این گونه اسلام در دفتر کارش در کاخ سفید با هیأتی از مسلمانان به شمول سعید رمضان داماد حسن البنا بنیان‌گذار اخوان المسلمین ملاقات کرد. با این همه موقف رسمی آمریکا سیاست مدرن سکولار بود. آمریکا صرفاً می‌خواست از نیروهای جهادی در برابر شوروی استفاده کند. از آن سو، در عربستان سعودی پادشاه آن را به عنوان رئیس فرقه وهابیت و حوزه خلیج فارس

1. Bernard Lewis: *Die Wut der arabischen Welt*. Warum der jahrhundertelange Konflikt zwischen dem Islam und dem Westen weiter eskaliert, Frankfurt/M 2004, 16, 64, 81 f., 128 ff., 178.

2. Franco Cardini: *Europa und der Islam*. Geschichte eines Missverständnisses, München 2000.

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۲۴۳۱

مطرح کرد تا جهت مقابله با نفوذ شوروی و همچنین کشورهای غیر منسلک سکولار در برابر جمهوری عربی مصر و جمال عبدالناصر توازن قوا ایجاد کند. سپس می‌بینیم که رئیس جمهور ایالات متحده رونالد ریگان (۱۹۱۱ - ۲۰۰۴ م.) در تابستان ۱۹۷۹ م. از مجاهدین در افغانستان حمایت کرد و در سال ۱۹۸۳ م. رهبر مجاهدین افغانستان را در دفتر کاخ سفید پذیرفت که خود حکایت مفصلی دارد. دیوید متادل در خلاصه تحلیل خود در جهان اسلام و رایش سوم می‌گوید: در آن زمان هیچ کس استفاده ابزاری از اسلام برای منافع خود را به عنوان یک خطر جدی نگرفت. در گذشته نازی‌ها نیز از مسلمانان برای منافع خود و بر ضد دشمنانشان یعنی شوروی، یهودی‌ها و انگلیسی‌ها استفاده کرده بودند. سرویس مخفی اطلاعات آمریکا افشا کرده که هیتلر می‌خواست از مسلمانان بر ضد شوروی، انگلیس و یهودی‌ها به سبب نفرتی که از آن‌ها داشت استفاده ابزاری کند. هیتلر از اسلام مبارز و مسیحیان پیوریتن که پیروان آن‌ها جان خود را بر طبق اخلاص گذاشته و آماده هرگونه خدمتی بودند، حمایت می‌کرد. لذا تا مادامی که این دسته از مسلمانان به تعهدات خود عمل می‌کردند و در خدمت واحدهای اس‌اس بودند، پروپاگندای نازی تصویر مثبتی از آن‌ها را ارائه می‌کرد. «بنگالی» فیلمی حماسی از ساخته‌های هالیوود در خصوص مبارزات پشتون‌ها بر ضد انگلیسی‌ها از فیلم‌های مورد علاقه هیتلر بود و آن را بارها تماشا کرده بود.^۱ از سویی دیگر و در تصویری ناگوار، یهودیانی که در اردوگاه‌های کار اجباری آلمان کار می‌کردند و از کار و صحبت افتاده بودند آن‌ها را با تمسخر «مسلمان» می‌خواندند.

به امروز برمی‌گردیم؛ آمارتیا سن استاد هندی تبار دانشگاه هاروارد و برنده جایزه نوبل اقتصاد توضیح می‌دهد: «هر جنگ جدید فرهنگی که تشدید می‌شود با ریشه‌های دینی در دوره‌های گذشته پیوند دارد. در دنیای امروزی طبقه بندی مردم

۱. «بنگالی» فیلمی موفق از هالیوود با بازی گری کوپر و کارگردانی هنری هاتاوی (۱۹۳۵)، نسخه آلمانی در ۱۹۳۷ بر اساس رمان تاریخی فرانسویس بیتس - براون در مورد سربازان بنگالی و سواره نظام انگلیسی در مرز شمال غربی هند آن روزگار ساخته شده است.

بر اساس فرهنگشان بی‌معناست. ارزش‌های معنوی و کشش‌های مادی در درون فرهنگ‌ها گرایش به مذهب را دفع می‌کند. فرهنگ پویا و در حال تغییر است. با تعریف نادرست این امر، جهان از آنچه که هست شکننده‌تر خواهد شد. مهم‌تر از همه باید متوجه باشیم که افق وسیع دید ما کاهش نیابد و بحث و گفت‌وگو در سرتاسر جهان برای حل این مشکل پیوسته ادامه یابد.^۱

آمارتیا سن می‌افزاید:

کشورهای اسلامی به علت وابستگی به سنت‌های اسلامی نسبت به جاهای دیگر کندتر در مسیر توسعه قدم می‌گذارند. توسعه انسانی باکیفیت که دموکراتیک است و برای زنان فرصت‌های لازم را فراهم می‌کند و بر قدرت اقتصاد تأثیرگذار است باید شکل جهانی به خود بگیرد و این موضوع مطرح شود که تعادل میان شمال و جنوب، فقیر و غنی و آزادی‌های تضمین شده برای زنان، مردان، کودکان و اقلیت‌ها باید فراهم شود زیرا تقریباً نیمی از جمعیت مسلمانان در جهان که ۱/۸ میلیارد نفر هستند به ترتیب در اندونزی، پاکستان و هند زندگی می‌کنند. مصر، ایران و ترکیه هر کدام ۸۰ تا ۱۰۰ میلیون و افغانستان، عراق، الجزایر، سودان هم هر کدام ۳۰ تا ۴۰ میلیون نفر جمعیت دارند. جمعیت در همه جا سریعاً در حال رشد است. در حدود ۲۵۰ میلیون نفر زبان مادری شان زبان عربی (زبان قرآن) است. با این حال به گزارش توسعه انسانی عربی سازمان ملل در سال ۱۳۸۱ ش. ۲۰۰۲ م. به عنوان مثال سالانه حدود ۳۳۰ کتاب از زبان‌های مختلف به عربی ترجمه می‌شود که تقریباً یک پنجم این مقدار به یونانی برگردانده می‌شود.^۲ به دلیل سنت‌های

1. Amartya Sen: Die Identitätsfalle. Warum es keinen Krieg der Kulturen gibt, München 2007, S. 27, 54, 56, 59, 89, 123, 127, 193, 191

«دام هویت، چرا جنگ فرهنگی وجود ندارد؟»، مونیخ، ۲۰۰۷ میلادی.
vgl: Amin Maalouf: "Mörderische Identitäten", Frankfurt/M 2000

بنگرید به: امین معلوف، «هویت‌های قاتل»، فرانکفورت.

2. UN Arab Human Development Report 2002, S. 78 | UN Human Development Report 2016, S. 228; Afghanistan weltweit unverändert a 169. Stelle nach Sudan, Togo, Benin, Jemen.



تصویر ۷۵: آمارتیا سن، هندی تبار زاده ایالات متحده، ۱۹۳۳ م.

قدیمی، در حال حاضر در ۵۶ کشور اسلامی با آن که برای نهادهای دموکراتیک آن با رویکردهای اسلامی اجازه کار و فعالیت داده شده، اما همه تحت کنترل و نظارت دقیق پلیس هستند.

جامعه شناس مارک یورگنزمیر در کتاب جهانی کردن خشم مذهبی می نویسد: اسلامگرایی با انگیزه دینی برخلاف مدرنیته و جوامع سکولار و نظم آن هاست. در حال حاضر در غرب، اسلام به عنوان مخالف اصلی دموکراسی سکولار به حساب می آید.

افغانستان در جایگاه ۱۶۹ جهانی بدون تغییر، پس از سودان، توگو، بنین و یمن باقی مانده است.

درین جا مثال‌های بسیاری از این‌گونه گروه‌ها از جمله سیک‌ها^۱ در پنجاب، تجزیه‌طلبان مسلمان در کشمیر، ضد دولتی‌های بودایی در سریلانکا، اوم شینریکیوها^۲ در ژاپن، مسلمانان انقلابی در ایران، فلسطین و سایر نقاط خاور میانه، مسیحیان در اسرائیل، مبارزان کاتولیک و پروتستان در ایرلند شمالی، شبه نظامیان مسیحی در ایالات متحده و جنبش فراملی جهادی فعال در سراسر جهان وجود دارد. در واقع نیروهایی که ادعای مشروعیت دینی داشتند، آزادی‌های دموکراتیک را از گروه‌های کثیری از مردم سلب کردند و در نتیجه برقراری نظم سیاسی در مناطقی از جهان دشوار شد. آن مذهبی‌هایی که خود مرتکب خشونت می‌شدند و به خود حق کشتن دیگران را می‌دادند جسورانه ادعای تصاحب قدرتی را داشتند که تا آن زمان در پی به دست آوردن آن نبودند.^۳

بمب‌گذاری‌های انتحاری در جنگ با شر و زیستن در بهشت، انگیزه‌هایی بودند که انسان‌ها زندگی این دنیا را تحمل کنند و تلاشی برای ساختن آینده‌شان نکنند. برای این‌گونه افراد متعصب که تا آن زمان ناتوان بودند و نادیده گرفته می‌شدند، افغانستان مکان مناسبی برای ملاقات با یکدیگرشان شد زیرا قرار بود بین سال‌های ۱۳۶۱ تا ۱۳۷۱ ش. حدود ۳۵۰۰۰ بنیادگرا از ۴۳ کشور در کنار مجاهدین بجنگند؛ تا به عنوان یک زمین تمرین برای زندگی جنگی، مسائل جدیدی را تجربه کنند.

درآمد یک یا دو دالر روزانه از نظر بانک جهانی خط فقر است. مثل این است

۱. آیین سیک به معنی شاگرد، دینی یکتاپرستانه در بین ادیان جهان در قرن پانزدهم میلادی در منطقه پنجاب از هند به وجود آمد. (ویراستار)

۲. فرقه‌ای ژاپنی که در برخی کشورها به عنوان گروه تروریستی شناخته شده است، در ابتدا در دهه ۱۹۸۰ یک گروه معنوی بر پایه تلفیقی از باورهای هندو و بودیسم بود، اما به تدریج به فرقه‌ای متفاوت تبدیل شد. (ویراستار)

3. Mark Juergensmeyer: *Die Globalisierung religiöser Gewalt*, a.a.O., S. 354, 398, 412.

4. David Motadel: *Für Prophet und Führer*, a.a.O., S. 390.

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۲۴۷۱

که بتوان پتانسیل هوش همه جامعه را اندازه گرفت، پس زندگی افرادی که چنین شرایطی را تحمل می‌کنند فقط از طریق آمار خاکستری قابل درک است. به همین خاطر بسیار مهم است که در مورد کیفیات متفاوت زندگی هوشیار باشیم. امین معلوف نویسنده‌ای که از جنگ داخلی لبنان گریخته بود، اطلاعاتی اساسی به صورت ضبط شده به من ارائه کرد: «این که تمدن‌های دیگر را به عنوان واحدهای جدا از هم در نظر بگیریم، کافی نیست. ما باید بتوانیم تاریخ افراد را با پیشینه‌های فرهنگی متنوع، زبان‌های مختلف و رفتارهای متفاوت که به تمام حوزه‌های تولید موجود شکل داده، تعریف کنیم و این به معنی گوش سپردن به جهان است.»^۱

از دید حقوق بشر و از نظر امانوئل والراشتاین^۲ جهانگرایی قدرت‌ها که به گونه ریاکارانه با نژادپرستی و جنسیت‌گرایی همراه شده، ابزاری در دست قدرتمندان است و باید شبکه آنان از میان برده شود. فقط در این صورت است که همه در جهانی برابر برای داد و ستد با یکدیگر زندگی کنند.^۳ باید همه جا عقاید همزیستی مدنی تقویت شود.

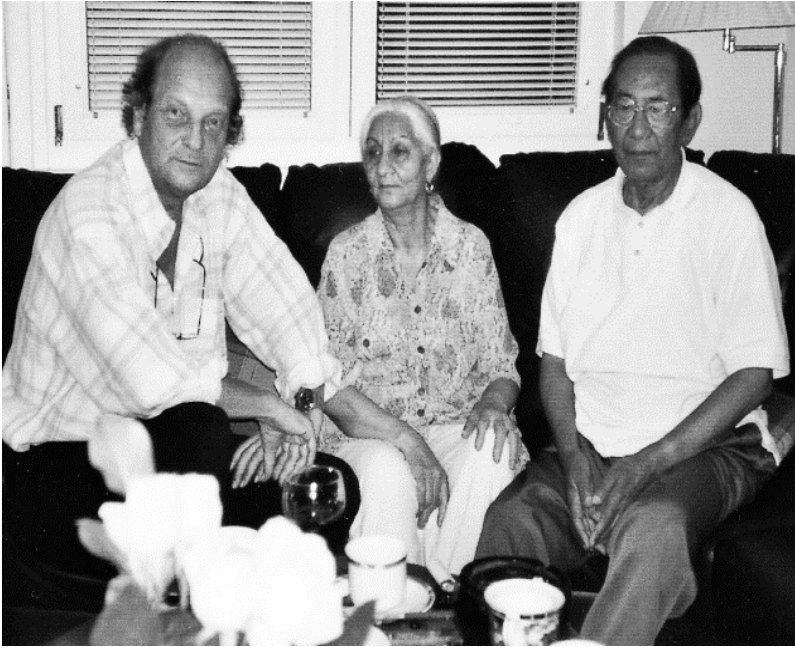
بعد از تمام این جنگ‌ها آنچه برای علی محمد زهما اهمیت داشت این بود که دولت قابل قبولی در افغانستان وجود داشته باشد که بتواند در درجه نخست وضعیت مدنی کشور را بهبود بخشد. پس از آن، آزادی‌ها و فضای گفت‌وگوهای سازنده از اهمیت بسزایی برخوردار است و این وقتی امکان‌پذیر است که جنایتکاران جنگی و مقصّرین اصلی آزاد گشت‌وگذار نکنند و محاکمه شوند.^۴

1. Amin Maalouf im Gespräch mit Christian Reder, in: Christian Reder, Simonetta Ferfaglia (Hg.): Transferprojekt Damaskus, a.a.O., S. 365.

۲. امانوئل موریس والراشتاین (۱۹۳۰ - ۲۰۱۹ م.) به انگلیسی (Immanuel Maurice Wallerstein) جامعه‌شناس، مؤرخ اقتصادی و متفکر چپ‌گرای آمریکایی و از متفکران بزرگ سوسیالیست سده بیست و یکم است. (ویراستار).

3. Immanuel Wallerstein: Die Barbarei der anderen. Europäischer Universalismus, Berlin 2007, S. 8, 92, 97.

4. Dieser Abschnitt basiert auf meinem nun aktualisierten Beitrag „Afghanistan- Bemerkungen zu Geschichte und Politik“ in: Karl Wutt: Afghanistan von innen und außen, a.a.O.



تصویر ۷۶: از چپ: کریستاین ریدر، زیننده و علی محمد زهما، کابل - ۱۳۸۲ خورشیدی

در این صورت امکان یک شروع دوباره وجود خواهد داشت. اگر حدّ اقل مبنایی و نیز تفاهم مقدماتی که بتواند بر وقایع چند دهه گذشته نظارت کند وجود نداشته باشد، نتیجه‌بخش نخواهد بود. زهما نیمه نخست عمر خود را با امید و انگیزه سپری کرد. اکنون آرزوی او این است که برای مردم و به‌ویژه جوانان امید و چشم‌اندازی در کشور به وجود بیاید.

چشم‌انداز

این کتاب نشان می‌دهد که علی محمد زهما همانند بسیاری دیگر از محققان، مسائل افغانستان و خاورمیانه را با عبارت «سال‌های پرتلاطم دامنه‌دار» پیش‌بینی کرد. جنگ در چهل سال اخیر سبب شده که میلیون‌ها جوان بیکار از شمال آفریقا تا منطقهٔ پربحران پاکستان به مشکل اصلی در منطقه تبدیل شوند. پاکستان با نفوذ خرابکارانه در افغانستان بدون هیچ واکنش بین‌المللی به پیش می‌تازد. از آن جایی که در افغانستان هنوز ساختارهای قدرت زیادی وجود ندارد که هر کدام خط مشی خود را داشته باشند، همهٔ مشکلات مبهم باقی می‌مانند. افغانستان می‌تواند هر لحظه فروپاشی شود، واحدهای اداری - دولتی آن ساختگی و مصنوعی هستند. این که این فروپاشی تا چه سرحدی پیش خواهد رفت مشخص نیست. در حال حاضر هیچ قدرتی حتی سازمان ملل متحد توان سازماندهی مجدد افغانستان در مقیاس بزرگ را نخواهد داشت. کشور عراق هم به همین منوال از طریق تحریم‌های ظالمانه علیه غیر نظامیان، جنگ و انحلال بی‌منطق ساختارهای ارتش آن، ویران شد. به همین دلیل است که بسیاری از وابستگان ارتش سابق، شبه نظامیان مخالف کنونی دولت عراق را تشکیل می‌دهند. همه چیز حتی بیشتر از قبل به مسائل جهانی و وضعیت نامشخص در کشورهای همسایه بستگی دارد.

مدت‌هاست که نیاز به یک نظم جهانی جدید و فرصت برای فقیرترین کشورها

احساس می‌شود. افغانستان آخرین قربانی جنگ سرد بود که یک میلیون کشته به‌جا گذاشت اما چطور ممکن است که توسعه و تعاملی عادلانه، درازمدت و پایدار پس از سال‌ها و با صرف چنین هزینه‌های نجومی نظامی به وجود بیاید؟ این امر باید توسط یک جهان چندقطبی عملی شود و تمام آسیا به شمول چین، هند، ایران و خاور میانه، ترکیه و جمهوری‌های آسیای میانه به عنوان نیروهای قدرتمند اقتصادی که بتوانند بسیاری از مسائل را متحوّل کنند، در این پروسه شرکت کنند. برخلاف همه موارد تاریخی دوستی - دشمنی که این روزها داغ شده‌است، مردم بیشتر از همه یک زندگی آرام و یک اقتصاد مرقّه و امنیتی روزمره را می‌طلبند. مهم‌ترین نیازهای شان صلح و قانون هستند. معرفی و آشنایی با احزاب دموکراتیک که در کشورهای ثروتمند هم سابقه زیادی ندارد و پس از سال (۱۹۴۵م.) تثبیت شدند، از آن جایی که مستلزم پایداری پروژه‌ها و مسئولیت‌پذیری در قبال آن‌هاست، باید گسترش یابد. راه‌حل‌های سوسیالیسم رادیکال نیز نتیجه نداد. روش‌های دیکتاتوری که آینده شاد را وعده می‌دهد نیز در این امر ناموفق بود، چون اجازه تنوع و ابتکار در زیر سایه حکومت آنان وجود ندارد. این امر با وحشتی که بنیادگرایان ایجاد کردند به زودی به هراسی غیر قابل تحمل در افغانستان تبدیل شد.

تحلیل هوشیارانه امروز چنین است که نقطه شروع بهتر است کجا و چگونه باشد تا بتوان شرایط زندگی را هرچه بهتر و پایدارتر مدیریت کرد. به دلیل تجربیات بسیار منفی دوران مائو در چین هنوز هم بسیاری مشکوک هستند اما دنگ زیائوپینگ^۱ و در حال حاضر زی جینگ پینگ^۲ از حزب سوسیالیسم چین موفق شده‌اند که در مدت کوتاه استانداردهای زندگی بالاتر از هر جای دیگری برای میلیون‌ها نفر ایجاد کنند. فقط بهایی که برای این مسأله پرداخت می‌شود شرایطی مانند اوایل کاپیتالیسم و یک سیستم کنترل مبهم است که این هم نمی‌تواند تا ابد پایدار باشد.

1. Deng Xiaoping

2. Xi Jinping

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۲۵۱۱

از آن جایی که در نهایت، آزادی بیشتری وجود دارد و سرمایه‌گذاری‌های بسیاری در زیرساخت‌ها، انرژی خورشیدی، سیستم‌های ماهواره‌ای و ماشین‌های الکتریکی انجام شده است، موفقیت‌های بسیاری حاصل گردیده است. مالیزیا بسیار مبتکرانه نسبت به عربستان ثروتمند توسعه یافته است. باید به این دریافت رسید که این اسلام نیست که سبب کندی و یا تسریع پیشرفت‌ها می‌شود. در خاور میانه جز مسائل نفتی علل اصلی تمام انسدادها و نیروهای تمامیت‌خواه، اختیارات گسترده نظامی و مداخلات مداوم از خارج است. این مسأله سرانجام باید در اروپا تحلیل و بررسی گردد. آمریکایی‌ها و سیاستشان در میان مردم افغانستان، پاکستان، عراق و مصر مورد نفرت هستند اما آن‌ها متوجه نمی‌شوند. به محض این که در جایی دخالت می‌کنند، دالره‌های نفتی به تعقیب آن می‌رسد. هیچ جا ثبات و اعتبار برجا نمی‌گذارند. ادعای جهانی‌شان به عنوان یک قدرت نظامی ادامه نخواهد یافت، مردم این را می‌دانند. ایالات متحده هنوز مخفیانه مورد تحسین قرار می‌گیرد، گرچه آن‌هایی که به قصد مهاجرت به آن جا می‌روند آن را بسیار محبوب‌تر از اروپایی که اغلب غیر دوستانه است، می‌بینند و به دلیل آزادی و استانداردهای بالای زندگی، تمایل به دستیابی به یک زندگی عادی و چندفرهنگی در آمریکا وجود دارد.

در مورد این که همیشه انتقاد آمریکایی‌ها از سیاست خارجی‌شان بی‌نتیجه می‌ماند، توسط قضاوت‌های اشخاصی چون فیلیپ گوردن اثبات می‌شود. او که زمانی مشاور رئیس جمهور اواما در خاور میانه بود، آشکارا می‌گوید: «ما با اصلاحات فراوانی به عراق هجوم بردیم و این یک فاجعه بود. در لیبی با نصف سرعت وارد شدیم و این هم تبدیل به فاجعه شد. در مورد سوریه ما تقریباً هیچ کاری نکردیم و این هم به یک فاجعه ختم شد. عواقب آن کاملاً بی‌نظیر است: بی‌ثباتی خاور میانه، ظهور مجدد پوتین و بحران پناهندگان در اروپا، و بشار اسد هنوز هم آن جاست.»^۱ استاد زهما می‌گوید:

1. Philip Gordon, zustimmend zitiert von David Remnick, Herausgeber von The New Yorker

فیلیپ گوردون به نقل از دیویدی رمنیک سردبیر نیویورکر.

جنگی که در مقابل تروریسم در سال ۱۳۸۰ ش. / ۲۰۰۱ م. آغاز شد مطمئناً برای افغانستان مفید واقع شد زیرا که کشور در هرج و مرج کشنده‌ای غرق شده بود اما متأسفانه به سبب دخالت تخریبکارانه پاکستان ثبات سیاسی در کشور پدیدار نشد و نتوانست این کشور و وضعیت زندگی مردم به لحاظ اقتصادی و وضعیت کشاورزی به سطح و جایگاه قبلی خود برگردد. تمام زیرساخت‌های آبیاری و کشاورزی کشور که روزی برای کشورهای منطقه الگو بود، تخریب شده است. مواد مخدر و اعتیاد بیداد می‌کند که هیچ‌گاه این‌گونه نبوده است. فساد اداری از طریق برنامه‌های کمکی بدون نظارت که میلیون‌ها دلار را برای جنگ سالاران تقسیم می‌کرد به اوج رسیده است. ثروت سرسام‌آور جدید فقط نصیب سودجویان قدرتمند شد. مسلمانان مؤمن به هیچ وجه مجاز نیستند که پول کثیف را بپذیرند. خصومت و قوم‌پرستی بین اقوام از جانب کسانی که می‌خواهند در قدرت بمانند و سِمَت‌های نظامی دارند و رشوه می‌دهند و مرتکب ده‌ها قتل می‌شوند، دامن زده می‌شود. پس پناهندگان باید برگردند و به دنبال آبادانی کشور خویش باشند.

این که ایالات متحده در افغانستان هزینه دشمنی مرگباری را پرداخت دلیلش این بود که از روشی ضد کمونیستی که مطابق با استراتژی‌های جنگ سرد است، استفاده کرد. اما آمریکا با این حرکت، عربستان سعودی شریک تجاری خود را به قدرت جهانی اسلام‌گرا تبدیل کرد. تحریم‌ها به خاطر نفت نیستند، ادغام اقتصادی و قرارداد اسلحه از اهمیت بیشتری برخوردارند. سیستم آپارتاید میلیون‌ها کارگر ارزان قیمت را در شبه جزیره عربستان نابود کرد. قرائت اسلام وهابی تندرو که مدت‌هاست نادیده گرفته شده است در آسیای میانه، قفقاز، بوسنی و یاندونیزیا سنگر ساخته است. حتی در ترحیم و فاتحه‌خوانی زیننده همسر علی محمد زهما که خانواده می‌خواستند مراسم را با سنت‌ها و فرهنگ خود در بزرگ‌ترین مسجد وین که توسط عربستان سعودی تمویل می‌شود برگزار کنند، برایشان چنین

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۲۵۳۱

اجازه‌ای داده نشد و ناچار آن برنامه را در جای دیگری برگزار کردند.

افغانستان با آداب و رسوم مختلف شکل گرفته است و مسلمانان هر منطقه نیز رسوم ویژه خود را دارا هستند. مسلمانان از اسلام بیشتر برای سپر دفاعی در برابر فشار استفاده می‌کنند. آنان از طریق سرکوب و ایدئولوژی سازی برای خود دشمن می‌سازند. این موضوعی جدید است که در گذشته وجود نداشته است. از صدها سال قبل در شرق، ادیان مختلف در کنار هم با فرهنگ‌های گوناگون و با احترام متقابل با مرزبندی‌های صلح‌آمیز زندگی می‌کردند. این چنین چیزی در کجای غرب قابل مشاهده است؟ حتی لنین و مارکس در جمهوری‌های شوروی نتوانستند چنین کاری انجام دهند. حتی در خانواده‌های لیبرال هم چنین دیدگاه‌هایی مطرح نشده است. در این جا به سبب این جنگ‌های بی‌رحمانه نوعی نومیدی حاکم شده و گونه‌ای از بنیادگرایی اسلامی شروانه به کمک امریکا و متحدانش ترویج شده است؛ نظیر آن گونه‌ای که فاشیسم یک نوبت در اروپا به عنوان ایدئولوژی فلج‌کننده وجود داشت و بین گروه‌های مختلف فراگیر شده بود لذا این موضوع جدیدی نیست و در تاریخ پیشینه دارد.

در پایان زهما چنین می‌گوید که: «در دوره شاهی که در دانشگاه مشغول به کار بودیم، ما اساتید موفق به انجام کار درستی نشدیم و وقت نیز کم بود و نیروی انسانی مجرب نیز در دسترس نبود. در مرحله انتقال از شاهی به جمهوریت فرصتی برای توسعه دموکراتیک قابل قبول دست داد.» این سال‌ها امیدوارکننده‌ترین سال‌ها برای کسانی بود که به اصلاحات تمایل داشتند. او در میان هم‌نسلان خود جزء آخرین افرادی به حساب می‌آید که این چیزها را می‌داند و فعالانه تجربه کرده است. آنچه در آن زمان آغاز شد، پس از پنجاه سال باید به عنوان ملت‌سازی دموکراتیک ادامه می‌یافت اما اکنون پرسش اصلی این است که پس از این همه تلفات و کشته و معلول فراوان که تقریباً هیچ خانواده‌ای در افغانستان بی‌نصیب نمانده و پس از نیاز مبرم به صدها هزار متخصص که آن‌ها نیز کشته شدند و یا پا به فرار گذاشتند،

این آرمان چگونه شکل خواهد گرفت؟ به هر روی و به عنوان آخرین نکته باید گفت که هر نسلی باید از نو شروع کند به ویژه وقتی که آن نسل چیزی جز جنگ و وحشت را در زندگی تجربه نکرده است. باید که از فرصت‌های از دست رفته درس گرفت و از تجربیات کشورهای دیگر در این زمینه آموخت.

یادداشت‌ها

- آدمک، لودویگ و. (Ludwig W. Adamec) (۱۹۲۴ - ۲۰۱۹ میلادی): مؤرخ و استاد تاریخ در امریکا، افغانستان شناس و دوست علی محمد زهما؛
- آسیه: فارغ التحصیل کلاس دوازدهم در امریکا (۲۰۰۳ میلادی)، مدرسان اجتماعی در افغانستان؛
- آشرسون، نیل (Neal Ascherson) (زاده ۱۹۳۲ میلادی): نویسنده و روزنامه‌نگار اسکاتلندی؛
- آشوکا (Aschoka) (در. ۲۳۲ پیش از میلاد): امپراطور در شمال هند از ۲۷۳ تا ۲۳۲ پیش از میلاد؛
- آق‌لعل: مادرکلان علی محمد زهما؛
- آلكسیووویچ، سوئتلانا (Swetlana Alexijewitsch) (زاده ۱۹۴۸ میلادی): نویسنده بلاروسی و صاحب کتاب زینک یونگن؛ افغانستان و پیامدهای آن، برنده جایزه نوبل ادبیات (۲۰۱۵ میلادی)؛
- آنگ سان سوکی (Aung San Suu Kyi) (زاده ۱۹۴۵ میلادی): رئیس دولت میانمار؛
- آیزنهاور، دوايت ديوييد (Eisenhower Dwight David) (۱۸۹۰ - ۱۹۶۹ میلادی): رئیس جمهور امریکا از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۱ میلادی؛
- ابن بطوطه (۷۰۳ - ۷۷۰ قمری): سفرنامه‌نویس و جهانگرد؛
- ابن سعود، عبدالعزيز (۱۲۵۹ - ۱۳۳۲ خورشیدی): پادشاه سعودی؛

- اچکزی، قمر وکیل: معاون وزارت کار و امور اجتماعی دولت افغانستان در ۱۳۸۲ خورشیدی؛
- ارسطو (Aristoteles) (۳۸۴ - ۳۲۲ ق.م): فیلسوف و طبیعت‌شناس تأثیرگذار در یونان باستان؛
- ارماکورا، فلیکس (Felix Ermacora) (۱۹۲۳ - ۱۹۹۵ میلادی): استاد دانشگاه در رشته حقوق بین الملل و گزارشگر مسایل افغانستان در سازمان ملل از ۱۹۸۲ میلادی برای ده سال؛
- اسپندر، استفن (Stephen Spender) (۱۹۰۹ - ۱۹۹۵ میلادی): شاعر انگلیسی؛
- استالین، جوزف (Josef Stalin) (۱۸۷۸ - ۱۹۵۳ میلادی): دیکتاتور اتحاد جماهیر شوروی؛
- استرامل، یورگن (Jürgen Osterhammel) (زاده ۱۹۵۲ میلادی): مؤرخ آلمانی، نویسنده دگرگونی جهان و افسون زندگی آسیا؛
- استن، چارلوت ون (Charlotte von Stien) (۱۷۴۲ - ۱۸۲۷ میلادی): دوست دختر بیوهان ولفگانگ گوته؛
- استن، سیر اورل، (Sir Aurel Stein) (۱۸۶۲ - ۱۹۴۳ میلادی): باستان‌شناس و کاوشگر در آسیای میانه، مدفون در کابل؛
- استندهال (Stendhal) (۱۷۸۳ - ۱۸۴۲ میلادی): نویسنده فرانسوی؛
- الاسد، بشار (زاده ۱۳۴۴ خورشیدی): دیکتاتور سوریه از ۱۳۷۹ خورشیدی به این طرف؛
- اسد، محمد (۱۲۷۹ - ۱۳۷۱ خورشیدی): نام اصلی لوپالد وایس، در یک فامیل یهودی در شهر لمبورگ که قبلاً مربوط اتریش بوده، زاده شد؛ پژوهشگر مسایل اسلامی و یکی از بنیان‌گذاران پاکستان؛
- اسد، منیره: همسر محمد اسد؛
- اسلاد، مادالین (Madeleine Slade) (۱۸۹۲ - ۱۹۸۲ میلادی): اواخر عمر در وین، دستیار نامی گاندی؛

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۲۵۷۱

- اشوایش، توماس (Thomas Schweich) (۱۹۶۰ - ۲۰۱۵ میلادی): سیاستمدار امریکایی و مشاور دولت امریکا در امر مبارزه با مواد مخدر در افغانستان؛
- اعتمادی، نوراحمد (۱۳۰۰ - ۱۳۵۸ خورشیدی): نخست‌وزیر افغانستان از ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۰ خورشیدی؛
- افشار، نادرشاه (۱۱۰۰ - ۱۱۶۰ قمری): شاه ایران؛
- اکبر، جلال‌الدین محمد (۹۴۹ - ۱۰۱۴ قمری): سومین و بزرگترین امپراتوری مغولی هند؛
- اکبری، عزیزاحمد: رئیس پلیس مخفی و نزدیک‌ترین فرد به حفیظ‌الله امین، شخصی که هرگز تحت پیگرد قانونی قرار نگرفت.
- امان‌الله خان (۱۲۷۱ - ۱۳۳۸ خورشیدی): پادشاه افغانستان از ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۸ خورشیدی؛
- امیر عبدالرحمن خان (۱۲۶۰ - ۱۳۱۸ قمری): امیر افغانستان از ۱۲۹۷ تا ۱۳۱۸ قمری؛
- امیرجار، قادر: مشاور حقوقی حکومت کابل از دانشگاه جورج واشنگتن امریکا؛
- امین، انور: فرمانده پلیس در کنر، در سال ۱۳۷۵ خورشیدی در بستر خواب کشته شد.
- امین، حفیظ‌الله (۱۳۰۸ - ۱۳۵۸ خورشیدی): از ۱۳۵۸ خورشیدی برای مدتی کوتاه (صد روز) رئیس جمهور دموکراتیک خلق افغانستان؛
- انصاری، میر نجم‌الدین (۱۲۹۱ - ۱۳۵۰ خورشیدی): نویسنده افغانستانی؛
- انورزی، زهرا: از خویشاوندان نویسنده و بزرگ‌شده در امریکا؛
- اوباما، بارک حسین (Barack Hussein Obama) (زاده ۱۹۶۲ میلادی): رئیس جمهور امریکا از ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۷ میلادی؛
- اورتگا، دانیل (Daniel Ortega) (زاده ۱۹۴۵ میلادی): رئیس جمهور نیکاراگوئه در سال‌های طولانی؛

- اورل، جورج (George Orwell) (۱۹۰۳ - ۱۹۵۰ میلادی): نویسنده انگلیسی؛
- اورنگزیب (۱۶۱۸ - ۱۷۰۷ میلادی): ششمین امپراتور گورکانی هند؛
- بابرشاه، ظهیرالدین (۸۸۷ - ۹۳۶ قمری): بنیان‌گذار امپراتوری گورکانی هند (سلطنت مغولی هند) و دل‌باخته شهر کابل؛
- باتس، فریمن (Freeman Butts) (۱۹۱۰ - ۲۰۱۰ میلادی): نویسنده کتاب تاریخ فرهنگی تعلیم و تربیت غربی، ترجمه علی محمد زهما؛
- بارتولد، واسیلی (Vasily Barthold) (۱۸۶۹ - ۱۹۳۰ میلادی): خاورشناس و مؤرخ نامور روسی، چند اثرش توسط علی محمد زهما در کابل ترجمه شد.
- بایدن، جوزف (Joseph Biden) (زاده ۱۹۴۲ میلادی): قبلاً معاون بارک اوباما، اکنون رئیس جمهور امریکا؛
- بایرون، رابرت (Robert Byron) (۱۹۰۵ - ۱۹۴۱ میلادی): نویسنده کتاب سفر به کرانه‌های جیحون؛
- برژنف، لیونید (Leonid Breschnev) (۱۹۰۶ - ۱۹۸۲ میلادی): رئیس جمهور اتحاد جماهیر شوروی؛
- برشت، برتولت (Bertolt Brecht) (۱۸۹۸ - ۱۹۵۶ میلادی): نمایش‌نامه‌نویس و شاعر پرآوازه آلمانی؛
- برلوسکونی، سیلیویو (Silvio Berlusconi) (زاده ۱۹۳۶ میلادی): رئیس جمهور ایتالیا در چند دوره؛
- برنال، جان دزموند (John Desmond Bernal) (۱۹۰۱ - ۱۹۷۱): فزیکدان و بلورشناس، رئیس کمیته رهبری شورای جهانی صلح از ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۵ میلادی، دوست و حامی علی محمد زهما؛
- برونو، جوردانو (Giordano Bruno) (۱۵۴۸ - ۱۶۰۰ میلادی): شاعر و فیلسوف ایتالیایی؛
- بکر، کارل (Carl Becker) (۱۸۷۳ - ۱۹۴۵ میلادی): مؤرخ امریکایی؛
- بلیخا، کارل (Karl Blecha) (زاده ۱۹۳۳ میلادی): وزیر داخله و مسئول پناهندگان در اتریش از ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۹ میلادی؛

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۲۵۹۱

- بن لادن، اسامه (۱۳۳۶ - ۱۳۹۰ خورشیدی): بنیان‌گذار و رهبر القاعده؛
- البنا، حسن (۱۲۸۵ - ۱۳۲۸ خورشیدی): بنیان‌گذار حزب اخوان المسلمین در مصر؛
- بنارد، شرل (Cheryl Benard) (زاده ۱۹۵۳ میلادی): امریکایی - اتریشی، پژوهشگر علوم اجتماعی، همسر زلمی خلیل‌زاد مشاور دولت امریکا؛
- بنتام، جرمی (Jeremy Bentham) (۱۷۴۸ - ۱۸۳۲ میلادی): فیلسوف و مصلح اجتماعی در انگلستان؛
- بوتو، ذوالفقار علی (۱۳۰۷ - ۱۳۵۸ خورشیدی): رئیس‌جمهور پاکستان از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ خورشیدی؛
- بوش، جورج (George H. W. Bush) (۱۹۲۴ - ۲۰۱۸ میلادی): رئیس‌جمهور امریکا از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۳ میلادی؛
- بوویه، نیکولا (Nicolas Bouvier) (۱۹۲۹ - ۱۹۹۸ میلادی): نویسنده سوئیسی، صاحب‌آثاری در زمینه گردشگری؛
- بیتاب، عبدالحق (۱۲۶۲ - ۱۳۴۷ خورشیدی): شاعر افغانستانی، از استادان علی محمد زهما؛
- بیرنباوم، نرمان (Norman Birnbaum) (۱۹۲۶ - ۲۰۱۹ میلادی): سیاستمدار، جامعه‌شناس و مشاور سیاسی دولت امریکا؛
- پروست، مارسل (Marcel Proust) (۱۸۷۱ - ۱۹۲۲ میلادی): نویسنده تأثیرگذار فرانسوی
- پلامر، کریستوفر (۱۹۲۹ - ۲۰۲۱ میلادی): هنرپیشه کانادایی؛
- پوتین، ولادیمیر (Wladimir Putin): رئیس‌جمهور روسیه؛
- پوزونف، الکساندر (Alexander Puzanov) (۱۹۰۶ - ۱۹۹۸ میلادی): سفیر روس در افغانستان از ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۸ خورشیدی؛
- پولو، مارکو (Marco Polo) (۱۲۵۴ - ۱۳۲۴ میلادی): تاجر و جهانگرد ایتالیایی و پیشگام سفرهای آسیایی؛
- تارن، ویلیام و (William W Tarn) (۱۸۶۹ - ۱۹۵۷ میلادی): مؤرخ انگلیسی،

- نویسنده کتاب *یونانی‌ها در باکتریا و هند*، ترجمه علی محمد زهما؛
- ترامپ، دونالد (Donald Trump): رئیس جمهور امریکا از ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۱ میلادی؛
- تره‌کی، نورمحمد (۱۲۹۵ - ۱۳۵۸ خورشیدی): رئیس جمهور دموکراتیک افغانستان در ۱۳۵۷ خورشیدی؛
- تزیگر، ویلفرد (Wilfred Thesiger) (۱۹۱۰ - ۲۰۰۳ میلادی): پژوهشگر انگلیسی و سفرنامه‌نویس؛
- توینبی، آرنولد (Arnold J. Toynbee): مؤرخ تأثیرگذار انگلیسی، نویسنده کتاب *تحقیق و بررسی در تاریخ*، ترجمه علی محمد زهما؛
- تیچی، هربرت (Herbert Tichy) (۱۹۱۲ - ۱۹۸۷ میلادی): سفرنامه‌نویس اتریشی؛
- تیچیر، مارگارت (Margaret Thatcher) (۱۹۲۹ - ۲۰۱۳ میلادی): نخست‌وزیر انگلستان از ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰ میلادی؛
- تیمور لنگ (۷۳۶ - ۷۸۳ قمری): نخستین فرمانروای ترکی - مغولی؛
- جامی، عبدالرحمان (۸۱۷ - ۸۹۸ قمری): شاعر زبان فارسی؛
- جان محمد (۱۲۴۶ - ۱۳۵۰ خورشیدی): پدر علی محمد زهما؛
- جاناتا، آلفرد تدی (Alfred "Teddy" Janata) (۱۹۳۳ - ۱۹۹۳ میلادی): مردم‌شناس و بنیان‌گذار کمیته اتریش برای افغانستان؛
- جگدلک، محمدانور: شهردار کابل در ۱۳۸۲ خورشیدی؛
- جناح، محمد علی (۱۲۵۷ - ۱۳۲۷ خورشیدی): از بنیان‌گذاران پاکستان؛
- جواد، نسیم: رئیس کمیته اتریش برای افغانستان در پشاور؛
- جويا، ملالی (زاده ۱۳۵۷ خورشیدی): جوان‌ترین عضو پارلمان افغانستان در ۱۳۸۶ خورشیدی؛
- چامسکی، نوام (Noam Chomsky) (زاده ۱۹۲۸ میلادی): زبان‌شناس و منتقد امریکایی؛
- چتوین، بروس (Bruce Chatwin) (۱۹۴۰ - ۱۹۸۹ میلادی): نویسنده

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۲۶۱۱

انگلیسی، صاحب آثاری درباره افغانستان؛

- چنگیزخان (بین سال های ۱۱۵۵ تا ۱۲۲۷ میلادی): بنیان گذار سلطنت مغول؛

- چه گوارا، ارنستو (Ernesto "Che" Guevara) (۱۹۲۸ - ۱۹۶۷ میلادی): رهبر مبارز انقلابی کوبا؛

- چینگ، جیانگ (Jiang Qing) (۱۹۱۴ - ۱۹۹۱ میلادی): همسر مائو تسه تونگ؛

- چئوان لای (Tschu En Lai) (۱۸۹۸ - ۱۹۷۶ میلادی): نخست وزیر چین؛

- حاجی پیاده: از صوفیان مسلمان در بلخ؛

- حسن، غلام: همکار کمیته اتریش در پشاور، رئیس کمیته جامعه هزاره ها در استرالیا؛

- حسن، کاکر (۱۳۰۶ - ۱۳۹۳ خورشیدی): استاد و همکار علی محمد زهما

- حسنی مبارک (۱۳۰۷ - ۱۳۹۹ خورشیدی): رئیس جمهور جمهوری عربی مصر از ۱۳۵۹ تا ۱۳۸۹ خورشیدی؛

- حسین، صدام (۱۳۱۶ - ۱۳۸۵ خورشیدی): دیکتاتور عراق از ۱۳۵۸ تا ۱۳۸۲ خورشیدی؛

- حکمتیار، گلبالدین (زاده ۱۳۲۸ خورشیدی): بنیادگرای بدنام و تروریست، وابسته به امریکا؛

- خالص، محمدیونس (۱۲۹۸ - ۱۳۸۵ خورشیدی): فرمانده جهادی؛

- خدیجه بنت خویلد (زاده ۶۸ پیش از هجرت): همسر پیامبر اسلام (ص)، اولین زنی که به اسلام ایمان آورد.

- الخضر: شخصیتی روحانی - اسطوره ای در اسلام، حامی اسرارآمیز مسافران و نیازمندان؛

- خلیفه، محمد: دوست خانوادگی علی محمد زهما؛

- خلیل زاد، زلمی (زاده ۱۳۳۰ خورشیدی در مزار شریف): افغان بدنام، از دیرباز مأمور بلندرتبه دولت امریکا؛

- خمینی، روح الله (۱۲۸۱ - ۱۳۶۸ خورشیدی): رهبر انقلاب ایران؛
- خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶ - ۴۸۱ قمری): دانشمند و عارف خراسان قدیم (هرات)؛
- خویشکی، محمدصابر: معاون وزیر تحصیلات عالی کابل در ۱۳۸۲ خورشیدی؛
- دابس، ادولف (Adolph Dubs) (۱۹۲۰ - ۱۹۷۹ میلادی): سفیر امریکا در کابل؛
- دانکاف، فریدریک (Frederic Duncalf) (۱۸۸۲ - ۱۹۶۳ میلادی): مؤرخ آمریکایی؛
- داوود، کمال (زاده ۱۳۴۹ خورشیدی): نویسنده الجزایری؛
- داوودخان، محمد (۱۲۸۸ - ۱۳۵۷ خورشیدی): رئیس جمهور افغانستان؛
- درانی، احمدشاه (۱۱۳۴ - ۱۱۸۵ قمری): بنیان‌گذار دولت مدرن در افغانستان؛
- دنگ زیائوپینگ (Xiaoping Deng) (۱۹۰۴ - ۱۹۹۷ میلادی): نایب السلطنه چین از ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۷ میلادی؛
- دوپری، لویی (Louis Dupree) (۱۹۲۹ - ۱۹۸۹ میلادی): مردم‌شناس تأثیرگذار در افغانستان؛
- دوپری، نانسی هاج (Nancy Hatch Dupree) (۱۹۲۷ - ۲۰۱۷ میلادی): مؤرخ و باستان‌شناس، نویسنده اولین کتاب گردشگری در افغانستان؛
- دوتی، چارلز ام (Charles M. Doughty) (۱۸۴۳ - ۱۹۲۶ میلادی): نویسنده انگلیسی و پژوهشگر مسایل گردشگری؛
- رابرتس، فردریک (Frederick Roberts) (۱۸۳۲ - ۱۹۱۴ میلادی): ارل قندهار و جنرال جنگ دوم افغان - انگلس از ۱۸۷۸ تا ۱۸۸۱ میلادی؛
- رابرتسون، جورج اسکات (George Scott Robertson) (۱۸۵۲ - ۱۹۱۶ میلادی): نویسنده کتاب کافرهایی از هندوکش (لندن ۱۸۹۶)؛
- رابعه بلخی: شاعر فارسی زبان سده چهارم هجری؛

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان | ۲۶۳

- راتکولب، اولیور (Oliver Rathkolb) (زاده ۱۹۵۵ میلادی): مؤرخ اتریشی؛
- راسل، برتراند (Bertrand Russell) (۱۸۷۲ - ۱۹۷۰ میلادی): فیلسوف، ریاضیدان، منتقد دین و منطقدان؛
- راف، روت آرمی - فرکسون (RAF - Rote Armee - Fraktion): قشون سرخ، یک گروه تروریستی آلمانی در دراز مدت؛
- رامسفلد، دونالد (Donald Rumsfeld) (۱۹۳۲ - ۲۰۲۱ میلادی): مدتی وزیر دفاع امریکا؛
- رحمانی، نیلوفر (زاده ۱۳۷۰ خورشیدی): اولین خلبان زن افغانستانی و دریافت‌کننده اولین جایزه زن شجاع، او چند سال پیش از سقوط افغانستان به دست طالبان مجبور به پناهندگی در امریکا شد.
- رشدی، سلمان (زاده ۱۳۲۶ خورشیدی): نویسنده هندی - انگلیسی، خمینی فتوای قتلش را داد.
- رشید، احمد: روزنامه‌نگار و نویسنده انگلیسی - پاکستانی؛
- رضا پهلوی، شاه محمد (۱۲۹۸ - ۱۳۵۹ خورشیدی): آخرین شاه ایران؛
- رمبود، ارتور (Arthur Rimbaud) (۱۸۵۴ - ۱۸۹۱ میلادی): شاعر و ماجراجوی فرانسوی؛
- رمضان، سید (۱۳۰۵ - ۱۳۷۴ خورشیدی): داماد بنیان‌گذار حزب اخوان مسلمین در مصر؛
- روزا: همسر میرزا خان و وارث سلطنت ایران، پناهنده در اتریش؛
- روزنتال، فرانتس (Franz Rosenthal) (۱۹۱۴ - ۲۰۰۳ میلادی): مستشرق آلمانی - امریکایی؛
- روزولت، فرانکلین (Franklin Roosevelt) (۱۸۸۲ - ۱۹۴۵ میلادی): رئیس جمهور امریکا از ۱۹۳۳ - ۱۹۴۵ میلادی؛
- روسو، ژان ژاک (Jean - Jacques Rousseau) (۱۷۱۲ - ۱۷۷۸ میلادی): فیلسوف تأثیرگذار فرانسوی؛
- روفین، ژان کریستف (Jean - Christophe Rufin) (زاده ۱۹۵۲ میلادی):

- پزشک فرانسوی و نویسنده کتاب *امپراتوری و بربری‌های جدید*؛
- رومی، جلال‌الدین محمد (۶۰۴ - ۶۷۲ قمری): عارف قرن هفتم هجری؛
 - ریدر، کریستیان (Christian Reder) (زاده ۱۹۴۴ میلادی): طراح پروژه، مقاله‌نویس، استاد دانشگاه، پژوهشگر هنر در دانشگاه هنرهای زیبا، درگیر مسایل افغانستان از ۱۹۸۰ میلادی به این طرف؛
 - ریف، دیوید (David Rieff) (زاده ۱۹۵۲ میلادی): ناشر امریکایی، نویسنده تختی برای خواب و انسان دوستی در بحران؛
 - ریگان، رونالد (Ronald Reagan) (۱۹۱۱ - ۲۰۰۴ میلادی): رئیس‌جمهور امریکا از ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۹ میلادی؛
 - زرتشت / زدهشت (هزاره اول یا دوم پیش از میلاد): بنیان‌گذار و پیامبر آیین زرتشتی؛
 - زکریا، بشیراحمد (زاده ۱۳۱۱ خورشیدی): جراح افغان - امریکایی، استاد دانشگاه کلمبیا؛
 - زمانی، رحمان: پناهنده در امریکا، مدتی مدیر کمیته امداد اتریش برای افغانستان در پشاور؛
 - زهما، جمیله (زاده ۱۳۴۲ خورشیدی): دختر علی محمد زهما؛
 - زهما، دهقان (زاده ۱۳۴۷ خورشیدی): پسر علی محمد زهما؛
 - زهما، زینده (۱۳۲۱ - ۱۳۹۴ خورشیدی): همسر علی محمد زهما؛
 - زهما، صفیه (زاده ۱۳۴۶ خورشیدی): دختر علی محمد زهما؛
 - زهما، علی محمد (۱۳۰۷ - ۱۳۹۷ خورشیدی): نویسنده و شاعر، استاد ادبیات فارسی و تاریخ افغانستان در دانشگاه کابل، پس از آزار و اذیت مداوم در سال ۱۳۶۴ خورشیدی موفق به فرار به وین شد؛ جایی که تمام خانواده‌اش قبلاً آن‌جا ساکن شده بودند.
 - زهما، فهیمه (زاده ۱۳۴۱ خورشیدی): دختر علی محمد زهما؛
 - زهما، کاوه (زاده ۱۳۵۱ خورشیدی): پسر علی محمد زهما؛
 - سامر، تئو (Theo Sommer) (۱۹۳۰ - ۲۰۲۲ میلادی): رئیس هفته‌نامه

دیزایت در هامبورگ برای مدتی طولانی؛

- سامرول، دی. سی. (D. C. Somervell): نویسنده خلاصه‌ای از کتاب

پژوهشی در تاریخ آرنولد توینبی، ترجمه علی محمد زهما

- سبهاش چندرا بوس (Subhash Chandra Bose) (۱۸۹۷ - ۱۹۴۵ میلادی):

هم‌پیمان هیتلر، رهبر ناسیونالیست‌های ملی‌گرای هند

- ستراس، فرانز جوزف (Franz Josef Strauss) (۱۹۱۵ - ۱۹۸۸ میلادی):

نخست‌وزیر ایالت بایرن آلمان برای مدتی طولانی

- سراسناد، اسن (Seierstad Asne) (زاده ۱۹۷۰ میلادی): اهل ناروژ، نویسنده

کتاب فروش کابل؛

- سردار ولی (در. ۱۳۸۷ خورشیدی): داماد ظاهرشاه، رئیس واحدهای

پلیس ضد شورش؛

- سروانتس، مگیل دِ (Miguel de Cervantes) (۱۵۴۷ - ۱۶۱۶ میلادی): شاعر

ملی اسپانیایی

- سروری، اسدالله (زاده ۱۳۰۹ خورشیدی): رئیس پولیس مخفی مشهور به

قصاب، مثل دیگر جنایتکاران بعد از محکمه به زودی آزاد شد.

- سلرن، الونا (Ilona Seilern) (۱۹۱۳ - ۱۹۹۳ میلادی): نماینده موسسه

خیریه کاریتاز و عضو رهبری کمیته اتریش برای افغانستان؛

- سلیم، عطاء الرحمن: معاون وزارت حج و اوقات از ۱۳۸۲ خورشیدی؛

- سن، امارتیا (Amartya Sen) (زاده ۱۹۳۳ میلادی): فیلسوف و اقتصاددان

هندی، برنده جایزه نوبل ۱۹۹۸ میلادی؛

- سنایی غزنوی: عارف و شاعر زبان فارسی در سده ششم هجری؛

- سنت، اکروپری (Saint - Exupry) (۱۹۰۰ - ۱۹۴۴ میلادی): نویسنده

فرانسوی و خلبان هواپیما؛

- سیاف، عبدالرسول (زاده ۱۳۴۳ خورشیدی): سیاستمدار و یکی از رهبران

مجاهدین؛

- سیگرت، میشل (Michael Siegart): گزارشگر اتریشی؛

- شاه‌زاده: فرمانده محلی در جلال‌آباد؛
- شاه‌محمود و فرزندش ایرج‌محمد: فروشنده کتاب در کابل؛
- شایق افندی، محمد هاشم (۱۲۶۶ - ۱۳۳۳ خورشیدی): از استادان علی محمد زهما؛
- شِتر، کونراد (Conrad Schetter): مردم‌شناس و ناشر آثار زیادی در باره افغانستان؛
- شکسپیر، نیکولاس (Shakespeare Nicholas) (زاده ۱۹۵۷ میلادی): نویسنده انگلیسی، زندگی‌نامه‌نویس بروس چاتوین؛
- شکسپیر، ویلیام (William Shakespeare) (۱۵۶۴ - ۱۶۱۶ میلادی): نمایش‌نامه‌نویس و شاعر انگلیسی؛
- شنکل، امیلی (Emilie Schenkel) (۱۹۱۰ - ۱۹۹۶ میلادی): بانوی اتریشی، همسر سبهاش چندرا ملی‌گرای هندی؛
- شوارتسنباخ، آنه‌ماری (Annemarie Schwarzenbach) (۱۹۰۸ - ۱۹۴۲ میلادی): نویسنده سفرنامه افغانستان؛
- شی جین‌پینگ (Xi Jinping) (زاده ۱۹۵۳ میلادی): رئیس‌جمهور جمهوری خلق چین از سال ۲۰۱۳ میلادی؛
- شیمل، آنه‌ماری (Annemarie Schimmel) (۱۹۲۲ - ۲۰۰۳ میلادی): پژوهشگر مطالعات اسلامی؛
- صدیق، سهیلا (۱۳۲۹ - ۱۳۹۹ خورشیدی): از ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۴ وزیر صحت عامه در حکومت حامد کرزی؛
- صفا، نور (زاده ۱۳۳۴ خورشیدی): رئیس کمیته اتریش برای افغانستان در پشاور و دیپلمات اتریشی؛
- ضیاءالحق (۱۳۰۳ - ۱۳۶۷ ش): رئیس‌جمهور پاکستان از ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۷ خورشیدی؛
- ظاهرشاه، محمد (۱۲۹۳ - ۱۳۸۶ خورشیدی): آخرین پادشاه افغانستان از ۱۳۱۲ تا ۱۳۵۲ خورشیدی، در تبعید درگذشت.

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان | ۲۶۷

- عارض، غلام جیلانی (۱۳۰۸ - ۱۳۹۵ خورشیدی): معاون علمی دانشگاه کابل در ۱۳۸۲ خورشیدی؛

- عبدالحمید: نگهبان دروازه بیمارستان جمهوریت در کابل؛

- عبدالله، رحیم‌زی: از ۱۳۵۹ خورشیدی رئیس انجمن مسلمانان در اتریش

- عثمان، دکتر عبدالله: پزشک افغان - امریکایی، نماینده موسسه

بین المللی کمک به اطفال یتیم (IOC)؛

- عثمان، محمد اکرم (۱۳۱۶ - ۱۳۹۵ خورشیدی): رمان نویس و ادیب مشهور

افغانستانی؛

- علی مردان: پدر بزرگ علی محمد زهما؛

- عنصری بلخی (۳۵۰ - ۴۳۱ قمری): از شاعران نامور زبان فارسی؛

- غلام حیدر: دکاندار در کابل؛

- غلام، زهرا: همکار کمیته اتریش برای افغانستان؛

- غیاث الدین محمد (۵۳۴ - ۵۹۹ قمری): اولین فاتح اسلام در شمال هند؛

- فاطمه: مادر علی محمد زهما؛

- فایز، شریف (۱۳۲۵ - ۱۳۹۸ خورشیدی): وزیر تحصیلات عالی کابل از ۱۳۸۰

تا ۱۳۸۶ خورشیدی؛

- فبمن، هینز (Heinz Faßmann): وزیر تحصیلات عالی در اتریش از ۲۰۱۷ تا

۲۰۲۱ میلادی؛

- فریزر، تیتلر (Tytler Fraser) (۱۸۸۶ - ۱۹۶۳ میلادی): دیپلمات انگلیسی

در افغانستان، نویسنده تاریخ سیاسی افغانستان، ترجمه علی محمد زهما؛

- فلات، روجا: فرمانده برجسته گرد در جنگ سوریه بر ضد داعش؛

- قاری عبدالله (۱۲۴۷ - ۱۳۲۲ خورشیدی): شاعر و ادیب برجسته

افغانستانی؛

- القذافی، معمر (۱۳۲۱ - ۱۳۹۰ خورشیدی): رهبر انقلاب لیبیا؛

- کاردینی، فرانکو (Franco Cardini) (زاده ۱۹۴۰ میلادی): مؤرخ ایتالیایی،

نویسنده کتاب اروپا و اسلام؛

- کارلس، هیو (Hugh Carless) (۲۰۱۱ - ۱۹۲۵ میلادی): دیپلمات و جهانگرد انگلیسی؛
- کارمل، بیرک (۱۳۰۸ - ۱۳۷۵ خورشیدی): رئیس جمهور جمهوری دموکراتیک افغانستان از ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۵ خورشیدی؛
- کانت، ایمانول (Immanuel Kant) (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴ میلادی): فیلسوف تأثیرگذار آلمانی در عصر روشنگری؛
- کانری، شان (Sean Connery) (۱۹۳۰ - ۲۰۲۰ میلادی): هنرپیشه انگلیسی؛
- کرزی، حامد (زاده ۱۳۳۶ خورشیدی): رئیس جمهور جمهوری اسلامی افغانستان از ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۳ خورشیدی؛
- کرمانی، نوید (زاده ۱۳۴۶ خورشیدی): نویسنده و خاورشناس ایرانی - آلمانی؛
- کریل جورج (George Crile) (۱۹۴۵ - ۲۰۰۶ میلادی): روزنامه‌نگار و نویسنده؛
- کلیمبرگ، مکس (Max Klimburg) (زاده ۱۹۳۲): مردم‌شناس و صاحب اثر در باره افغانستان؛
- کمال اتا ترک، مصطفی (۱۲۶۰ - ۱۳۷۱ خورشیدی): رهبر انقلاب در ترکیه؛
- کنراد، جوزف (Joseph Conrad) (۱۸۵۷ - ۱۹۲۴ میلادی): نویسنده پولندی انگلیسی؛
- کنفوسیوس (Konfuzius) (ق.م.): فیلسوف اهل چین؛
- کوددیک، هلمت (Helmut Kodedik): مدیر خانه پناهندگان در اتریش؛
- کوک، توماس (Thomas Cook) (۱۸۰۸ - ۱۸۹۲ میلادی): جهانگرد پیشگام انگلیسی؛
- کیپلینگ، رودیارد (Rudyard Kipling) (۱۸۶۵ - ۱۹۳۶ میلادی): نویسنده انگلیسی، صاحب آثاری در باره افغانستان؛
- کین، مایکل (Michael Caine) (زاده ۱۹۳۳ میلادی): هنرمند انگلیسی؛
- گاندی، مهاتما (Mahatma Gandhi) (۱۸۶۹ - ۱۹۴۸ میلادی): رهبر حرکت

آزادی بخش هند؛

- گریب، کاترینا (Katharina Grieb): آمر کمیته بین المللی حقوق بشر وین در ۱۹۸۰ میلادی؛

- گوته، جیوهان ولفگانگ (Johann Wolfgang Goethe) (۱۷۴۹ - ۱۸۳۲ میلادی): شاعر و طبیعت‌گرای تأثیرگذار آلمانی؛

- گوربچوف، میخائیل (Michail S. Gorbatschow) (۱۹۳۱ - ۲۰۲۲ میلادی): آخرین رئیس جمهور اتحاد جماهیر شوروی؛

- گوردن، فیلیپ (Philip Gordon) (زاده ۱۹۶۲ میلادی): مشاور دولت اواما در امور خاور میانه؛

- گوردون، چارلز (Charles Gordon) (۱۸۳۳ - ۱۸۸۵ میلادی): فرماندار عمومی در سودان از سوی انگلیس؛

- لاهوری، اقبال (۱۲۵۶ - ۱۳۱۷ خورشیدی): شاعر ملی پاکستان؛

- لاورنس تی. ای (T. E. Lawrence) (۱۸۸۸ - ۱۹۳۵ میلادی): نویسنده، جاسوس و افسر نظامی انگلیس؛

- لائوتسه (Laotse / Laozi) (۶ ق.م.): فیلسوف چینیایی، بعضی اشعار و آثارش توسط علی محمد زهما ترجمه شد.

- لسکی، مالوین (Melvin Lasky) (۱۹۲۰ - ۲۰۰۴ میلادی): نویسنده و ناشر چپ‌گرای امریکایی ضد استالین؛

- لسینگ، دوریس (Doris Lessing) (۱۹۱۹ - ۲۰۱۳ میلادی): نویسنده انگلیسی و ناشر در باره افغانستان؛

- لمبتون، آن (Ann Lambton) (۱۹۱۲ - ۲۰۰۸ میلادی): ایران‌شناس، استاد رهنمای کارشناسی ارشد علی محمد زهما در لندن؛

- لنین، ولادیمیر (Wladimir Lenin) (۱۸۷۰ - ۱۹۲۴ میلادی): رئیس دولت اتحاد جماهیر شوری از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۴ میلادی؛

- لو شون (Lu Shun / Lu Xun): روشنگر و نویسنده چینیایی، نویسنده کتاب گیاه وحشی و آی کیو، ترجمه علی محمد زهما؛

- لودریس، مایکل (Lüders Michael) (زاده ۱۹۵۹ میلادی): روزنامه‌نگار و مشاور سیاسی آلمانی؛
- لوری، مالکم (Malcom Lowry) (۱۹۰۹ - ۱۹۵۷ خورشیدی): نویسنده انگلیسی؛
- لوی، پیتر (Peter Levi) (۱۹۳۱ - ۲۰۰۰ میلادی): نویسنده انگلیسی، صاحب اثر در باره افغانستان؛
- لوئیس، برنارد (Bernard Lewis) (۱۹۱۶ - ۲۰۱۸ خورشیدی): مؤرخ انگلیسی - امریکایی و متخصص خاور میانه؛
- مارکس، کارل (Karl Marx) (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳ میلادی): فیلسوف منتقد تأثیرگذار آلمانی و منتقد کاپیتالیسم؛
- مارکل، انگلا (Angela Merkel): نخست‌وزیر آلمان، پذیرنده افغانستانی‌های زیادی در آلمان از ۲۰۰۵ تا ۲۰۲۱ میلادی؛
- ماریا ترزا (Maria Theresia) (۱۷۱۷ - ۱۷۸۰ میلادی): ملکه اتریش؛
- ماریان: بانوی جوان و دوست علی محمد زهما در لندن؛
- مانتیگا، مایکل (Michel Montaigne) (۱۵۳۳ - ۱۵۹۲ میلادی): از فیلسوفان تأثیرگذار دوره رنسانس؛
- مائو تسه‌تونگ (Mao Tse - Tung) (۱۸۹۳ - ۱۹۷۶ میلادی): قهرمان انقلابی و دیکتاتور درازمدت چین؛
- مبارز، عبدالحمید (زاده ۱۳۱۲ خورشیدی): معاون وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان در سال ۱۳۸۱ خورشیدی؛
- متادل، دایود (David Motadel) (زاده ۱۹۸۱ میلادی): مؤرخ آلمانی، نویسنده کتاب *جهان اسلام و رایش سوم*؛
- مجروح، سیدبهاء‌الدین (۱۳۰۷ - ۱۳۶۷ خورشیدی): پشتون مبارز و سلطنت‌طلب، استاد ادبیات کابل، مخالف علی محمد زهما؛
- مجیدخان: وزیر معارف، مشاور نخست‌وزیر (داوودخان) و سفیر افغانستان در انگلیس؛

علی محمد زهما، خاطرات افغانستان ۲۷۱۱

- محمد یوسف (۱۲۹۶ - ۱۳۷۷ خورشیدی): معاون وزارت معارف و صدراعظم دوران ظاهرشاه؛
- مسعود، احمدشاه (۱۳۳۲ - ۱۳۸۰ خورشیدی): مهم‌ترین رهبر مقاومت افغانستان؛
- مصدق، محمد (۱۲۶۰ - ۱۳۴۵ خورشیدی): نخست‌وزیر برکنار شده ایران در ۱۳۳۱ خورشیدی؛
- معلوف، امین (Amin Maalouf) (زاده ۱۹۴۹ میلادی): نویسنده فرانسوی - لبنانی؛
- مک‌کارتی، جوزف (Joseph McCarthy) (۱۹۰۸ - ۱۹۵۷ میلادی): مبلغ امریکایی ضد کمونستی در امریکا؛
- مگنوس، انزنسبرگر (Hans Magnus Enzensberger) (۱۹۲۹ - ۲۰۲۲ میلادی): شاعر و نویسنده آلمانی؛
- ملا محمد عمر (۱۳۳۹ - ۱۳۹۲ خورشیدی): رهبر طالبان؛
- مهدی سودانی، محمد احمد بن عبدالله (۱۲۶۰ - ۱۳۰۲ قمری): پایه‌گذار «جنبش مهدی»؛
- میالارت، الا (Ella Maillart) (۱۹۰۳ - ۱۹۹۷ میلادی): گزارشگر گردشگری در افغانستان؛
- میرپچه خان (۱۲۶۹ - ۱۳۶۷ خورشیدی): رهبر مقاومت خشونت‌پرهیزانه افغانستانی‌ها در برابر انگلیس‌ها؛
- میرزاخان، علی (۱۱۴۲/۴۸ - ۱۲۳۹ قمری): فرزند نادرشاه، در اتریش با لقب اشرافی جوزف تغییر هویت داد.
- میشو، رولند و سابرینا (Roland und Sabrina Michaud): ناشر آلبوم عکس‌های مهم در باره افغانستان؛
- میل، جان استوارت (John Stuart Mill) (۱۸۰۶ - ۱۸۷۳ میلادی): فیلسوف و متفکر لیبرال معاصر انگلیسی؛
- ناصر، جمال عبدالله (۱۲۹۷ - ۱۳۴۹ خورشیدی): رئیس جمهور جمهوری

عربی مصر؛

- نایجل (Englischer Hippie Nigel, N): همسفر بروس چاتوین در افغانستان؛

- نجیب الله، محمد (۱۳۲۶ - ۱۳۷۵ خورشیدی): رئیس جمهور افغانستان پیش از دوره اول طالبان؛

- نجیب: کفش دوز در شهر کابل؛

- نظری، آقامحمد: رئیس مالی وزارت حج و اوقات در کابل در سال ۱۳۸۲ خورشیدی؛

- نهرو، جواهر لعل (Jawaharlal Nehru) (۱۸۸۹ - ۱۹۶۴ میلادی): اولین رئیس جمهور هند؛

- نیکسون، ریچارد (Richard Nixon) (۱۹۱۳ - ۱۹۹۴ میلادی): رئیس جمهور آمریکا از ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴ میلادی؛

- نیوبای، اریک (Eric Newby) (۱۹۱۹ - ۲۰۰۶ میلادی): نویسنده انگلیسی کتاب سفر در هندوکش؛

- هابسبام، اریک (Eric Hobsbawm) (۱۹۱۷ - ۲۰۱۲ میلادی): مؤرخ انگلیسی؛

- هاستون، جان (John Huston) (۱۹۰۶ - ۱۹۸۷ میلادی): کارگردان سینما؛

- هایدر، یورگ (Jörg Haider) (۱۹۵۰ - ۲۰۰۸ میلادی): بیگانه‌ستیز و سیاستمدار موفق اتریشی؛

- هدین، سون (Sven Hedin) (۱۸۶۵ - ۱۹۵۲ میلادی): پژوهشگر و سفرنامه‌نویس سویدی؛

- هرار، گودرون (Gudrun Harrer) (زاده ۱۹۵۹ میلادی): گزارشگر و پژوهشگر خاور میانه؛

- هگل، فریدریش (Friedrich Hegel) (۱۷۷۰ - ۱۸۳۱ میلادی): فیلسوف تأثیرگذار آلمانی؛

- هیتلر، ادولف (Adolf Hitler) (۱۸۸۹ - ۱۹۴۵ میلادی): دیکتاتور امپراتوری

آلمان؛

- واتشینگر، برونو (Bruno Watschinger) (۱۹۵۹ - ۲۰۱۷ میلادی): استاد دانشگاه وین، پزشک کلیه، دوست و حامی زهما در وین؛
- واشن، ان (Washin N.): مأمور دولت در کابل و یکی از تهیه‌کنندگان پناهگاه برای کودکان بازمانده از جنگ (۲۰۰۳ میلادی)؛
- واصف باختری، محمدشاه (زاده ۱۳۲۱ خورشیدی در بلخ): از شاعران بزرگ معاصر افغانستان؛
- والدهام، کورت (Kurt Waldheim) (۱۹۱۸ - ۲۰۰۷ میلادی): رئیس‌جمهور جنجالی فدرال اتریش از ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۲ میلادی؛
- والرشتاين، امانويل (Immanuel Wallerstein) (۱۹۳۰ - ۲۰۱۹ میلادی): جامعه‌شناس امریکایی؛
- وت، کارل (Wutt Karl) (زاده ۱۹۴۳ میلادی): نویسنده اتریشی و صاحب آثار در مورد افغانستان؛
- ورنر، دیوید (زاده ۱۹۳۴ میلادی): نویسنده کتاب/مدد پزشکی یا جایی که پزشک نیست، ترجمه محمد رضا توکلی صابری (۱۳۸۲)؛
- وزیر یار محمدخان (حک. ۱۲۵۶ - ۱۲۶۷ ق.): حاکم هرات؛
- ولفوویتز، پال (Wolfowitz Paul) (زاده ۱۹۳۴ میلادی): معاون مؤقت وزیر دفاع آمریکا و رئیس سابق بانک جهانی؛
- ون لون، هندریک ویلم (Hendrik Villem Van Loon) (۱۸۸۲ - ۱۹۴۴ میلادی): نویسنده و مؤرخ هلندی - امریکایی، صاحب کتاب/انسان باستان؛ سرآغاز تمدن (نیویورک، ۱۹۲۰ م.)، ترجمه علی محمد زهما؛
- وو، اوپلین (Evelyn Waugh) (۱۹۰۳ - ۱۹۶۶ میلادی): نویسنده انگلیسی؛
- ویرنت، تری (Thierry Vernet) (۱۹۲۷ - ۱۹۴۴ میلادی): نقاش سوئیسی، او باری به افغانستان نیز سفر کرد.
- ویس، کال (Weiss Karl): پدر اسلام‌شناس یهودی محمد اسد، کشته شده در یکی از اردوگاه‌های اجباری هیتلر (KZ) در ترزین اشتاد؛

- ویکتوریا، الکساندرینا (Victoria Alexandrina) (۱۸۱۹ - ۱۹۰۱ میلادی): پادشاه انگلستان؛
- ویلسون، چارلی (Wilson Charlie) (۱۹۳۳ - ۲۰۱۰ میلادی): نمایندهٔ دموکرات کنگره آمریکا و فعال در افغانستان؛
- الینگتون، ادوارد کِنِدی (Ellington Edward Kennedy) (۱۸۹۹ - ۱۹۷۴ میلادی): جاس نواز تأثیرگذار امریکایی؛
- الیوت، جاسون (Jason Elliot) (زادهٔ ۱۸۶۵ میلادی): سفرنامه‌نویس انگلیسی؛
- یورگنزمیر، مارک (Mark Juergensmeyer) (زادهٔ ۱۹۴۰ میلادی): جامعه‌شناس، نویسندهٔ کتاب جهانی‌کردن خشم مذهبی؛
- یوسف‌زی، ملالی (زادهٔ ۱۹۹۷ در پاکستان): از جانب طالبان به خاطر صدای آزادی خواهانه‌اش مورد سوء قصد قرار گرفت و جان سالم به‌در برد. برندهٔ جایزهٔ صلح نوبل ۲۰۱۴ میلادی؛